

«کار» بیست ساله شد

ما برای بازگشت به زادگاه خویش، از پای نخواهیم نشست!

با انتشار این شماره، بیست سال از عمر «کار» که نخستین شماره آن در نخستین ماه انقلاب بر دکه روزنامه‌فروشی‌ها قرار گرفت، گذشت. سرگذشت بیست ساله «کار» نمونه روشنی است از سرگذشتی که مطبوعات ایران در حیات بیست ساله جمهوری اسلامی داشته‌اند و رنج‌هایی است که بر آنان رفته است. از این بیست سال، «کار» تنها مدت کوتاهی را توانست آزادانه انتشار یابد و دشمنان آزادی خیلی زود آن را مجبور ساختند که ابتدا به انتشار مخفیانه تن دهد و سپس رنج و درد تبعید را بر آن تحمیل کردند. در این بیست سال، بسیاری از نویسندگان و همکاران نشریه «کار»، بسیاری از آنان که خست‌رسانان «کنار» به دست مردم را پذیرفتند، به دست این دشمنان آزادی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، از حقوق اجتماعی خود محروم شدند، به زندان افتادند و سرانجام نیز اجوامراده اعدام شدند. این فشارها، انتشار «کار» را متوقف ساخت و در این یکار بیست ساله قلم با دشمن، فکر با گلوله، دشمنان آزادی نتوانستند، صدای

«کار» را خاموش سازند، زیرا این صدای بخشی از مردم ایران، و اتفاقاً بخشی از مصمم‌ترین و استوارترین آن‌ها بود. طی همه این سال‌ها، آن چه «کار» را سر بنا نگاه داشته است، حمایت‌های پیدریخ و نگاه فداکارانه مردمی بوده است که آزادی و عدالت می‌خواستند و بازتاب این خواسته خویش را در این نشریه یافته‌اند و ماهمین جا صمیمانه از همه آنان که در این بیست سال یاور «کار» بوده‌اند، سپاسگزار می‌کنیم!

در این آغاز بیستین سال حیات خود، سخن نسخت و اصلی‌ها، مسجنان و دفساع از حسی مسجودیت آزادانه ما در کشور است. «کنار» به مثابه یک نشریه که قدمتی به اندازه انقلاب

ایران دارد، خواستار آن است که آزادانه در کشور منتشر شود و به دست مردمی که خواهان و مشتاق آن هستند، برسد. این حق بنده بیست سال است از ما دریغ شده، اما ما برای به دست آوردن آن، از پای نخواهیم نشست. نه قانون و نه دولت، هیچ‌کدام مدافع و پشتیبان این خواست ما نیستند، جامعه مطبوعاتی درون کشور و تشکیلاتی که ظاهراً برای دفاع از مطبوعات به وجود آمده است، نیز اگر دشمن جرات نباشند، متأسفانه یار راه نیز نیستند. هنوز برای مطبوعاتی که حقیقت را بدون ملاحظه قدرت می‌نویسند و از آن به دفاع بر می‌خیزند، برای مطبوعاتی که در راه یک دموکراسی پیگیر در کشور قلم می‌زنند و به هیچ قدرتی باج نمی‌دهند، حتی مطبوعات مدعی

آزاداندیشی داخل کشور نیز، حق حیاتی قایل نیستند. اتکای ما به نیروی دم به دم فزاینده آزادی‌خواهی در کشور است، که آزادی را بی‌واسطه و برای همه می‌خواهد. برای این که این خواست ما مورد پشتیبانی این نیرو قرار گیرد، باید دیوار ضخیم سکوتی را که رژیم پیرامون ما تنیده است بشکنیم و موجودیت خویش را با صدای رساتری به جامعه اعلام کنیم. این کار سترگ به همت نیرویی نیاز دارد که تا به امروز با تلاش‌ها و فداکاری‌های خود «کار» را زنده نگاه داشته است. در بیستین سال حیات خود بار دیگر این نیرو را به یاری می‌طلبیم و از او می‌خواهیم که با پشتکار، مسئولیت و همت بیشتری، راه «کار»

را به سوی ایران بگشاید. رساندن نشریه «کار»، مقالات و موضع‌گیری‌های مهم آن به ایران، مهمترین هدفی است که باید امروز پیش روی خود قرار دهیم و با استفاده از هر وسیله و امکان مناسبی که می‌شناسیم و می‌توانیم ایجاد کنیم، به این مهم یاری رسانیم. این وظیفه مهم، تنها برای دفاع از حق موجودیت «کار»، تنها برای شکستن دیوارهای ضخیم سکوتی که پیرامون ما تنیده‌اند نیست، بلکه همچنین برای رساندن نشریه‌ای به دست مردم ایران است که مواضع عمیقاً دموکراتیک دارد و از جنبش‌ها و اعتراضات آنان بدون هیچ ملاحظه‌ای دفاع می‌کند. در صحنه مطبوعات کشور، هنوز هیچ نشریه‌ای وجود ندارد که با صراحت و بدون ملاحظه این بنا آن جناح حکومت، بدون ترس از سانسور و یا تن دادن به خودسانسوری، و از موضع چپ به دفاع از جنبش‌های مردمی بپردازد و ضرورت حضور چنین نشریه‌ای در ایران بر کسی پوشیده نیست. پس هر آن چه را در تیران داریم، بسرای بسازگردانند «کار» به زادگاهش، دریغ نوزیم!

یادداشت

چند نتیجه‌گیری درباره انتخابات شوراها

انتخابات شوراها در فضای پرتنش و نزاع حاد بین جناح‌های درون حکومت برگزار شد. قبل از انتخابات، دو جناح در توافق با هم امکان شرکت سایر نیروهای سیاسی در انتخابات را سلب کردند. جناح راست کوشید با رد صلاحیت کاندیداهای رقیب، شرایط را برای پیروزی انحصاری خود فراهم آورد. این تلاش‌ها به ثمر نرسید و کاندیداهای حکومت به همراه کاندیداهای مستقل به رای مردم گذاشته شدند. نیروهای آزادی‌خواه به ویژه نیروهای چپ که طراح و مدافعین سرسخت شوراها، به عنوان ابزار مشارکت مستقیم توده مردم در اداره امور خویش بوده‌اند، به علت سیاست سرکوب‌گرانه حکومت نتوانستند در این انتخابات حضور فعالانه‌ای داشته باشند.

علیرغم همه این محدودیت‌ها، انتخابات شوراها نتایج سیاسی مثبتی به همراه آورد و تشکیل آن‌ها به سود گسترش مبارزه دموکراتیک در کشور بود. برای اولین بار در تاریخ کشور ما این امکان به وجود آمد که سهمی هر چند اندک از اداره شهرها و روستاهای کشور، مستقیماً به خود مردم سپرده شود.

با شروع کار شوراها، نهاد جدیدی وارد جامعه و سیستم اداره کشور می‌شود که تاکنون تجربه مشخصی درباره آن در کشور ما وجود ندارد. مبارزه در این جهت نه تنها پایان نیافته، بلکه تازه آغاز شده است. اکنون از یک سو بر مردم است که بکوشند این شوراها را بیشتر و بیشتر در خدمت منافع خویش درآورند و از سوی دیگر نیروهای ارتجاعی و ضدآزادی تلاش خواهند کرد آن‌ها را به زاینده‌های حکومت خود و یا ارگان‌هایی بیکار و بی‌خاصیت تبدیل سازند. شوراها به طور بالقوه هم امکان آن را دارند که در خدمت نیازهای مردم درآیند و هم می‌توانند به ارگان‌های ارتجاعی حکومتی تبدیل شوند. بیشترین خطری که شوراها را در شرایط کنونی تهدید می‌کند، خطر تبدیل شدن به زاینده ارگان‌های حکومتی از یک سو و انفعال از سوی دیگر است. برنامه‌های هیچ کدام از جناح‌های حکومت در مورد شوراها، آن نیست که به استقلال و کارایی بیشتر این نهادها بیانجامد. جناح راست حکومت شوراها را می‌خواهد که در خدمت ولی فقیه باشد و جناح چپ حکومت شوراها را می‌خواهد که «بازوهای حمایتی دولت» باشند. مردم شوراها را می‌خواهند که نه این باشد و نه آن، مستقل باشند و به طور مستقیم در خدمت نیازها و خواست‌های مردم قرار گیرند. این تفاوت سیاست‌ها بی‌شک در آینده در کار شوراها بازتاب خواهد یافت.

اما نخستین انتخابات شوراها نتایج مستقیم سیاسی نیز به همراه داشت. در این انتخابات جناح راست حکومت و طرف‌دار ولایت مطلقه فقیه و دشمن آزادی، به سختی شکست خورد. در اکثریت قریب‌به اتفاق شهرها کاندیداهای این جناح در اقلیت کامل قرار گرفتند و مردم یک بار دیگر با رای خود، مخالفت آشکار خود با این جناح و سیاست‌های آزادی ستیزانه آن را اعلام داشتند. هر چند این شکست نتایج روانی و سیاسی این شکست را نمی‌تواند از بین ببرد و موقعیت آن در جامعه و حکومت باز هم بیشتر تضعیف خواهد شد.

نتیجه مهم و قابل تأکید دیگر این انتخابات، موفقیت چشمگیر کاندیداهای مستقلی بود که به هیچ کدام از جناح‌های حکومت وابسته نبودند. صرف‌نظر از گرایشاتی که این کاندیداهای مستقل داشته باشند، تا چه اندازه واقعا مستقل باشند و در آینده در شوراها چه بکنند، اما رای مردم به آن‌ها رای منفی به هر دو جناح رژیم است، رای به سیاست‌های تازه و چهره‌های تازه است. مردم با انتخاب کاندیداهای غیروابسته در بسیاری از حوزه‌ها و شهرها به روشنی اعلام کرده‌اند که از انتخاب بین این و آن جناح حکومت خسته شده‌اند و امکانات و آلت‌رناتیوهای تازه‌ای را جستجو می‌کنند. معنای این رای را باید دریافت و به این موضوع به طور جدی توجه کرد که حتی در چارچوب امکانات بسیار محدود کنونی و در حالی که دو جناح رقیب رژیم فضای سیاسی کشور را به انحصار خود درآورده‌اند، حداقل بخش‌های عمده‌ای از مردم نگاه به بیرون حکومت دارند و شرایط پیش از پیش برای تشکیل قطب سوم سیاسی در کشور آماده می‌شود!

نامه سرگشاده شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق...

ادامه از صفحه اول
از جمله در سال ۱۹۹۹ نشریه آدینه که مهم‌ترین و برترترین مجله فرهنگی ایران بود.
- اقلیت مذهبی بهایی کماکان آماج پیگرد و آزار است. در روز ۱۰ فوریه ۱۹۹۹، جسد خانم ناهید رضوانی یکی از نمایندگان این اقلیت در خانه‌اش در تهران پیدا شد.
ما از شما تقاضا داریم رئیس جمهوری اسلامی ایران را فراخوانید که در قبال این موارد موضع بگیرد. علاوه بر این از شما تقاضا داریم از خواست‌های زیر حمایت کنید:
- اعلام اسامی قاتلان عضو سسروس مسخفی ایران و دستوردهندگان آنان و محاکمه علنی آنان.
- تحقیق مستقل بین‌المللی درباره همه موارد پر شمار قتل‌های سیاسی بی‌کیفرمانده سال‌های اخیر که قربانیان آن، مخالفان رژیم ایران بوده‌اند.
- آزادی علی توفلی و عباس امیرانتظام.
- اعلام عفو بی‌قید و شرط

محسن کدیور به اتهام مخالفت با اختیارات مطلقه...

ادامه از صفحه اول
برخاسته‌اند. موسوی اردبیلی، یوسف صانعی، موسوی تبریزی، موسوی شیبتری، از چهره‌های بانفوذ حوزه علمی قم، خواستار انحلال دادگاه ویژه روحانیت هستند و می‌گویند این دادگاه «مصلحت» نمی‌باشد. انجمن‌های اسلامی برای اعتراض به دادگاه ویژه روحانیت اعلام کرده است روزهای یکشنبه و دوشنبه این هفته تظاهراتی در اعتراض به دادگاه ویژه روحانیت برگزار خواهد کرد. در تهران در روز یکشنبه تجمع اعتراضی دانشجویان صورت خواهد گرفت و عبدالله نوری سخنرانی خواهد کرد. این تظاهرات در ده شهر صورت خواهد گرفت.

روز شنبه ۱۵ اسفند دادگاه ویژه روحانیت با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن تأکید بر قانونی بودن این دادگاه اعلام کرد کدیور آماده است و وی به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، نشر اکاذیب و تشویش اذهان‌های عمومی دستگیر شده است. گفته می‌شود علت اصلی دستگیری وی مصاحبه‌ای است که با روزنامه خرداد انجام داده و در آن‌جا به صراحت

جناح راست حکومت از دستگیری کدیور حمایت می‌کند. رئیس قوه قضائیه در مصاحبه مطبوعاتی با تأیید عمل دادگاه ویژه روحانیت گفت: کدیور نیز مانند ده‌ها متهم دیگر بازداشت شده و پرونده وی در مرحله تحقیقات است.

روز شنبه ۱۵ اسفند دادگاه ویژه روحانیت با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن تأکید بر قانونی بودن این دادگاه اعلام کرد کدیور آماده است و وی به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی، نشر اکاذیب و تشویش اذهان‌های عمومی دستگیر شده است. گفته می‌شود علت اصلی دستگیری وی مصاحبه‌ای است که با روزنامه خرداد انجام داده و در آن‌جا به صراحت

فرق عباس امیرانتظام و حجت‌الاسلام کدیور!

این روزها در ایران دو دادگاه در جریان است، که تامل بر آنان قابل توجه می‌باشد. حکومت جمهوری اسلامی هم عباس امیرانتظام و هم حجت‌الاسلام محسن کدیور را به محاکمه کشیده است. حجت‌الاسلام کدیور «خودی» است، از همین رو موج نیرومندی در اعتراض به بازداشت او برخاسته و همه روزنامه‌ها و شخصیت‌های جناح طرف‌دار دولت را دربر گرفته است. این موج اعتراض چنان نیرومند است، که حتی انتخابات شوراها را تحت تأثیر قرار داده است و برای نخستین بار در سال‌های اخیر دانشجویان هوادار دولت به تظاهرات سراسری در اعتراض به آن فراخوان داده‌اند. ما این موج نیرومند اعتراضی را تأیید می‌کنیم، خود جزئی از آن هستیم و می‌گوییم باید آن قدر ادامه یابد و آن قدر نیرومند شود تا جناح راست و دادگاه خودسر روحانیت را مجبور کند، حجت‌الاسلام کدیور را بدون قید و شرط آزاد کند و این دادگاه‌ها و نهادها را برچیده شود.

اما هم‌زمان شاهد آنیم که دوران زندان و شکنجه و محاکمه عباس امیرانتظام، قدیمی‌ترین زندانی سیاسی ایران، در سکوت و «آرامش» جریان دارد. از آن همه اعتراض در این مورد هیچ خبری نیست، اعتراض به دستگیری، بازداشت و محاکمه ظالمانه امیرانتظام تنها محدود به نیروهای اپوزیسیون است. امیرانتظام «غیرخودی» است، هرچند یکی از سرشناس‌ترین زندانیان غیرخودی. سرنوشت صدها زندانی «غیرسرشناس» حتی از این نیز بدتر است و بدون هیچ خبر و اطلاعی در گوشه زندان‌ها زندانی می‌کشند، شکنجه می‌شوند و گاه به گاه نیز بی‌سر و صدا به جوخدهای اعدام سپرده می‌شوند.

اصلاح‌طلبان حکومتی جناح راست رقیب خود را متهم می‌کنند که شهروندان ایران را به شهروندان درجه اول و درجه دوم و حتی درجه سوم تقسیم می‌کنند. آن‌ها مدعی‌اند که با این تقسیم‌بندی موافق نیستند و حتی علیه آن برخاسته‌اند. اما این دو نمونه: عباس امیرانتظام و محسن کدیور، واقعیت دیگری را نشان می‌دهند. ما می‌گوییم باید آن موج اعتراضی که برای دستگیری حجت‌الاسلام کدیور برخاسته است، شامل عباس امیرانتظام هم بشود، شامل همه زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران هم بشود!

جشن بیست و هشتمین سالگرد بنیان‌گذاری جنبش فدائیان خلق در برلین برگزار شد

در آغاز این مراسم باشکوه که با حضور صدها نفر از فدائیان و دوستداران و علاقمندان تشکیک گسردید، جهت گرامی‌داشت یاد و خاطره بنیان‌گذاران جنبش فدایی و همه شهدای راه آزادی، به ویژه شهیدان دوران اخیر پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مستخاری، محمدجعفر پوپنده، مجید شریف یک دقیقه سکوت اعلام گردید. رفیق مجید عبدالرحیم‌پور عضو شورای مرکزی سازمان در این مراسم تحت نام «جان شکفته» جامعه در کالبد حکومت دینی نمی‌گنجد» سخنرانی کرد. پس از

سخنرانی رفیق، تعدادی از حاضران به اظهار نظر حول مسایل سیاسی روز پرداختند و به طرح سولاتی پرداختند که از سوی رفیق مجید پاسخ داده شد. آغازگر قسمت دوم جشن، پخش سرود ای ایران بود و به دنبال آن متنی در گرامی‌داشت یاد و خاطره شهدای فدایی خوانده شد و سپس پیام شورای مرکزی سازمان قرائت گردید. اجرای برنامه‌های هنری و نغمه‌های شاد توسط امین از قسمت‌های دیگر این برنامه بود. جشن بیست و هشتمین سالگرد جنبش فدائیان خلق در برلین، در فضایی صمیمی به پایان رسید.

علی مشکینی بار دیگر رئیس مجلس خبرگان شد

نخستین اجلاس سومین دوره مجلس خبرگان که در شهر قم برگزار شد، بار دیگر علی مشکینی را به ریاست این مجلس انتخاب کرد و هاشمی رفسنجانی به عنوان نایب رئیس اول انتخاب گردید. روزنامه‌ها از چگونگی رقابت برای ریاست این مجلس و رقبای احتمالی مشکینی گزارشی منتشر نکردند، اما نوشته‌اند که از ۸۵ عضو شرکت کننده در این اجلاس، هاشمی مشکینی رای دادند. هاشمی رفسنجانی با ۷۵ رای و علی امینی با ۵۹ رای به عنوان نایب رئیس اول و دوم انتخاب گردیدند. علیرغم آن که در آستانه انتخابات خبرگان و برای جلب آرای مردم، دست‌اندرکاران این مجلس قسور داده بودند گزارش‌های جامعی از جلسات و فعالیت‌های آن منتشر کنند، این بار نیز اجلاس مجلس خبرگان بی‌سر و صدا تشکیل شد و پایان یافت و گزارشی از مسایل آن به روزنامه‌ها راه نیافت. برخی از ناظران سیاسی، انتخاب مجدد علی مشکینی و عدم انتخاب رفسنجانی به ریاست این مجلس را شکستی برای نقشه‌های پشت‌پرده رفسنجانی برای کسب قدرت بیشتر ارزیابی کرده‌اند. گزارش‌ها به ویژه در جریان تدارک انتخابات خبرگان این بود

که رفسنجانی می‌کوشد با تسخیر کرسی ریاست این مجلس، خانه‌های را تحت فشار بیشتری قرار دهد و اختیارات بیشتری به دست آورد. تلاش کارگزاران سازندگی برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای این انتخابات و فرستادن نمایندگان خود به مجلس خبرگان نیز در همین جهت ارزیابی می‌شد. سیاست کارگزاران سازندگی در جریان انتخابات مجلس خبرگان، که بنا به فشارها و مطابق نقشه‌های رفسنجانی صورت گرفت، ضربه بزرگی به حیثیت این حزب زد و موجب بروز شکاف بین آن و جناح چپ هوادار خاتمی گردید.

با کمک‌های مالی، «کار» را در انجم رسالت ملی - دموکراتیک خود یاری دهید!

از خواست‌های عادلانه مردم کردستان ایران حمایت می‌کنیم!

رویدادها و ناآرامی‌های اخیر کردستان ایران، گرچه در ابتدا با هدف دستگیری عبدالله اوجلان و در حمایت از مردم کردستان ترکیه، آغاز شد، اما به سرعت به طرح مطالبات اساسی مردم این منطقه فرا رویید. بازی‌ای که جمهوری اسلامی برای تهدید ترکیه آغاز کرد، بازی با آتش بود، آتشی که سراسر کردستان ایران را فرا گرفت و یار دیگر به حکومتیان یادآوری کرد که مردم کردستان ایران خواست‌هایی دارند و از مطالبه این خواست‌ها دست برنداشته‌اند.

تاملی کوتاه در ریشه‌های این رخدادها، سمت اصلی مبارزه و مطالبات عمومی مردم کردستان ایران را برای ما روشن می‌سازد. یکی از خواست‌ها و مطالبات دیرپای مردم کردستان، تلاش برای تحصیل به زبان مادری است. این مطالبه عادلانه، همواره از سوی حکومت‌های استبدادی حاکم بر ایران با بی‌اعتنایی روبرو شده و زور یا گدازنده شده است. تاکنون مدارس و دانشگاه‌های مناطق کردنشین کشور فاقد مرکز مطالعات ادبی و تحقیقات علمی و فرهنگی بوده‌اند تا در کنار آموزشی زبان رسمی کشور، به زبان مادری خود نیز تکلم، تدریس و پژوهش نمایند. آموزش به زبان مادری، یکی از مبانی به رسمیت شناختن هویت ملی تلقی می‌گردد و این مهم نیز در میثاق جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است.

حکومت اسلامی هم همانند حکومت شاهنشاهی به خواست اساسی مردم کردستان ایران در حفظ فرهنگ و هویت ملی خود بهایی نمی‌دهد و همواره خواست‌های روشنفکران، شاعران و نویسندگان خلق کرد را مورد بی‌توجهی قرار داده و سرکوب کرده است.

کردها می‌گویند ما می‌خواهیم مقامات اداری، انتظامی، قضایی و آموزشی کردستان را از میان مردم کرد برگزینیم و مسایلی را که مربوط به امور کردستان است، توسط خود اداره کنیم. مجموعه این خواست‌ها که تحت عنوان خودمختاری کردستان شناخته می‌شود و از سوی نمایندگان سیاسی مردم کردستان ایران تنظیم و اعلام شده است، مورد مخالفت شدید رژیم قرار دارد. رژیم با ایجاد صدها پایگاه نظامی و گسیل ده‌ها هزار نیروی مسلح به کردستان، چهره این منطقه از کشور را کاملاً میلیتاریزه کرده است. اعمال فشار و تهاجم بیرحمانه نیروهای نظامی و انتظامی، حق سکونت آزادانه را از مردم این مرز و بوم سلب نموده و گروه انبوهی از زنان و کودکان و سال‌خورده‌گان را به آن سوی مرزهای کشور کوچانده است. پاسداران و نظامیان مستقر در کردستان بارها با اقدام تروریستی و تجاوز هوایی و زمینی به خاک عراق، به سرکوب مردم و احزاب سیاسی کرد دست یازیده‌اند. هدف از انجام این لشکرکشی، ایجاد رعب و وحشت برای منصرف کردن مردم کردستان از پیگیری خواسته‌هایشان و تحمیل عناصر غیرکرد به عنوان مسئولین امور و سپردن اداره منطقه به دست آنان بوده است. به کارگیری این سیاست سرکوب‌گرانه شکاف عمیقی بین مردم کردستان و حکومت به وجود آورده است.

نظامی کردن سراسر منطقه و تحمیل شدیدترین فشارها، خواست گشایش‌های سیاسی در کردستان و خروج نیروهای نظامی غیربومی از این منطقه را در زمره مهم‌ترین اهداف مبارزه خلق کرد در آورده است. این مبارزه با مبارزه مردم ایران برای استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور پیوندی تنگاتنگ یافته است. علیرغم تلاش همیشگی نیروهای شورنویست برای لغای این اتهام که مبارزه خلق کرد برای خودمختاری، اهداف جدایی طلبانه دارد، احزاب و رهبران سیاسی مورد پذیرش مردم کردستان همواره اعلام کرده‌اند که آن‌ها فقط برای خودمختاری کردستان در چهارچوب ایران دموکراتیک مبارزه می‌کنند.

این مبارزه مورد تأیید همه نیروهای دموکراتیک ایران قرار دارد. □

توضیح

شماره آینده نشریه «کار» به دلیل مصادف بودن با آغاز سال نو، با یک هفته تأخیر در روز چهارشنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۷۸، مطابق ۲۱ ماه مارس ۱۹۹۹ میلادی منتشر خواهد شد.

عباس فضیلت کلام (پدر) با حضور قریب هزار تن در گورستان پرلاشز به خاک سپرده شد



رفیق پرویز نویدی طی سخنان صمیمی و کونواهی اتحاد و همبستگی را پیام فضیلت کلام اعلام کرد و از سوی همه بخش‌های جنبش فدایی از حاضرین برای شرکت در مراسم تشکر کرد.

پیام تسلیت
شورای مرکزی سازمان
فداییان خلق ایران (اکثریت) به مناسبت درگذشت پدر پیام تسلیتی منتشر کرد که متن آن چنین است:

درگذشت مبارز دیرینه‌سال رفیق عباس فضیلت کلام که ما او را پدر می‌نامیدیم، تأثیر هر آن کس را که از نزدیک پدر را می‌شناخت و به سجایای گران‌قدر او آشنایی داشت، برانگیخت.

پدر فضیلت کلام، پنج دهه از زندگی سراسر مبارزاتی خود را در صحنه فعال سیاست کشور گذراند. جوانی او در صفوف حزب توده ایران گذشت و او دو دهه را با این نام در راه آرمان‌های زحمتکشان ایران

روز هفتم اسفند (۲۶ فوریه) قلب گرم و مهربان عباس فضیلت کلام یار کهن‌سال و دیرپای مردم ما از کار ایستاد و همه دوستان و دوستداران او را در غمی جانکاه فروبرد. چهره همیشه خندان، آغوش گشاده، بلندنظری، پیشگیری و خستگی‌ناپذیری مثال‌زدنی او در مبارزه برای آرمان‌های انسانی، از وی چهره‌ای محبوب همگان آفریده بود. نه فقط چون او پدر سه چریک فدایی در خون تپیده، رفقا: مهدی، شیرین و انوشه فضیلت کلام بود، بلکه همچنین به خاطر همه سجایای پدرانه‌اش، همه بخش‌های جنبش فدایی او را «پدر فضیلت کلام» می‌دانستند.

فضیلت کلام در دوران مهاجرت که از سال ۶۰ آغاز شد نیز دمی از مبارزه برای دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر در ایران و افشا جنایات جمهوری اسلامی باز نایستاد. وی از پایه‌گذاران انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، مسئول آن و از فعالین تریبونال بین‌المللی برای محاکمه

به دنبال دستگیری عبدالله اوجلان توسط دولت ترکیه، جمعی از آزادی‌خواهان آذربایجان و کردستان ایران در ارویا، با انتشار اطلاعیه‌ای، این تبه‌کاری را محکوم کردند. متن این اعلامیه را در زیر می‌خوانید:

ربودن عبدالله اوجلان توسط دولت ترکیه و عزم این دولت در ادامه سرکوب خوین مردم کرد این کشور را محکوم می‌کنیم!

دولت ترکیه ده‌ها سالست که با اعمال سیاست شوونیستی و نژادپرستانه، کردهای این کشور را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی - حق سخن گفتن و تحصیل به زبان مادری، حفظ هویت و فرهنگ ملی و... محروم کرده و مقاومت و تقاضای طبیعی آنان در راه دفاع از هویت ملی خویش را با شکنجه‌ها، کشتارهای همگانی و نابودی مناطق کردنشین ترکیه و آواره ساختن میلیون‌ها کرد پاسخ داده است. این دولت اینک به جای تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز مسأله خلق کرد، پایان دادن به چندین دهه خون‌ریزی و به رسمیت شناختن حقوق انسانی و دموکراتیک آنان، با ربودن عبدالله اوجلان رهبر «حزب کارگران کردستان» در کنیا و انتقال او به ترکیه، کلیه تلاش‌های مسالمت‌جویانه برای حل مسأله کردهای ترکیه را ناکام گذاشته و فصل جدیدی در

مردم کرد ترکیه و ناکام گذاشتن تلاش‌های سیاسی برای حل معضل کردستان ترکیه ارزیابی کرده و آن را به شدت محکوم می‌کنیم.

ما ضمن نکوش دولت‌های متسوب به خلق‌های آذربایجان و کردستان ایران که هویت و زبان و فرهنگشان پایمال بیداد شوونیسم فارس، بان ایرانیسم و ارتجاع در ایران گشته است - سیاست‌های سرکوب‌گرانه پان ترکیستی دولت ترکیه را محکوم می‌کنیم و این سیاست‌ها را در عین دشمنی با همه مردمی که قرن‌ها برادروار در کنار هم زیسته‌اند، ارزیابی می‌کنیم.

دفاع از مبارزه مردم کرد ترکیه در راه دستیابی به حقوق عادلانه خود و تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز این مسأله، وظیفه همه انسان‌های آزادی‌خواه و صلح‌دوست جهان است. این دفاع و این کوشش‌ها، الزاماً به معنی دفاع بی‌قید و شرط از تمام جهات ساختاری و عملکرد این یا آن حزب و سازمان سیاسی کردستان ترکیه نیست. ما ربوده شدن آقای عبدالله اوجلان توسط سازمان امنیت ترکیه و همکاری برخی سرویس‌های امنیتی کشورهای دیگر در این تروریسم دولتی را در درجه نخست به عنوان دشمنی علیه

دو اعلامیه آزادی خواهان ایران در محکومیت دستگیری اوجلان

عبدالله اوجلان

عسالی جناب کوفی عنان، دبیرکل محترم سازمان ملل متحد!

رسانه‌های خبری گزارش دادند که در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ آقای عبدالله اوجلان، رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه (PKK) طی یک عملیات آدم‌ربایی، به شکنجه گاهی در ترکیه منتقل شده است. این عمل غیرانسانی با همکاری همه جانبه سرویس‌های امنیتی و دستگاه دیپلماسی چندین دولت عضو سازمان ملل متحد، به ویژه اسرائیل و آمریکا صورت گرفته است. تصاویر اولیه ارایه شده از تلویزیون ترکیه که با هدف تحقیر خلق کرد و ایجاد هراس در بین تمامی مبارزین آزادی‌خواه صورت گرفت، برای بینندگان شکی باقی نگذاشت که اوجلان در بند تحت شکنجه جسمی و روانی قرار گرفته است. این وضع تمام انسان‌های شرافتمند را به شدت نگران کرده است. علاوه بر آن این اقدام، احساس ناامنی شدیدی را در بین تمام پناذجویان سیاسی که از دست دولت‌های سرکوبگر گریخته و به کوشش‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند، به وجود آورده است.

مردم کرد ترکیه و ناکام گذاشتن تلاش‌های سیاسی برای حل معضل کردستان ترکیه ارزیابی کرده و آن را به شدت محکوم می‌کنیم.

ما ضمن نکوش دولت‌های متسوب به خلق‌های آذربایجان و کردستان ایران که هویت و زبان و فرهنگشان پایمال بیداد شوونیسم فارس، بان ایرانیسم و ارتجاع در ایران گشته است - سیاست‌های سرکوب‌گرانه پان ترکیستی دولت ترکیه را محکوم می‌کنیم و این سیاست‌ها را در عین دشمنی با همه مردمی که قرن‌ها برادروار در کنار هم زیسته‌اند، ارزیابی می‌کنیم.

دفاع از مبارزه مردم کرد ترکیه در راه دستیابی به حقوق عادلانه خود و تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز این مسأله، وظیفه همه انسان‌های آزادی‌خواه و صلح‌دوست جهان است. این دفاع و این کوشش‌ها، الزاماً به معنی دفاع بی‌قید و شرط از تمام جهات ساختاری و عملکرد این یا آن حزب و سازمان سیاسی کردستان ترکیه نیست. ما ربوده شدن آقای عبدالله اوجلان توسط سازمان امنیت ترکیه و همکاری برخی سرویس‌های امنیتی کشورهای دیگر در این تروریسم دولتی را در درجه نخست به عنوان دشمنی علیه

مردم کرد ترکیه و ناکام گذاشتن تلاش‌های سیاسی برای حل معضل کردستان ترکیه ارزیابی کرده و آن را به شدت محکوم می‌کنیم.

ما ضمن نکوش دولت‌های متسوب به خلق‌های آذربایجان و کردستان ایران که هویت و زبان و فرهنگشان پایمال بیداد شوونیسم فارس، بان ایرانیسم و ارتجاع در ایران گشته است - سیاست‌های سرکوب‌گرانه پان ترکیستی دولت ترکیه را محکوم می‌کنیم و این سیاست‌ها را در عین دشمنی با همه مردمی که قرن‌ها برادروار در کنار هم زیسته‌اند، ارزیابی می‌کنیم.

دفاع از مبارزه مردم کرد ترکیه در راه دستیابی به حقوق عادلانه خود و تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز این مسأله، وظیفه همه انسان‌های آزادی‌خواه و صلح‌دوست جهان است. این دفاع و این کوشش‌ها، الزاماً به معنی دفاع بی‌قید و شرط از تمام جهات ساختاری و عملکرد این یا آن حزب و سازمان سیاسی کردستان ترکیه نیست. ما ربوده شدن آقای عبدالله اوجلان توسط سازمان امنیت ترکیه و همکاری برخی سرویس‌های امنیتی کشورهای دیگر در این تروریسم دولتی را در درجه نخست به عنوان دشمنی علیه

مردم کرد ترکیه و ناکام گذاشتن تلاش‌های سیاسی برای حل معضل کردستان ترکیه ارزیابی کرده و آن را به شدت محکوم می‌کنیم.

ما ضمن نکوش دولت‌های متسوب به خلق‌های آذربایجان و کردستان ایران که هویت و زبان و فرهنگشان پایمال بیداد شوونیسم فارس، بان ایرانیسم و ارتجاع در ایران گشته است - سیاست‌های سرکوب‌گرانه پان ترکیستی دولت ترکیه را محکوم می‌کنیم و این سیاست‌ها را در عین دشمنی با همه مردمی که قرن‌ها برادروار در کنار هم زیسته‌اند، ارزیابی می‌کنیم.

دفاع از مبارزه مردم کرد ترکیه در راه دستیابی به حقوق عادلانه خود و تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز این مسأله، وظیفه همه انسان‌های آزادی‌خواه و صلح‌دوست جهان است. این دفاع و این کوشش‌ها، الزاماً به معنی دفاع بی‌قید و شرط از تمام جهات ساختاری و عملکرد این یا آن حزب و سازمان سیاسی کردستان ترکیه نیست. ما ربوده شدن آقای عبدالله اوجلان توسط سازمان امنیت ترکیه و همکاری برخی سرویس‌های امنیتی کشورهای دیگر در این تروریسم دولتی را در درجه نخست به عنوان دشمنی علیه

مردم کرد ترکیه و ناکام گذاشتن تلاش‌های سیاسی برای حل معضل کردستان ترکیه ارزیابی کرده و آن را به شدت محکوم می‌کنیم.

ما ضمن نکوش دولت‌های متسوب به خلق‌های آذربایجان و کردستان ایران که هویت و زبان و فرهنگشان پایمال بیداد شوونیسم فارس، بان ایرانیسم و ارتجاع در ایران گشته است - سیاست‌های سرکوب‌گرانه پان ترکیستی دولت ترکیه را محکوم می‌کنیم و این سیاست‌ها را در عین دشمنی با همه مردمی که قرن‌ها برادروار در کنار هم زیسته‌اند، ارزیابی می‌کنیم.

دفاع از مبارزه مردم کرد ترکیه در راه دستیابی به حقوق عادلانه خود و تلاش در جهت حل مسالمت‌آمیز این مسأله، وظیفه همه انسان‌های آزادی‌خواه و صلح‌دوست جهان است. این دفاع و این کوشش‌ها، الزاماً به معنی دفاع بی‌قید و شرط از تمام جهات ساختاری و عملکرد این یا آن حزب و سازمان سیاسی کردستان ترکیه نیست. ما ربوده شدن آقای عبدالله اوجلان توسط سازمان امنیت ترکیه و همکاری برخی سرویس‌های امنیتی کشورهای دیگر در این تروریسم دولتی را در درجه نخست به عنوان دشمنی علیه

یک پیشنهاد در برابر یک ادعا!

ما همواره اعلام کرده‌ایم که مخالف حکومت جمهوری اسلامی هستیم و می‌خواهیم به رای مردم، یک حکومت دموکراتیک در ایران مستقر شود. ما بارها اعلام کرده‌ایم که برای فعالیت در جهت این هدف، خواهان روش‌های دموکراتیک و مسالمت‌آمیز هستیم و از این رادخل طرف‌داری می‌کنیم که سیاست‌های احزاب به رای مردم گذاشته شود. اما مشکل در این جاست که حکومت جمهوری اسلامی، قوانینش و حتی جناح اصلاح طلبش راه را بر هر فعالیت مسالمت‌آمیز و دموکراتیک مخالفین خود بسته‌اند. آن‌ها با بیست سال عمل خود نشان داده‌اند که «مخالف قانونی جمهوری اسلامی» تنها یک دروغ بزرگ است و اصلاح طلبان تا نخواهند از این دروغ بزرگ فاصله بگیرند و با آن به مقابله برخیزند و برای حق فعالیت آزادانه مخالفین در ایران واقعا مبارزه کنند، می‌توانند صفت دموکرات بر خود بگذارند، اما نمی‌توانند دموکرات باشند. روزنامه صبح امروز متأسفانه در این مقاله نشان داده است که هنوز اسیر معیارهای استبدادی است، هر چند که پندارهای دموکراتیکی هم داشته باشد!

حرف ما همواره این بوده و هست که به جای ادعاها، این «حدود تأثیرات» را به رای مردم بگذارید! این شیوه دیکتاتورهاست که احزاب سیاسی را با همه توان سرکوب می‌کنند و اجازه هرگونه فعالیت سیاسی آزادانه را از آن‌ها سلب می‌کنند و سپس شادمانه از «عدم تأثیر سیاسی» آن‌ها سخن می‌گویند. سازمان ما در طول حیات بیست و نه ساله خود تنها چند ماهی را توانست به طور آزادانه در ایران فعالیت کند و اگر سن نویسندگان روزنامه صبح امروز پارشان دهد، می‌توانند «حدود تأثیرات اجتماعی» آن، به ویژه در میان روشنفکران، را ارزیابی متصفانه کنند. سخن سازمان ما این است، که شرایط فعالیت آزادانه احزاب سیاسی در ایران باید تامین شود و این احزاب بر اساس رای و تأثیرات اجتماعی که در جامعه ایجاد می‌کنند، در اداره کشور سهم بگیرند. هم تاسف‌آور و هم خنده‌دار است که همه ابزار فعالیت یک حزب سیاسی در کشور را از آن سلب کنند. مانع سخن گفتن آن با مردم و دوست‌دارانش شوند، فعالیت تحت نام آن حزب

مقدار کافی روشنگری صورت گرفته است. در این جا تنها چند نکته پیرامون این اظهارات نویسندگان صبح امروز را لازم می‌دانیم. به نویسندگان روزنامه صبح امروز نخست این نکته را یادآور می‌شویم که اگر آن‌ها چند صباحی است تحت تأثیر باز شدن نسبی فضا، موفق شده‌اند روزنامه‌ای برای خود راه بیاندازند، نشریه «کار» ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همین روزها بیستین سالگرد فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرده است و سابقه فعالیت فدائیان در ایران اکنون دیگر به سی سال می‌رسد. فدائیان در دل سال‌های سیاه دیکتاتوری موجودیت خود را اعلام کردند و سی سال دیکتاتوری و استبداد که در مورد آنان همواره به شدیدترین و خشن‌ترین صورتی بوده است، هنوز نتوانسته است که آن‌ها را «منحل» کند. بنابر این روزنامه تازه‌پای صبح امروز وقتی در مورد فدائیان خلق می‌نویسد، خوب است این تاریخ را در نظر داشته باشد!

اما آن جا که سخن از حدود «تأثیر اجتماعی»

روزنامه صبح امروز در مقاله‌ای پیرامون مواضع احزاب اپوزیسیون پیرامون انتخابات شوراها چنین نوشته است:

«بیشتر گروه‌های سیاسی اپوزیسیون کل نظام که در خارج کشور و عمدتاً اروپایی غربی مستقر هستند، در اظهار نظرهای رسمی یا با انتشار بیانیه، از برگزاری نخستین انتخابات شوراها و احزاب اسلامی استقبال کرده و هواداران خویش را به مشارکت فعال در این انتخابات فرا خوانده‌اند. حزب توده ایران، سازمان فدائیان خلق و چند گروه دیگر از این زمره‌اند.» این روزنامه سپس ادعاهای رایج در جمهوری اسلامی را تکرار کرده است: «پیداست که بر سر کم‌تأثیر یا حتی بی‌تأثیر بودن این فراخوان گروه‌های سیاسی معاند نظام به سبب فقدان هرگونه پایگاه اجتماعی حتی در میان روشنفکران و حتی در بین ایرانیان مقیم، خارج مناقشه‌ای نیست.» صبح امروز نتیجه گرفته است که اما این موضوع‌گیری‌ها نشان‌دهنده نخستین موفقیت‌های خاتمی در تبدیل «معاندین» به «مخالفین قانونی» است.

در مورد مواضع سازمان ما نسبت به شوراها و دلیل اتخاذ این مواضع در اطلاعیه‌های متعدد شورا و مقالات «کار» به

مرحمت فرموده ما را مس کنید!

در سال‌هایی که چندین بار (۱۳۶۶)، خمینی برای حفظ «شان» روحانیان، با زیر پا گذاشتن همان قانون اساسی که در تدارک آن به این شکل نقش اساسی داشت، با انتصاب دادستان دادرسی ویژه روحانیت، دادگاه ویژه روحانیت را تشکیل داد تا خلاف روحانیان متخلف برای مردم عادی روشن نشود و «حرمت» آنان با بهره‌گیری از حقوق ویژه محفوظ بماند.

در آن سال‌ها که بهترین فرزندان میهنمان به اتهام جرائم سیاسی دست‌دهسته به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شدند و در زمانی که شهروندان عادی به‌خاطر جرائم ناچیز، به مجازات‌های سنگین محکوم می‌شدند، کمتر دیده می‌شد که روحانیانی که به چنین دادگاه‌هایی فراخوانده شدند، به‌رغم جرائم گناه‌برانگیزشان به مجازات‌های متناسب با جرمشان برسند. در بسیاری از موارد محرومیت از پوشیدن لباس روحانی، تنها حکم دادگاه بود.

اما در عین حال این نهاد از آنجا که در ابتدا فاقد هرگونه مقرراتی بود و در ادامه (از سال ۶۹) به‌خاطر خصلت تفسیرپذیر «آئین‌نامه» آن، همواره این توان را که به‌عنوان نهادی بسیار سرکوبگر عمل کند، داشت و دارد.

در سال‌های اخیر جناح راست که به موقعیتش در دستگاه حاکم در سال‌های اخیر ضربات معینی خورده است، قصد دارد از امکانات موجود خود نهایت استفاده را بکند. از این رو بی‌سبب نبود که در ساعاتی پس از آغاز شمارش آرای انتخابات شوراها و با روشن شدن شکست منتضحانه این جناح در این انتخابات، جناح مذکور با استفاده از اهرم دادگاه ویژه روحانیت، دور جدیدی از ستیزه‌جویی با جناح مقابل را ابتدا با بازداشت حجت‌الاسلام بیات و سپس محسن کدیور آغاز کرد. کدیور در پاسخ به دستگیری خود متقابلاً با غیرقانونی خواندن نهاد دادگاه ویژه روحانیت، کل این نهاد را به چالش فراخوانده است و «پشیمان گشته از طلا» خواسته است که چون شهروندان عادی به‌طور علنی در یک دادگاه صالحه دادگستری با حضور وکیل غیر تسخیری و هیئت منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی باشد محاکمه شود.

وی تأکید کرده است که اخلاقی و خمنی و خامنه‌ای نکرده است، اما وی در عمل با اظهار اینکه نهاد دادگاه ویژه روحانیت در قانون اساسی رژیم جای ندارد و برای تشکیل چنین نهادی احتیاج به تصویب قانون اساسی می‌باشد، در واقع تشکیل آن توسط خمینی و تداوم فعالیت آن با تأیید خامنه‌ای را غیرقانونی دانسته است و به این ترتیب، بدون شک از خط قرمز ادعائی نیروهای راست عبور کرده است.

این دستگیری، همانگونه که انتظار می‌رفت به اعتراض عمومی و گسترده‌ای انجامید و موجب شد که کوزد گر در کوزه‌ی خودساخته افکار، خواست انحلال نهاد دادگاه ویژه روحانیت، و دست بی‌سابقه‌ی بیاید. در میان معترضان، بسیاری چون خود کدیور تشکیل این دادگاه را از ابتدا غیرقانونی می‌دانند، بعضی وجود آن را تنها در شرایط جنگ ایران و عراق مجاز می‌دانند و بعضی دیگر معتقدند که اکنون زمان برچیدن بساط آن فرارسیده است. کوشش کسانی چون مرتضی نبوی برای مشروع جلوه دادن آن چنان بی‌ثمر بود که دادسرای ویژه روحانیت مجبور گردید که رسماً وارد عمل گردد و با موضوعی دفاعی، خود را قانونی اعلام کند.

همزمانی تقریبی دستگیری تعدادی از هواداران آیت‌الله منتظری با دستگیری کدیور و زدن این «اتهام» به او که از منتظری طرفداری می‌کند، به نظر بعضی از تحلیل‌گران حلقه‌های زنجیرهای است که با اعمال فشار آتی به عبدالله نوری و احتمالاً خاتمی و قطعاً خود منتظری تکمیل خواهد شد و جریان شیبه جریان معاونان شهرداری که به دستگیری کرباسچی انجامید، به شکل دیگری در حال تکرار است. در میان دارندگان این تحلیل کسانی نیز یافت می‌شوند که این موضوع را به فال نیک گرفته‌اند و معتقدند که ادامه «گفتمان» کنونی به رفع محدودیت‌های منتظری و احیای محدود شدن اختیارات ولی فقیه منجر خواهد شد.

این روزها مردم ایران در محافل خصوصی خود با توجه به سیر رویدادها و شرایط کنونی کشور این برداشت و احساس خود را بازگو می‌کنند که رژیم به زودی مجبور خواهد شد جام زهر دیگری را سر بکشد. آنان حدس می‌زنند که شاید زنجیر زدن بی‌سبب‌پروایی‌های ولایت فقیه با برقراری ارتباط سیاسی با آمریکا، شوکران مزبور باشد. این حدس‌ها می‌تواند درست باشد، ولی چه بسا که حکومت مجبور به نوشیدن جرعه‌جرعه جام زهری است که انحلال نهادهای غیرعرفی سرکوبگری چون دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب، از نخستین جرعه‌های آن است. نوشش باد.

پیرامون سفر آقای خاتمی...

بحران اقتصادی کم‌سابقه و افزایش نارضایتی اجتماعی است. دولت خاتمی به چنان بحران مالی دچار است که اگر ۶ ماه نتواند نفت بفروشد و کالای نسیمه از اروپا تحویل بگیرد، کل رژیم به خطر می‌افتد. ارزش نفت و صادرات نفتی و غیرنفتی ایران در حال حاضر به نازل‌ترین سطح رسیده و واحدهای تولیدی یک به یک تعطیل می‌شوند. نرخ بیکاری از مرز بیست درصد گذشته، کارخانه‌ها و ادارات صحنه اعتراضات کارگران و کارمندی است که حقوق آن‌ها به تعویق افتاده، موعد بازپرداخت بدهی‌های خارجی گذشته، ریال در برابر ارزهای خارجی بی‌ارزش شده و صنایع نفت و گاز کشور چنانچه به سرعت بازسازی نشوند، پاسخگو مصرف داخلی هم نخواهند بود. برای حل این دشواری‌ها و خروج از انزوای سیاسی، خاتمی به اروپا می‌آید.

بهبود مناسبات میان جمهوری اسلامی و اروپا اگر مبتنی بر منافع ملی ما و حمایت از حقوق بشر باشد، برای ایران با اهمیت است. ما همانگونه که تاکنون بارها اعلام کرده‌ایم، یک بار دیگر نیز اعلام می‌کنیم از نظر ما هرگونه بهبود مناسبات اروپا با جمهوری اسلامی باید مبتنی بر اعمال فشار برای بهبود حقوق بشر در ایران باشد. از نظر ما تظاهرات و حرکات اعتراضی ایرانیان در جریان سفر رئیس‌جمهور اسلامی به اروپا باید در این جهت باشد. این مسافرت فرصت مناسبی است که افکار عمومی مردم کشورهای اروپایی را متوجه این واقعیت کرد که علی‌رغم تغییراتی که در ایران صورت گرفته است، آمرین و عاملین قتل نویسندگان و آزادی‌خواهان ایرانی هنوز آزادند، احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف حکومت سرکوب می‌شوند، هیچ روزنامه غیر وابسته به حکومت در ایران اجازه انتشار ندارد، قوانین ظالمانه علیه زنان بیداد می‌کند، زندان‌های جمهوری اسلامی هنوز زندانیان بسیاری را در خود جای داده‌اند و تهدید علیه آزادی و بیندیده و بیان ادامه دارد.

باید به افکار عمومی اروپا نشان داد که میلیون‌ها ایرانی در خارج از کشور مخالف این توهم و دروغ هستند که ایران دیگر کشوری نیست که آزادی در آن سرکوب می‌شود. ما ایرانیان را به گسترده‌ترین حرکات اعتراضی در این جهت فرا می‌خوانیم.

۳۲ سال از خاموشی دکتر مصدق گذشت

۱۴ اسفند ماه امسال برابر بود با سی‌ودومین سالگرد درگذشت دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران در آغاز سال‌های ۳۰ و از کوشندگان نامدار استقلال و آزادی در ایران. به همین مناسبت از سوی نیروها و شخصیت‌های ملی کشور، مراسم یادبودی بر مزار وی برگزار شد و خاطره مبارزات و کوشش‌های او در راه سربلندی ایران پاس داشته شد.

دوباره دو سال و اندی حکومت دکتر مصدق و ضعفها و قوت‌های آن، می‌توان هنوز هم به بحث و بررسی پرداخت و آن را از این یا آن زاویه مورد تحسین یا انتقاد قرار داد. اما در این ارزیابی عمومی و تاریخی

کاندیداهای جناح راست در انتخابات شوراها...

ادامه از صفحه اول می‌گردد، در اداره امور محلی دخالت کنند، تصمیم بگیرند و اجرا کنند، بر هزینه‌ها و درآمدهای شهر نظارت داشته باشند و شهردار شهر را بدون دخالت حکومت و جناح‌های آن عزل و نصب کنند؟

نتایج انتخابات و ترکیب اعضای شوراها یک بار دیگر شکست سخت جناح راست حکومتی و عدم اعتماد و نفرت مردم از این جناح را آشکار کرد. این انتخابات مخالفت گسترده مردم با این جناح بود. در حالی که طرفداران خاتمی می‌گویند اکثریت شوراها را به دست آورده‌اند، روزنامه‌های رسالت و کیهان نوشته‌اند: برنده انتخابات شوراها «مستقل‌ها» بوده‌اند. منفردا و مستقل‌ها از نظر کیهان و رسالت آن هفته از نیروهای هستند که در لیست هیچ کدام از جناح‌های حکومتی قرار نداشتند.

کیهان: پیروزی با ده‌دویینگ سیاسی

روزنامه کیهان در ارزیابی از روند انتخابات نوشت، جناح خاتمی بدون «دویینگ سیاسی» نمی‌توانست اکثریت کرسی‌ها را در اختیار بگیرد. کیهان در مقاله‌ای با همین عنوان مدعی شد: «برای اولین بار در تاریخ انقلاب، نیروهای مخالف و ضدانقلاب و نظام با ورود دزدانه به عرصه رویارویی نیروهای داخلی، همه کوشش خود را به کار گرفتند تا توازن میان دو

دولت داخلی را به نفع یکی از آن‌ها برهم زنند. این اتفاق ساده‌ای نبود. این اقدام از یک سو برای عناصر منزوی و مخالفان نظام مقدمه حیات دوباره در عرصه سیاسی کشور پس از بیست سال محسوس می‌شد و از سوی دیگر برای جناح به اصطلاح متولی دوم خرداد به منزله یک دویینگ سیاسی بود.

کیهان، رسالت و سایر دستگاه‌های تبلیغاتی جناح راست حکومت، آگاهانه و با چند هدف پیروزی «مستقل‌ها» و «اتحاد طرفداران خاتمی با عناصر ضدنظام» را پیش کشیده‌اند. آنان با این استدلالات هم حذف دگراندیشان را به سایه می‌برند و هم شکست جناح راست را.

هر چند این موضع‌گیری جناح راست حکومت، برای «انبات» این نکته است که طرفداران خاتمی نیز در انتخابات پیروز نشده‌اند، اما حاوی حقیقتی نیز هست که در بسیاری از نقاط، مردم کاندیداهای را برگزیده‌اند که دست‌کم در ظاهر وابسته به حکومت نبوده‌اند.

در تهران در میان ۱۵ نفر نماینده شهر، فقط دو نفر از جناح راست هستند. در اصفهان فرزند آیت‌الله طاهری امام جمعه که از طرفداران خاتمی و منتظری است، رای اول را به دست آورد. از یازده عضو شورای شهر اصفهان ۸ نفر وابسته به جناح

از گذشت روزگار هم نیاموختیم!

توضیح زیر از سوی رفیق حسن جعفری پیرامون مقالات مربوط به ویژه‌نامه ۱۹ بهمن به دست ما رسیده است. به علت کمبود جا متأسفانه ناگزیر به خلاصه کردن آن شدیم. بخش کوتاه شده این توضیح نقدی بر مصاحبه همایون ر. در شماره گذشته کار و انتقاد از مسئولین «کار» به دلیل بی‌دقتی در انعکاس غیردقیق و گمراه‌کننده تاریخ سازمان است:

اما آن چه که مرا وادار به نوشتن این یادداشت کرد، نه این روایات غیرجدی، بلکه قضاوتی بود که در این مصاحبه در مورد «جلال نقاش» و «ابراهیم

دل‌افسرده» با ذکر نام آنان شده است. قابل فهم نیست که چرا مصاحبه شونده با چنین نثری پرورایی بی‌قضاوت‌ها را کرده است، چون تا آن‌جا که من و بسیاری از رفقای دیگری که اکنون در دسترس هستند، در جریان دستگیری ابراهیم دل‌افسرده و زنده یاد کاظم سلیمی بودیم، هیچ‌گاه چنین مطالبی نه در مورد ارتباط آنان با گروه کوه - که نمی‌توانسته وجود خارجی داشته باشد - و نه در باره بازجویی‌های دل‌افسرده ننشیدیم. از همه این‌ها گذشته، اصولاً چه در مورد او یا جلال نقاش یا هر فرد دیگری این چنین بی‌پروا قضاوت کردن، نام و

هزاران نفر در شهرهای کردستان...

ادامه از صفحه اول سردشت، مریوان و بانه، ماموران به مقابله با مردم پرداختند، ده‌ها تن را زخمی کردند و صدها نفر را با خود بردند.

نمایندگان مناطق کردنشین در مجلس به دنبال ناآرامی‌های اخیر پایتختی منتشر کردند و از مردم کردستان خواستند علیه حکومت

تظاهرات نکنند. آن‌ها به جای حمایت از خواست‌های مردم کردستان و اعتراض به کشتار آنان، از مردم خواستند که «آرام» باشند و با حکومت به مقابله نبرخیزند.

اخبار مربوط به تظاهرات مردم در کردستان و کشتار وحشیانه آنان توسط حکومت، در هیچ‌کدام از روزنامه‌های وابسته به حکومت

۱۰ سال از شهادت رفیق رحیم اسداللهی گذشت



اواخر سال ۶۷ بود، طوفان وحشت و دلهره تا حدی فروکش کرده بود. بعد از جنایت‌های وحشیانه رژیم، کم‌کم ابعاد وسیع جنایت برای خانواده‌های زندانیان سیاسی معلوم می‌شد. فکر می‌کردیم دیگر موج اعدام‌ها سبزی شده است و آن چه باید می‌شد شده است و کسانی که از مهلکه جان به در برده‌اند، دیگر حداقل خطر جدی جانی برایشان وجود ندارد. اواسط ماه بهمن بود که خبر اعدام علی غافلگیرمان کرد! از این که دیگر دل آن عاشق نسیمی طیب و در سحرگاهی، آماج تیرهای انتقام کور رژیم سیاهی و نکتت شده بود، چگونه می‌توانستیم جلوی اشک‌های حسرت‌بار خود را بگیریم. چگونه می‌توانستیم تصور کنیم، دلی که عمری در راه سعادت و نیک‌بختی انسان‌ها طیبیده بود، از حرکت باز ایستاده است.

رفیق رحیم اسداللهی فعالیت‌های سیاسی خود را در سال‌های ۴۷ - ۴۸ در شهر زادگاه خود تبریز در ارتباط با رفیق بهروز آرمغانی آغاز کرد. بعد از اتمام تحصیلات متوسطه به عنوان همافر وارد نیروی هوایی شد و پس از مدتی به علت فعالیت‌های روشنگرانه در بین همافرا، چندین بارداشت شد، که همین سابقه فعالیت سیاسی در بین همافرا، سبب آن شد که در برآمد جنبش همافران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ نقش سازمان‌گرا نه ویژه‌ای بر عهده بگیرد و به عنوان حلقه اصلی ارتباط سازمان با این جنبش در آستانه انقلاب نقش منحصر به فردی بازی کند.

علی از سال ۵۴ مخفی شد و در سال‌های بسیار دشوار و حساس جنبش فدایی (سال‌های ۵۵ و ۵۶) که هر روزش با ضربهای تازه بر پیکر نحیف سازمان آغاز می‌شد، با پشتکاری فراوان، سخت‌ترین ماموریت‌ها را به عهده می‌گرفت، ماموریت‌هایی که از امکان‌سازی برای فرقه‌ای که علقه محاصره دشمن را شکسته بودند شروع می‌شد و تا ایجاد هسته‌های گارگری و ارتباط گیری با هسته‌های هوادار و شرکت در عملیات چریکی و... ادامه می‌یافت. علی در حفظ موجودیت سازمان و جنبش فدایی در این سال‌ها، نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا کرد.

رفیق علی در روزهای قیام یکی از رفقای سازمان‌گر و پیشگام بود. او که بعد از پیروزی انقلاب نقش بسیار ویژه‌ای در تحکیم پیوند سازمان با کارگران و زحمتکشان به عهده داشت، بعد از مدتی، ضمن عضویت در کمیته مرکزی سازمان، مسئولیت کمیته ایالتی خوزستان را بر عهده گرفت و کارهای بسیار ارزنده‌ای در گسترش فعالیت‌های سازمان در میان زحمتکشان و به ویژه نفت‌گران انجام داد. علی در اردیبهشت سال ۱۳۶۲ بازداشت شد. دژخیمان رژیم اسلامی خیلی تلاش کردند تا با تهدید و تحییب و شکنجه او را درهم شکنند و به اعتراف وادارند، ولی تلاش دشمن با ناکامی روبرو شد و علی با ایمانی راسخ بر آرمان‌های خود پافشاری کرد و با وجود چیره‌روزی شلاق، لب از لب نگشود و بدین ترتیب به سمبل

مقاومت و پایداری در زندان‌های جمهوری اسلامی تبدیل شد. رفیق رحیم که بر اثر شکنجه دژخیمان رژیم اسلامی بسیار ضعیف شده و تمام موهبای سرش سفید شده بود، در بهمن ماه ۱۳۶۷ به جرم وفاداری به حقوق مردم، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت. یادش گرامی باد!

در زیر شعری را که یکی از آشنایان رفیق علی سروده است، می‌خوانید:

دورمگی که زندگیت، دورتوموند - احد

مسئول اصلی خشونت

بهزاد کریمی

«ما» و ما

امیر ممینی

از ذکر جزئیات ماجرا می‌گذرم و آن دو نکته اصلی را می‌گویم که دست‌اندرکاران توطئه و شرکای آن‌ها درباره آن دو سکوت می‌کنند.

چهره واقعی جهان و زمان ما

عبدالله اوجلان، ماندها در حال پرواز بر قاره اروپا بود تا پناهگاهی بیابد، تا سکه در چنگ «میت» ترکیه نیفتد. اما هیچ کشور اروپایی او را نپذیرفت و هیچ دولتی یافت نشد تا ذره‌ای شهادت اخلاقی به خرج دهد و اعلام کند که رهبر بزرگ‌ترین حزب سیاسی کردهای ترکیه، یک پناهنده سیاسی است و در نتیجه مبتنی بر تعهدات در برابر کنوانسیون ژنو، می‌تواند و باید به عنوان پناهنده پذیرفته شود. به راستی منشاء این چنین اخلاقی که به چنین ریاکاری و فرومایگی سیاسی انجامید، در کجاست؟ آیا همه تقصیرها متوجه دولت آمریکا است که پشت پرده به دولت‌های اروپایی فشار وارد آورد تا اوجلان را به خاک خود راه ندهند؟ البته که چنین نیست. هنگام به یاد دارن که دولت‌های فرانسه و آلمان وقتی پای منافع توتال فرانسه و صنایع شیمیایی آلمان به میان آمد، در برابر طرح داماتو گردن‌کشی کردند و راه خود را رفتند.

اما در این جا دیدیم که هر دولت غربی دلیلی تراشد تا اوجلان را از خود براند. هراس از اتهام تروریست پروری، نگرانی از تبدیل خاک کشورش به سازه ترک‌ها و کردهای ترکیه متقیم آن کشور، دخالت در مسایل داخلی ترکیه و غیره در زمره بهانه‌های بود که در فرودگاه‌های مختلف اروپایی به اوجلان ابلاغ می‌شد! این دولتمردان آن چه را که نخواستند ببینند، خودسوزی کردهای ترکیه طی این چند ماه در این جا و آن جا بود. این حامیان مبارزه سیاسی به شیوه متمدنانه، به خاطر منافع حقیر خود نخواستند تقاضای اوجلان را که تقاضای میلیون‌ها انسان به نام کردهای ترکیه بود، اجابت کنند و موقعیت تازه‌ای - ولو تحمیلی - برای حزب پ. کا. کا. را که به وجود آمده بود، قوام ببخشند. آن‌ها نخواستند چشم‌انداز نوینی تا مبارزه و شیوه دیگری از مبارزه را برای میلیون‌ها هوادار حزب کارگران کرد فراهم آورند. اگر آن‌ها می‌خواستند، در نقطه‌ای دفاع همزمان از حقوق بشر و مخالفت با

خشونت و قهر را به نمایش بگذارند، درست در همین جا بود و می‌بایست با پذیرش اوجلان به عنوان پناهنده سیاسی، از این اتوریته سیاسی استثنایی در میان کردهای ترکیه، بیشترین بهره را برای تأثیرگذاری در مشی سیاسی این مردم محروم از حق ملی خود بر جای بگذارند.

اما ماندها گذشت و اوجلان دست به دست شد تا این که چند دولت تروریست، طی یک اقدام مشترک تروریستی در یکی از مراکز عملیات تروریستی بین‌المللی، مظفر امید ملتی را برپایند و او را کتف بسته به دشمنان سرپا نفرت و کینه او تحویل دهند و بعد هم اعلام کنند که در آن چه بر سر اوجلان آمد، هیچ مسئولیتی نداشته‌اند. حضرات فقط لطف کرده و با دستکش سفید به دست، برای دولت ترکیه نامه مسروم می‌فرمایند و ضرورت رعایت موازین حقوقی در محاکمه اوجلان به دست نظامیان ترکیه را یاد آور می‌شوند!

جهان مبتنی بر معادلات قدرت ما، جهان مسموم‌کننده‌ای است. پاپ واتیکان توصیه می‌کند که پینوشه آزاد شود چون او به عنوان رهبر حکومت عمل کرده و در مبارزه علیه کمونیسم منشاء خدمات بزرگی بوده است! اخلاق و هنجارهای ناظر بر مناسبات مبتنی بر معامله و سود بین دولت‌ها و قدرت‌ها، جز این هم نمی‌تواند باشد. برای غرب، سیستم ترک - اروپا در ترکیه ملاک عمل است و حق ملی میلیون‌ها کرد ترکیه باید تابع مصالح قدرت و منافع سرمایه باشد. منشاء بسیاری از پرخاشگری‌ها و خشونت‌های ملت‌ها و اقلیت‌های ملی سرکوب شده از جمله در همین‌جاست.

منشاء تروریسم اوجلان

هسته دولت‌های غربی و رسانه‌های این کشورها متفق‌القولند که عبدالله اوجلان تروریست است و او حزبی را رهبری می‌کند که تروریسم در پانزده سال گذشته مشخصه اصلی حیات آن بوده است. در این سخن حقیقتی است. حزب کارگران کرد با خاک و زیر خاک پاشم. به این می‌اندیشیم که زندگی لحظه است و ابدیت مرگ؛ که زندگی حادثه ایست در لحظه. روزگاری مفهوم هستی و مفهوم زندگی برای من مفاهیم مکیلی بودند. زندگی فراز فراتری از هستی بود و مرگ نمود و تئسی از نیستی. اما این مفاهیم با هم در تضاد شده بودند. احساس می‌کردم ابدیت هستی زندگی لحظه را تحمل نمی‌کند و همه چیز را به سوی یک پایان بی‌حادثه می‌کشاند، به سوی خاکستر سیاه و سرد هستی ویران شده.

هستی مرده ابدی نسبت به هستی لحظه زنده، نسبت به زندگی، نسبت به درد و اندوهی که من انسان را در هم می‌شرد بی‌رحمانه بی‌تفاوت بود. من می‌خواستم خودم را از سقوط در این ابدیت نجات دهم و به همان لحظه کوتاه و شگفت برگردم. می‌خواستم یکبار، فقط یکبار دیگر مجال بیایم تا خودم را دوستانه در آغوش بگیرم و نوازش کنم و میراثانه بپرود بگویم. همه عمر، خودم را تنها گذاشته بودم. همه راه من از کنار زندگی

اعمال خشونت برآمد کرد و تندترین خشونت‌ها را به نمایش گذاشت. قهر و تروریسم در مبارزه این حزب با بدان‌جاست که حتی احزاب سیاسی قدیمی کرد در عراق و ایران که مبارزه مسلحانه عصر مستمر و مهمی در مشی سیاسی آن‌ها بوده و هست، بارها و بارها اوجلان و پ. کا. کا. را به تروریسم و اعمال خشونت غیرقابل توجه متهم کرده‌اند.

اما پرسش اصلی آن جاست که چرا چنین خشونت در میان کردهای ترکیه زاده می‌شود و به سرعت خصلت توددای به خود می‌گیرد؟ پ. کا. کا. واکنش مستقیم در برابر شدیدترین خشونت حکومتی است که می‌توانست در حق یک ملت اعمال شود. دولتمردان میراث‌خوار آنتوتورک، با تکیه بر ناسیونالیسم ملت ترک، هیچگاه حاضر نشدند موجودیت مردمی به نام کرد در ترکیه را به رسمیت بشناسند. نام کردها در ترکیه ترک‌های کوهستان است. سیاست نابودی ملی در کردستان ترکیه چنان با شقاوت دنبال شده که اکنون بخش قابل توجهی از کردهای ترکیه حتی قادر به تکلم به زبان ملی خود نیستند. در ایران و عراق، دستکم این بوده و هست که وجود کردها به عنوان یک قوم پذیرفته می‌شود، اگرچه به ندرت ناشی از این پذیرش به عنوان حقوقی کردها اعتنایی به عمل نمی‌آید. اما در ترکیه، موضوع مطلقاً چیز دیگری بوده و هست. در این جا، سیاست تمام عیار نوسید در کار بوده و هست. در ترکیه، اعلام این که «من یک کردهم» به خودی خود تخطی از قانون اساسی این کشور و در نتیجه جرم نابخشوندی است. بنابراین، هیچ جای شگفتی در میان نخواهد بود که در برابر چنان خشونت نوع دولتی، چنین خشونت نوع ملی بیرون بزند.

این دولت ترکیه و پان‌ترکیسم حاکم بر این کشور است که اوجلان را «اپو» کردها کرده و از او چنان بتی و چنان مظفر آرزوها و امیال سرکوب شده پدید آورده است که بسیاری کسانی که حاضر می‌شوند

خود را به لهیب شعله‌های آتش سپارند تا بدین طریق روزنه امیدی برای پایداری و امنیت امید ملی‌اشان - اپو-فراهم آورند. خشونت، لازمه و ملازم هر اختلافی نیست. اما آن جا که تمایز در میان باشد و یک طرف به زور خواهد بود و تمایز را نفی کند و طرف دیگر را به خشونت در قالب خود درآورد، بروز خشونت و پرخاشگری در طرف دیگر، طبیعی‌ترین واکنش است. مسئولیت اصلی بروز جنش ملی در کردستان ترکیه به شکلی خشن، با دولت‌های ترکیه در نیم قرن گذشته می‌باشد که نه تنها در عمل، حتی در حرف و قانون نیز، بدیهی‌ترین حق بشری کردهای ترکیه، یعنی اعلام هویت خود به عنوان کرد را نفی کرده‌اند.

اما، سرنوشت ناگزیر حیات سیاسی پ. کا. کا. نیز تداوم مبارزه تنها در شکل قهر و خشونت و ترور نیست، هرگاه که رهبران این حزب، با تکیه به آن چه به دست آورده‌اند، و در هوسله نخست تحمیل موقعیت سیاسی خویش بر دولت ترکیه و جهانان، آگاهانه از جهان ناعادلانه اما پر شکاف ما به سود تاکتیک‌های مبارزاتی خود بهره گیرند، و هرگاه که عمدتاً و اساساً، دولتمردان پان‌ترکیست ترکیه بپذیرند که سیاست پیشین و پیشینیان فاصله بگیرند و نخواهند که همچنان باد بکارند و طوفان در و کنند، و بالاخره هرگاه که جهان و مخصوصاً دولت‌های غرب به حداقل مسئولیت‌های خود در برابر رعایت حقوق بشر عمل کنند و ترکیه محتاج چیدن به اروپا را در مورد مسئله کرد در ترکیه تحت فشار قرار دهند.

اما آنچه که در جریان برخورد به غایت ناسیونالیسم و غیرمسئولانه با تقاضای پناهندگی اوجلان به نمایش درآید، هنوز آن امید را در دل‌ها پدید نمی‌آورد که بندگان خرد و وجدان بشری قادر به کنترل توسن سرکش منافع قدرت‌ها و مصالح سرمایه و خودمحروری‌های ناسیونالیستی است. ■

۱۳۷۷ اسفند ۲

مردم و چوپانان امت!
انتخابات شوراها به پایان رسید و اکنون لیستی از منتخبین در دست ماست، لیستی که با زبان بی‌زبانی حکم‌مقدماتی مردم در باره مدافعین استبداد را روشن می‌کند. این لیست درست وارونه و نافی لیستی است که جناح راست قصد تحمیل آن را داشت. اگر این لیست را قیچی کنیم، دو سوم بالای آن را دور بیندازیم، یک سوم پایین آن را سر و ته کنیم و لیست دیگری از پسرخاش‌تجورترین نمایندگان جناح راست را هم روی کله آن بگذاریم، تازه به لیست مطلوب این جناح شبیه می‌شود! حالا حساب کنید که این مردم کم‌تجربه در دموکراسی، آن هم با دست‌های بسته، با چه قدرت و قاطعیتی تحقیرکنندگان خود را تحقیر کرده‌اند!

مردم برای آن که «چوپانان امت!» را شریفیم کرده باشند دست به یک لجاجت بامزه زدند و منفورترین فرد دولت خاتمی از دید جناح راست را در رأس لیست انتخاب شدگان قرار دادند. آقای عبدالله نوری کسی است که جناح راست او را به نقطه سبز اصلی در ترکیب دولت خاتمی تبدیل کرد و حتی صلاحیت وی را برای نامزدی استبداد نورد. اما مردم به جان آسوده خود همین مسورد غضب‌ترین فرد دولت خاتمی را در رأس لیست قرار دادند تا به آقایان حالی کنند که باید دست از این شکلهای سیاسی بردارند و به کار و بار واقعی خود بپردازند، که رزمه شمردن یک ملت کفری سنگین خواهد داشت!

بابرچرم ولایت، با هم علیه ملت!
اما، هنوز همه آرا خوانده نشد که برخی از زورنگرین‌های جناح راست هوا را پس دیده و بازی را دیگر کردند. آن‌ها بار دیگر «ما» را علم کردند و اینکه همه جناحین حاکم مسلمان و خودی و میراث‌دار امام هستند، و همه را در دعوت نمودند که حول منافع چوپانی، علیه «گرگ‌ها»ی غیر مسلمان و غیر خودی متحد شوند، و هر جور شده طایفه چوپانان سیخ و منتقلشان را تنگ هم بچینند، تا باز

هم بتوانند جگر امت را در سوراخ کباب و دود دردش را حواله همسایه کنند! از جمله این زورنگرین‌ها یکی جریده رسالت است، که هنوز شمارش آرا تمام نشده از سنگ راست به نصیحت جناح‌ها مشغول شد و تلاش کرد تا پسه هوای یک سازش راست و آزادی‌ستیزانه، بر اختلافها چشم بسپوشد و از «سوءفاهم» میان جناحین سخن به میان آورد!

در این موضعگیری‌ها، مثل همیشه، ملت و همه نیروهای سیاسی غیر حاکم یگانه و نیروهای حاکم در برابر کل مردم ایران خودی تلقی می‌شوند. در اینجا هیچ عبرتی از واکنش مردم در برابر نیروی سرکوب و استبداد وجود ندارد. در اینجا روی سخن با مردم و «امت در صحنه» نیست. در اینجا هیچ استقبالی از تقویت خط پیکار دموکراتیک و مسالمت آمیز در ایوب‌زیون نیست. در اینجا هیچ علاقه‌ای به پیدا شدن زمینه‌های یک همایش و آشتی ملی وجود ندارد. در اینجا حرفی از خواست ملت و از مصالحت ملی نیست. در اینجا تنها و تنها حرف از منافع گروهی است و از تقسیم منافع، و همدستی برای حفظ منافع ملی نیست. در اینجا، در منافع ملت باشد. در اینجا، در منافع ملی این انتخابات عبرت‌انگیز، باز هم فقط همان دعوت همیشگی استبدادی تکرار می‌شود که: با پرچم ولایت، با هم علیه ملت!

«ما» و ما
یکی از پدیده‌های مبنی در سیاست ایران رویارویی آشکار «ما»ی فرقه‌ای با «ما»ی ملی و مردمی است. در این کشور کمتر نیرویی «ما»ی خود را از درون می‌یابد که نباید مرزبندی‌های حزبی - سیاسی را وسیله تفرقه و انشقاق ملی قرار دهند و نباید هیچ گروهی از مردم ایران را در سرزمین اجدادی خودشان «غیر خودی» و مفقود می‌دانند. سیاست حاکمیت عقیدتی - سیاسی گروه دیگر بدانند. متأسفانه نیروی راست افسراطی در جمهوری اسلامی نه این حرکت را می‌بیند و ادامه در صفحه ۷

مطرح میشود به عکس آن چه ادعا میکنند یک مسقوله است. نترناسیونالیستی نیست بلکه یک مرزبندی فرقه‌ای فرامرزی است که در مقیاس کشوری مفهومی بسیار بسته‌تر از ملت دارد و مشخصاً در خدمت نفی ملت به سود یک گروهی بسیار محدود از پیروان یک دسته کوچک از قدر قدرتان است. «امت» یک گسروهنندی ایدئولوژیک تبعیض‌گرا است که وقتی به میدان سیاست کشیده شود سخت ملت‌شکن و تفرقه‌افکن است. جنبه سیاسی مقوله «امت» به جامعه سنتی پیشامدرن مربوط میشود و همچنان که تاریخ نشان میدهد پیدایش جامعه مدرن و دوران مدرنیته از جمله با انتقال بار سیاسی «امت» به ملت همراه بوده است. روحانیت حاکم که در جریان استقرار ولایت فقیه به صورت یک کاست یا لایه بسته برتر نشین و دگرستیز به میدان آمد، «ما»ی فرقه‌ای - ایدئولوژیک را به شدیدترین شکل ممکن در برابر مای ایرانی، در برابر مای ملت، در برابر هر گونه مایی غیر از «ما»ی این «ما»ی فرقه‌ای - سنتی، اکنون در برابر یک «ما»ی حزبی متعطف و مدرن، که باید بگوید تا حقانیت خود را نه در برتری بر مای مردم، بلکه در متابعت از این مای بزرگ، و در دفاع از ملت، اثبات کنند، در حال عقب‌نشینی است. این تغییر یکی از مهم‌ترین بسترهای تغییرات ایدئولوژیک - سیاسی نیروهای اصلاح طلب و سیاسی است. پیشروترین نیروهای مسلمان درون حکومت اکنون در می‌یابند که نباید مرزبندی‌های حزبی - سیاسی را وسیله تفرقه و انشقاق ملی قرار دهند و نباید هیچ گروهی از مردم ایران را در سرزمین اجدادی خودشان «غیر خودی» و مفقود می‌دانند. سیاست حاکمیت عقیدتی - سیاسی گروه دیگر بدانند. متأسفانه نیروی راست افسراطی در جمهوری اسلامی نه این حرکت را می‌بیند و ادامه در صفحه ۷

داستان

شاید دوباره دیداری بود

(۵)

امیر ممینی

گذشته بود. باید یک بار دیگر با خود دیدار می‌کردم، باید بار دیگر با آب و آفتاب و آدم دیدار می‌کردم! بغض در گلو، غرق بوی شیدر بودم. هرگز کسی نمی‌تواند آنگونه در شور زندگی غرقه شود که من در آن گور تاریک شده بودم! همه جان من رنگ و بو و موسیقی بود. من شور هستی و آفریننده همه زیبایی‌های جهان بودم! من نباید دوباره برمی‌خاستم! اما، آیا آنان به راستی رفته بودند؟ نمی‌دانستم که زندانی مرده است یا زنده. از آنچه شنیده بودم چنین بر می‌آمد که او می‌بایست در فاصله‌ای نه چندان دور از من بوده باشد. اما چرا هیچ صدایی از او شنیده نمی‌شد؟ من آنچه را که شنیده بودم باور داشتم و گمان نمی‌کردم که زندانی کشته شده باشم. اگر آنان می‌خواستند او را بکشند نیازی به آن نمایش نداشتند. برای چه می‌خواستند که من بیایم برای تسکین درد محکوم به اعدام آن گونه داستان‌ها را بهم بیافند؟ تنها نکشتن نیاز به آن بازی‌ها داشت،

و منطق حکم می‌کرد که زندانی اعدام نشده باشد. اما چرا صدایی از او شنیده نمی‌شد؟ آیا آن سه نفر همه با ماشین رفته بودند؟ شاید کسی از آنان همانجا مانده بود تا گروه بعدی اعدام شدگان را بیاورند. اگر زندانی زنده بود حتماً چیزی می‌دانست که از جای خود تکان نمی‌خورد. سکون کسم‌کم جایش را به بی‌تابی داد. انگار همه ذرات خاک هم‌دست شده بودند تا مرا به بیرون بربانند. خاک زیر ماندن سبباً به پوست دست و صورت‌م را می‌خراشد و بوی مرگبارش را در رشته‌های خوئین عصم می‌سراند و به ژرفای مغزم می‌خلاند. خاک در همه نقاط تماس با پوست ایجاد خارش و گزش می‌کرد و به گونه‌ای درد آور مرا زیر فشار می‌گذاشت. پیش از رفتن آنان، یقین به خطر کمک می‌کرد تا من بتوانم برای زنده ماندن چون مرده‌ها ساکت و ساکن بمانم. اما ایامی و تردیدی که پس از رفتن ماشین پدید آمده بود توان مرا در ادامه آن وضع کمتر و کمتر می‌کرد. دیگر نمی‌توانستم باور کنم که آنان رفته‌اند. اما چرا هیچ صدایی از زندانی بر نمی‌خاست؟ آیا آخرین شلیک به زندانی او پایان نداده بود؟ آن بیرون چه می‌گذشت؟ سرانجام، پیش از آن که مغز فرمان خود را کامل کند، تن به تکان در آمد. انگشت‌های دست

راست سکون سنگی را شکستند و به آرامی و کندی رویش جوانه‌ها، روی ساقه ورم کرده دستم باز شدند. سپس، همانگونه که به پهلوی دراز کشیده بودم، دستم را آهسته آهسته روی به جلو دراز کردم، تا آن که نوک انگشتانم از خاک بیرون زدند. آنگاه درنگ کردم و گوش فرا دادم، و چون صدایی نشنیدم، دستم را بیشتر از خاک بیرون دادم، و آماده شدم تا از گور بیرون بزنم. اما، ناگهان صدایی شنیدم و پیش از آن که بتوانم واکنشی نشان بدهم چنگال سرد و هراس‌آوری دستم را به سختی چسبید و شروع به کشیدن کرد. در یک آن از تماس آن پدیده رموز چنان وحشتی به جانم افتاد که همه خطرات دیگر در نظر منحو شدند و همچون انفجار یک نارنجک گور را شکافتم و خود را به بیرون پرتاب کردم. زندانی، که در پرتو پگهای حرکت خاک را دیده و برای نجات من آماده بود، در نتیجه نعره گوش‌خراش و جهش انفجارگونه من، از ته دل فریاد کشید و در حالی که پیامبران را به کمک می‌طلبید، بدون آن که پشت سرش را نگاه کند پا به فرار نهاد. من بی‌درنگ به موضوع پی بردم و گنج و منگ در پی او سر به بیابان نهادم. زندانی، که گمان می‌کرد یک روح خبیث یا یک سرده‌ای از گور برخاسته قصد جان او را کرده است، مانند سایه یک پرنده بر

زمین کشیده می‌شد و در آن گورک و میش دور و دورتر می‌گشت. فریاد امداد او از خدا و پیامبران همه بیابان را پر کرده بود. نعره می‌کشید و می‌رفت. در آن حالت، وهم و واقعیت درهم آمیخته و تازدی و کم‌دی یکی شده بودند. شاد بودم یا هراسان، می‌خندیدم یا گریه می‌کردم، خود نمی‌دانستم. در میان درد و گریه و خنده، تلاش می‌کردم زندانی را صدا بزنم. اما صدا در گلویم خفه می‌شد. انگار دچار بختک شده بودم. دیگر توان نداشتم. نسفم به شماره افتاده بود و زبانم مثل یک تکه چرم خشک و زیر در دهانم می‌چرخید. کم‌کم دودیدن به راه رفتن و راه رفتن به تلو تلو خوردن بدل گشت، و اندکی بعد روی زمین ویران شدم.

شدم. پرسید: - تشنه نیستی؟ گفتم: - مثل اینه که یک سال آب نخوردم! آبدان کینه و خاکستری رنگ را به من داد. با صرغه‌جویی کمی نوشیدم و آن را پس دادم. گفتم: - خوب شد که دلبری کردم و رقتم این چیزها را از سر خاک آوردم. به اینها احتیاج پیدا می‌کنیم. من دست تو را دیدم که از توی خاک بیرون آمد. اول حواسم جمع بود و می‌دانستم که ممکنه کسی اون زیر هنوز زنده باشه. اما وقتی تو یک دفعه بیرون پریدی من از ترس حواسم را از دست دادم و سر به بیابان نهادم. گفتم: - تو حق داشتی. گفتم: - باید هرچه زودتر از اینجا دور بشیم. شاید دوباره برگردند. گفتم: - کدام طرف؟ به کجا؟ گفتم: - اونا به من گفتند که نباید سمت جاده بروم. ناچاریم بریم به سمت جنوب. راه افتادیم. بدون آنکه در باره مسیر حرفی بزنیم، رو به اعماق بیابان از گورگاه دور شدیم. ادامه دارد

هفدهمین دوره جشنواره فیلم فجر ارزیابی موقعیت کنونی سینمای ایران

هد احمدیان



هفدهمین دوره جشنواره فیلم فجر، در بیستین سالگرد انقلاب، از ۱۲ تا ۲۱ بهمن ۱۳۷۷ برگزار شد. اهمیت این دوره جشنواره در آن بود که همه انتظار داشتند با تغییراتی که پس از دوم خرداد در ترکیب مسئولان سینمایی کشور صورت گرفت «چهره نوین» سینمای ایران را مشاهده کنند. سردم، سینماگران و منتقدین در دوره گذشته، دوره شانزدهم جشنواره، انتظار چندانی از آن نداشتند چرا که متولیان جدید چند ماهی بیشتر نبود که سکان سینمای ایران را در دست گرفته بودند. اما این دوره در واقع ارزیابی کارنامه عملکرد سیفالله داد، معاون امور سینمایی وزارت ارشاد و همکاریش بود.

جشنواره فیلم فجر از سال گذشته تغییراتی کرده است. از جمله اینکه بار دیگر پس از سالها، بخش مسابقه بین‌المللی با تمام محدودیت‌های ضابطه‌ای و با حضور فیلم‌های قابل نمایش خارجی به آن افزوده شده است و هیئت داوران ایرانی - خارجی خود را دارد، برای بخش مسابقه سینمای ایران نه همه فیلم‌های تولیدی یک سال، بلکه انتخابی از آن‌ها به نمایش گذاشته می‌شود و فیلم‌های باقی در بخش غیر مسابقه‌ای نشان داده می‌شوند، مسئله‌ای که پیش از اینها بارها منتقدین مطرح کرده بودند، جایزه‌ای به فیلم برگزیده تماشاگران اهدا می‌شود، سستی که در برخی از جشنواره‌های جهانی نیز متداول است و همچنین امسال در بخش «سینمای آینده» فیلم‌های کوتاه انجمن سینمای جوانان ایران نیز به‌راه افتاد.

تغییرات دیگری هم از سال گذشته بدین سو در سیاست‌های سینمایی کشور رخ داده است. از جمله بازنگری در لزوم دریافت مجوزها برای امور ساده فیلمبرداری، لغو شرط تصویب فیلمنامه برای فیلمسازی - که البته صدور پروانه نمایش به پس از اتمام ساخت فیلم موقوف شد - و همچنین نمایش برخی از فیلم‌های توقیف شده سال‌های قبل («بانو» ساخته سال پیش داریوش مهرجویی، «حاجی واشنگتن» از علی حاتمی، «نون و گلدون» محسن مخملباف، «رقص خاک» کار ابوالفضل جلیلی و ...) از سینماگران قدیمی پرویز کیمیایی و محمد علی سجادی هر کدام با یک فیلم بلند و بهرام تقوایی در فیلم «حاجی» با فیلمی کوتاه نیز پس از سال‌ها دوباره به عرصه فیلمسازی بازگشتند. (اخیرا اجازه ساخت فیلم بلند «سگ کشی» بهرام بیضایی هم صادر شد.)

نقش برخی از این تغییرات و حضور مجدد عده‌ای از سینماگران مطرح پس از سال‌ها غیبت، مثبت است اما آیا کافی است؟ آیا برخی از این تغییرات، علی‌رغم تفاوت‌ها با گذشته تحولاتی اساسی‌اند؟ آیا اقتدار نظام سینماگران جلب شده است؟ آیا اقتدار اعتماد ملوک‌الطوایفی حاکم بر سینمای ایران که در اکران فیلم‌ها، در جشنواره‌ها و تصمیم‌گیری‌ها مشهود است، برچیده شده است؟ ... نگاهی ژرف‌تر نشان از پاسخی دیگر دارد. سینماگران ایران پس از دوم خرداد امیدواری‌هایی به تغییر ماهوی سیاست‌های سینمای کشور داشتند. این شور و امید اما بازتاب‌های کم‌سویی در عملکرد مسئولان سینمایی کشور داشت. امسال هفدهمین دوره جشنواره فیلم فجر گویای روشن موقعیت ایران و منتقض سینمای ایران بود.

مطبوعات سینمای کشور که همه ساله در جشنواره‌ها میزان بالای تولید سالانه فیلم در ایران را به عنوان شاخصی مثبت ارزیابی می‌کردند، امسال با تولید ۳۶ فیلم جدید، با بی‌اعتنایی و اینکه اساس کیفیت است نه کمیت، برخورد کردند. این میزان تولید فیلم که تازه برخی نیز تولید سال‌های قبل بودند، پایین‌ترین رقم در دهه‌سال گذشته بود. مگر نه اینکه تصویب فیلمنامه پیش از ساخت فیلم لغو شده پس از آن میزان تولید چنین زور گرفته است؟ مگر نه اینکه ضوابط دست‌وپاگیر قرار بوده کمتر شود پس چرا فیلمسازان دل به کار نداده‌اند؟

درجه‌بندی فیلم (پدیده ویژه در جمهوری اسلامی) و وقایع حوالی و حوش آن در سال گذشته را می‌توان یکی از علل و میزان پائین تولید فیلم دانست. اگر پیش از این فیلم‌ها بر اساس کیفیت آنها درجه‌بندی می‌شدند - و به راستی چه کسانی و با چه ملاک و معیاری این کیفیت را تعیین می‌کنند؟ - این‌بار فیلمنامه‌ها درجه‌بندی می‌شوند. با تصمیماتی که در نیمه سال گذشته گرفته شد، فیلم درجه «ج» در زمان و سینماهای نامناسبی نمایش داده می‌شوند که با اعتراض و اعتصاب گروهی تهیه‌کنندگان فیلم‌های «ج» مواجه شد. متولیان امور تصویب فیلمنامه را کنار گذاشتند - که البته در بعضی موارد هنوز هم از صدور پروانه ساخت برای فیلمنامه برخی فیلمسازان به دلیل محتوای فیلمنامه‌شان سرباز می‌زنند - اما در عین حال به فیلمنامه درجه می‌دهند تا فیلمساز از پیش بداند که فیلمش احتمال چه درجه‌ای را خواهد داشت. با اعتصاب تهیه‌کنندگان، مسئولان سینمایی، بررسی درجه‌بندی فیلم‌ها را به «اتحادیه تهیه‌کنندگان» سپردند بی‌آنکه بدانند

فرصت بیشتری برای ایجاد تحولاتی در سینمای ایران داشتند، پس چرا مردم رغبتی به دیدن فیلم‌ها نکردند؟ چرا فیلم‌های نمایش داده شده در هفدهمین دوره جشنواره - علی‌رغم انتظار همگان - جسارت لازم حاصل از این‌همه درگیری‌ها و تحولات پیرامون را نداشتند؟ سال گذشته لاقل «اژانس شیشه‌ای» ساخته ابراهیم حاتمی کیا باب مسائل روز بود و سروصدایی به پا کرد اما امسال جز در یکی دو فیلم که آن هم به مسائل عمومی‌تر پرداخته بودند نقشی از تیش زمانه نبود. واقعیت آن است که این عرصه نیز خواسته‌های مردم، پیش‌تر و عمیق‌تر از عملکرد مسئولان است. مردم با دیدن این همه وقایع پیرامون خود جسارت، شجاعت بیشتری را می‌طلبند. منتقدین در بررسی فیلم‌های این دوره، عدم جسارت فیلم‌ها را به گردن فیلمسازان گذاشتند، اما آیا چنین عدم جسارتی ناشی از نامطمئن بودن فیلمساز از آینده و نعل مسئولان سینمای در ارائه سیاست‌های کاملاً روشن و کارا نیست؟ و چرا صریح‌تر نباشیم آیا برخورد مطبوعات مستقل سینمایی در قبال جوشش جامعه در این دو ساله پس از دوم خرداد نیز محافظه کارانه نبوده است؟ مطبوعاتی که در بازیابی روحیه انتقادی و جسورانه مردم - و در اینجا سینما - نقش بنیادین دارند؟

مجلات سینمایی درست پس از انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد، بررسی فیلم‌های انتخابی را زمینه‌ای برای حضورشان در بطن مسائل اجتماعی ساختند. پس از آن زمانی که تیم ملی فوتبال ایران به مسابقات جهانی رفت و بی‌افت و تاثیر اجتماعی خود را گذاشت، این نشریات به درستی با آن همگام شدند و به بازتاب این واقعه از «چشم سینما» پرداختند. وقتی که شهردار تهران محاکمه می‌شد فیلم‌های تاریخ سینما در زمینه چنین محاکماتی را معرفی می‌کردند و تلفیقی «سینمایی» از آن ارائه دادند، اما هنگامی که شور مردم بالا گرفت، برخی روزنامه‌ها توقیف شدند، روشنفکران مخفیانه دزدیده و به دست وزارت اطلاعات ترور شدند و دانشجویان در خیابانها آزادی را فریاد کشیدند، مجلات سینمایی کوتاه آمدند و «تلفیق سینمایی» را ناگهان فراموش کردند.

نمونه برخورد محافظه کارانه را می‌توان در سرمقاله مجله فیلم شماره ۲۳۲ (اسفند ۷۷) با عنوان «بیا و بنگر!» مشاهده کرد. در این مقاله نویسنده به بررسی عملکرد سیف‌الله داد می‌پردازد و از جامعه سینمایی می‌خواهد که واقعیت‌های پیچیده پیرامون خود را درک کند و انتظار آنچنانی از مسئولان امور سینمایی نداشته باشد: «عقل و انصاف گروزد می‌کند که به مدیر مجال نفس کشیدن بدهیم و آنچه را به زحمت ساخته و پرداخته، کم بپا ندانیم». اما گویی چندان هم به تمام گفته‌های خود در طول مقاله برای قانع کردن خواننده در این مورد باور ندارد و در انتها می‌آورد: «اما شاخین بلند پرواز امید و انتظار، سر نشستن ندارد، پیش‌تر و پیش‌تر اوج می‌گیرد و می‌بینم که، به گونه‌ای طنز آمیز، تحرک و دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتر نیز تا حد زیادی مدیون همین مطبوعات مستقل سینمایی می‌توانند در بالا بردن «انتقارات سینمایی» مردم نقش اساسی ایفا کنند. مردم سینما دوست - و ایضا

سینماگران - به دنبال جسارت بیشترند ولی این را نه در عملکرد مسئولان می‌بینند و نه متأسفانه در کارکرد محافظه کارانه و ناقص مطبوعات سینمایی.

مروری هم به بعضی فیلم‌های مطرح این دوره داشته باشیم. در این دوره چند اتفاق خوش یمن رخ داد. پرویز کیمیایی فیلمساز مطرح سال‌های پیش از انقلاب، سازنده «مغول‌ها»، «پ - مثل پلیکان» و «باغ سنگی» امسال پس از سال‌ها مهاجرت و دوری از سینمای کشور با فیلم «ایران سرای من است» به صحنه بازگشت. فیلم که همان سبک و سیاق فیلم‌های قبلی کیمیایی را دارد نقی به تاریخ فرهنگی ایران می‌زند و در این مسیر چهره سانسور را افشا می‌کند. در این فیلم شاعران نامی ایران در چشم شخصیت اصلی فیلم - جوان نویسنده - در بیابان ظاهر می‌شوند و او را مخاطب قرار می‌دهند. بازرسی فرهنگی وزارت ارشاد یکی یکی شاعران را به صف می‌کند و عبید زاکانی را راه نمی‌دهد اما او خود را به زور در صف بزرگان جا می‌کند! از نگاه منتقدی فصل پایانی فیلم منقلب کننده است، آنجا که شخصیت اصلی (با بازی بهزاد خداوسی) از راه قنات‌ها در دل بیابان به زیرزمین‌های متهوی تهران و سپس فاضلابی که نشانه‌های فرهنگی یک قوم در آن جاری است، می‌رسد. صاحب‌نظران «ایران سرای من است» را فیلمی غنی و سرشار از ایده‌های ظریف و زیبا یافتند. اما فیلم کیمیایی در میان ناپاوری در قسمت مسابقه جای نداشت و تنها در بخش جنسی به نمایش درآمد و سیمرغ بلورین ویژه هیئت داوران در بخش خارج از مسابقه را همراه با فیلم نمایش داده نشده‌ای از فیلمساز فقید علی حاتمی (کمیتة مجازات) دریافت کرد. در ضمن برای نخستین بار هیچ مقام رسمی در میان هیئت داوران نبود اما با این حال ترکیب آن، همه از کارگردانان بود که چنین ترکیبی احتمالاً در تاریخ جشنواره‌های دنیا بی سابقه است چرا که معمولاً در جشنواره‌ها فیلم‌ها از چندین مختلف بررسی می‌شوند و حضور صف‌های مختلف سینمایی ضروری است.

اتفاق خوب دیگر نمایش چند فیلم کوتاه از مجموعه «قصه‌های کیش» در جشنواره بود. در این مجموعه، فیلمسازان مطرحی چون بهرام بیضایی، محسن مخملباف، ناصر تقوایی، رخشان بنی‌اعتماد و ابوالفضل جلیلی فیلم‌های کوتاهی در باره جزیره کیش ساخته‌اند و داریوش مهرجویی در حال اتمام فیلم کوتاه خود است. در جشنواره امسال «گفت و گو با یاد» (بیضایی)، «در» (مخملباف)، «کشتی یونانی» (تقوایی) و «سفارش» (جلیلی) در آخرین لحظات به نمایش گذاشته شدند و معلوم نشد چرا فیلم بنی‌اعتماد نشان داده نشد.

در میان این چند فیلم، فیلم بیضایی مورد تحسین بسیاری قرار گرفت. او به شکلی هنرمندانه واقعیت جاری این منطقه و شرایط تحمیل شده به آدم‌های بومی‌اش را با همان نگاه کشیده است. فیلم مخملباف حکایتی سوررئالیستی است در باره مردی که داروندارش را از دست داده و تنها یک «در» خانه با پلاک رویش باقی مانده است که آن را با خود حمل می‌کند. تقوایی در فیلمش مراسم زار جنوب را نشان می‌دهد و جلیلی به سراغ جوانی رفته که به کار گل مشغول است. حضور فیلمسازان مطرح با فیلم‌های کوتاهشان حسرت دوستدارانشان را برای دیدن فیلمی بلند از آن‌ها، بیشتر کرد.

فیلم مطرح دیگری که در جشنواره به نمایش درآمد «دوزن» ساخته تهیینه میلانی بود. فیلمنامه این فیلم که در دوره قبلی وزارت ارشاد رد شده بود داستانی کاملاً زنانه و به تعبیر بسیاری فمینیستی دارد. در این فیلم شرایط اقتصادی و اجتماعی باعث می‌شود که دو دختر دانشجوی هم‌سن و سال سرنوشته متفاوتی پیدا کنند. فرشته (با بازی درخشان نیکی کریمی) یکی از آن‌ها، دختر با استعدادی است که قربانی تعطیل دانشگاه، پس از «انقلاب فرهنگی» می‌شود و در دوران یک زناشویی مصیبت‌بار از دست می‌رود. او تحت فشار جامعه و خانواده تن به ازدواج می‌دهد. فرشته در خانه پدر خوشبخت است و نه در خانه شوهر. صاحب‌نظران «دو زن» یکی از صادقانه‌ترین و ملموس‌ترین فیلم‌های سینمای ایران می‌دانند که بدون شعارگویی‌های رایج به تحلیل موقعیت زنان در جامعه امروز می‌پردازد. تهیینه میلانی

پیش از این دو فیلم «دیگه چه خبر؟» و «کاکادو» را ساخته است که دومی در اواسط نمایش‌اش در تهران به محاق توقیف افتاده و هنوز از نمایش مجدد آن خبری نیست. «دو زن» جایزه بهترین فیلم‌نامه را بدست آورد.

چند فیلم دیگر نیز نگاهی به زن و البته هر کدام به گونه‌ای متفاوت، داشتند. «قرمز» ساخته فریدون جیرانی که بازیگر اصلی آن هدیه تهرانی بهترین بازیگر نقش اول زن و محمدرضا فروتن بهترین بازیگر نقش اول مرد در این دوره شناخته شدند، حکایت زنی است که از ازدواج قبلی خود فرزندی دارد و با مردی که از او چند سال کوچک‌تر است ازدواج می‌کند. فیلم حول مسائل مربوط به این ازدواج می‌چرخد. «روبان قرمز» فیلم تازه ابراهیم حاتمی کیا که بر اساس داستانی که قصه «مزامح» بورخس را به خاطر می‌آورد و با قرار دادن سه شخصیت (یک زن و دو مرد) در دل موقعیتی نامتعارف مثلث عشق غربی را تصویر می‌کند که از لحاظ ساختاری با فیلم‌های قبلی حاتمی کیا متفاوت است. «روبان قرمز» جایزه بهترین تدوین را از آن خود کرد.

«هیوا» ساخته رسول ملاقلی‌پور که جایزه اصلی بهترین فیلم، بهترین کارگردانی، بهترین فیلمبرداری و همچنین بهترین طراحی صحنه را بدست آورد، فضای جنگ و مسائل پس از آن را دارد. هیوا، پس از گذشت شانزده سال از مفقود شدن همسرش تصمیم به ازدواج مجدد می‌گیرد. اما در این موقع به تعدادی نامه متعلق به گذشته دسترسی پیدا می‌کند که خاطرات گذشته را زنده می‌کند. جمشید هاشم‌پور بازیگر فیلم‌های حادثه‌ای در این فیلم بازی خوبی ارائه داد.

«مصائب شیرین» کار علیرضا داود نژاد را می‌توان تنها فیلمی دانست که نیازهای عاطفی کودکان تازه به سن بلوغ رسیده را نشان می‌دهد، نیازهایی که با سبک محکم و عبوس سنت‌ها و باورهای بزرگ‌تراها مواجه می‌شوند و به آشفته‌گی روحی نوجوانان می‌انجامند. داودنژاد با تمهید از سبک و سیاق «فیلم در فیلم» - که در ایران خیلی باب است - مرز میان نمایش و واقعیت را از بین می‌برد.

اما بخش خارجی جشنواره چه اکنون و چه سال‌ها پیش که برقرار بود حکایت جالبی دارد. از یک سو جلوه «بین‌المللی» به جشنواره می‌دهد و از سوی دیگر ضوابط اسلامی خود به خود مانع از روزی گسترش و اهمیت این جلوه می‌شود. چنین تناقضی از همان ابتدا همزاد این بخش بوده است. اگر چه در حال حاضر این ضوابط کمی تعدیل شده است و یا لاقبل فیلم‌های قابل نمایش که سانسور کمتری را می‌طلبند نشان داده می‌شوند. با این حال در زمینه نمایش فیلم‌های خارجی نیز باز هم خواسته جامعه سینمایی بسیار فراتر از تعدیل‌های مسئولین است. نمونه آن در دوره پیشین جشنواره فجر اتفاق افتاد که هیئت داوران بخش بین‌المللی به سرپرستی عباس کیارستمی پیانیه‌ای در روز اختتام جشنواره ایراد کرده که در آن شیوه نمایش فیلم‌های خارجی را به دلیل سانسورهای بی‌جا مورد انتقاد قرار داده بود و عطاالله مهاجرانی وزیر ارشاد پس از جشنواره اعلام کرد که ما نمی‌توانیم فیلم‌های خارجی را بدون هیچ ضابطه‌ای نشان دهیم.

در بخش خارجی جشنواره امسال فیلم مطرح «تام من جو است»، کار آخر لوچ فیلمساز شهپیر انگلیس نمایش داده شد و مورد استقبال قرار گرفت. همچنین «برادر الهی ما» ساخته کریستف ژانوسوی لهستانی و «ادمکش» فیلم موفق فیلمساز قزاق دارجان امیربایف به همراه چند فیلم قابل نمایش دیگر نیز نشان داده شد. اما دو مسئله در این بخش جالب بود. رئیس هیئت داوران این بخش داریوش مهرجویی اعلام شده بود که در طول جشنواره مشغول ساختن آپیزود خود در کیش بود و معلوم نیست چگونه موفق به دیدن فیلم‌ها شده است. دیگر داوران این بخش هیچ‌کدام از سینماگران مطرح جهانی نبودند و جالب اینکه در کنار فیلم‌های قوی و خوش ساخت کسانیک چون لوچ و ژانوسوی جوآنز اصلی به دو فیلم «رنگ» ساخته مسجید مجیدی و «روبان قرمز» حاتمی کیا تعلق گرفت. منتقدین بر این نظر بودند که فاصله فیلم‌های خارجی این بخش با فیلم‌های ایرانی به قدری زیاد بود که رقابت آن‌ها در کنار یکدیگر به شوخی شبیه بود چه رسد به جایزه گرفتن فیلم‌های ایرانی و نادیده گرفتن فیلم‌های خارجی.

در هر حال مجموعه فیلم‌های نمایش داده شده ایرانی در جشنواره امسال انتظار مردم را برآورده نکرد و علی‌رغم یک یا دو فیلمی که در آغاز آن‌ها یاد شد جسارت لازم موقعیت کنونی در آن‌ها نمانده است. شاید صحبت‌های جعفر پناهی (فیلمساز مطرح) پس از جشنواره گویاترین تصویر از موقعیت کنونی سینمای ایران باشد: «آقای داد فرصت تاریخی در دست داشتند تا برای همیشه تحولی شگرف در مدیریت معاونت سینمایی بوجود آورند... اما به دلیل محافظه‌کاری‌ها، سینما نسبت به مردم و تحولات فرهنگی عقب افتاد.»

پرسش و پاسخ با اعضای هیات سیاسی - اجرایی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق (اکثریت)

پیرامون حوادث سیاسی کشور و مواضع فدائیان خلق

در مراسم بزرگداشت بیست و هشتمین سالگرد بنیان گذاری جنبش فدائیان خلق، سه نفر از اعضای هیات سیاسی - اجرایی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، رفقا علوی پورتقوی، بهروز خلیق و امیر فمینی به سوالات حاضران، پیرامون خط مشی و مواضع فدائیان پاسخ گفتند. قسمت دوم و آخر گزارش خلاصه شده این پرسش و پاسخ‌ها را در زیر می‌خوانید:

سوال: شما بنا به سابقهٔ سازمان، هنوز خود را مدافع سوسیالیسم و عدالت اجتماعی می‌دانید. سوسیالیسم بدون الفای مالکیت بر ابزار عمده تولید ممکن نیست، نظر شما در این مورد چیست؟

خلیق: این حکم که سوسیالیسم برپایهٔ مالکیت عمده بر ابزار تولید تأمین می‌شود، سال‌هاست که با توجه به تحولاتی که در دههٔ کنونی پیش آمده است، به شدت زده شده است. آنچه ما در سند دیدگاه‌های خود در کشور مطرح کردیم، عمدتاً بر این تعریف استوار است که سوسیالیسم را نه بر پایه مالکیت بر ابزار عمدهٔ تولید، بلکه بر پایه دموکراسی وسیع سیاسی و اقتصادی می‌شناسد. این بحث سال‌هاست که بطور جدی در میان مدافعین سوسیالیسم در جریان است و این اصل مسلمی نیست که در این جا گفته شده است.

سوال: در یکی از شعارهای توی سالن نوشته شده است که سازمان نیروهای دیگر را به اتحاد دعوت می‌کند، در ایران این اتحاد بطور ناکفته ایجاد شده و علیه نیروهای ضددموکراسی وارد عمل شده است. چرا و به چه علت این اتحاد عمل در خارج از کشور وجود ندارد و حرکتی صورت نمی‌گیرد؟

پورتقوی: من در صحبت آغازین خودم به یک هفته تاریخی اشاره کردم که از جمله شاخص‌های آن، اعتراض عمومی مردم است و اظهار امیدواری کردم که منتظر تاریخی که در پیش رو داریم، هفته‌ای باشد از اتحاد. حقیقت این است که در ایران شاهد اعتراض به سرکوب فرهنگ سازان کشور و رهبران سیاسی از جانب نیروهای مختلف هستیم، اما به دشواری می‌توان گفت توی در داخل کشور هم هنوز از اتحاد آگاهانه خبری نباشد. این صحبت در رابطه به نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور هم صادق است. در ارتباط با اقدامات سازمان در حوادث اخیر، یادآوری می‌کنم که یکی از اولین اقدامات ما نسبت با سازمان‌های چپ‌تر از خودمان و هم راست‌تر از خودمان بود و از آن‌ها خواستیم که حرکت مشترکی داشته باشیم. واقعیتی است درون‌گام که سازمان‌های راست‌تر از ما خود ما آمادگی برای حرکت مشترک دارند و سازمان‌های چپ‌تر از ما هم تا حد ما آمادگی برای حرکت مشترک دارند. به محض این که کوششی می‌شود، پیرامون یک مشکل عمومی اتحاد وسیع‌تری، حتی اتحاد نگرینیم، یک همکاری عمل لحظه‌ای، حول اقدام معینی شکل گیرد. فراهم آوردن نیروهای متوجه سیاسی در آن اتحاد عمل، میسر نمی‌شود. سازمان ما، اولین سازمانی بود که به فراخوان اتحاد فدائیان برای اعتراض مشترک نسبت به قتل‌ها پاسخ مثبت داد. تا حال حاضر گام بعدی در تحقق فراخوان اتحاد فدائیان بر داشته نشده است. صمیمانه امیدواریم این گام برداشته شود.

در مورد حزب دموکرات کردستان ایران: هر سازمان متحدینی نزدیک به خودش دارد و برآمد خود در صحنهٔ سیاسی را با مشارکت نزدیک‌ترین متحدینش دنبال می‌کند که با آن‌ها هست و سری مشترک و زبان اتحاد دارد. این فعلاً نظر حزب دموکرات کردستان ایران است که اتحاد با ائتلافی شامل اتحاد فدائیان و راه کارگر تشکیل داده و ائتلاف مقدم خودش را همین ائتلاف می‌داند. ما این وجود، نه در ماه‌های اخیر و نه در سطح مرکزی بلکه در سطح کشوری در خارج از کشور، اطلاعیه‌های مشترکی با حزب دموکرات کردستان ایران هم داده‌ایم. ما از برقراری ارتباط نه فقط با این یا آن حزب، بلکه با همهٔ احزاب استقبال می‌کنیم و آمادگی داریم حول موضوعات معین با وسیع‌ترین نیروها ائتلاف و همکاری داشته باشیم.

سوال: با توجه به سفر قریب‌الوقوع خاتمی به اروپا، آیا مسألهٔ فعالیت آزاد و قانونی در کشور نمی‌تواند به یکی از اهرم‌های فشار در جهت تحقق این خواسته تبدیل شود؟

پورتقوی: مسوئلهٔ کنگره ما فعالیت علنی در ایران است و این فرمول با فعالیت آزاد و قانونی در کشور تفاوتی دارد و موضوع بحث و گفتگو هم هست. مبارزه برای تحقق حق فعالیت آزاد و علنی اگر جزو سیاست عمومی سازمان نباشد که هست، مثل هر موضوع دیگر مبارزه، قاعدتاً از مسافرت خاصی خارج از کشور هم باید استفاده کند. از مخاطب قرار دادن مردم برای حمایت از این خواست باید استفاده کرد و اشکال مختلفی را برای پیشبرد این مبارزه، برای تأمین حساسیت لازم جهت تحقق آن، فراهم کرد. مسافرت خاصی به خارج از کشور، باید دستاویزی باشد برای طرح بر زمین فعالیت آزادانه و علنی نیروهای اپوزیسیون در ایران.

سوال: نظر شما در بارهٔ قول‌هایی که دولت جدید ایران داده چیست، دولت چقدر می‌تواند به تحقق این قول‌ها کمک کند؟

فمینی: پاسخ به این که چقدر می‌تواند کمک بکند، شاید کمی سخت باشد چون به عوامل مختلفی بستگی دارد. این که حد مقاومت نیروهای طرفدار

ولایت چقدر هست، چقدر مردم به صحنه می‌آیند، چقدر نیروهای اپوزیسیون می‌توانند در بسیج مردم تأثیر بگذارند و می‌توانند از خارج کمک کنند. این‌ها همه روی میزان کمکی که دولت می‌تواند برای فضای باز سیاسی بکند، تأثیر دارد. دولت آقای خاتمی از آغاز در جهت محدودی از برقراری فضای باز سیاسی و آزادی‌ها حرکت کرده است. ما این نظر را داریم و فکر می‌کنیم که واقعیت‌ها هم همین را نشان می‌دهند. از جمله در جریان همین سرکوب‌های اخیر تلاش زیادی صورت گرفت که دولت خاتمی تسلیم نیرویی شود که دست به این جنایات زده است، ولی علیرغم نراز و فرودها، به هر حال این‌ها تأثیر گذاشتند روی جناح مخالف و موفق شدند سازمان اطلاعات را ناچار کنند اعتراف کند که افراش دست به این جنایات زده‌اند و سرانجام هم وزیر اطلاعات استعفا داد، این‌ها در حد خودش کار مثبتی است. اما همهٔ این‌ها مشروط به تعادل قوا در کل جامعه و در حکومت است.

سوال: به نظر شما دولت آقای خاتمی نماینده چه بخشی از طبقات است؟

فمینی: سوال بسیار سخت است. نیروهای چپ در گذشته به سرعت این سوال را پاسخ می‌دادند، فرمول‌ها خیلی روشن بود، یا خرده‌بوروازی و یا بوروازی بود. ولی پاسخ به این سوال چنه مساله‌ای را حل می‌کند. امروز این نظریات تغییر کرده‌اند و اگر یک نیرویی مثلاً مدافع منافع طبقه کارگر باشد، یا این معنا نیست که الزاماً این نیرو خیلی دموکرات است یا این که اگر این نیرو طرفدار اصلاحی از بوروازی صنعتی باشد، الزاماً نیروی دیکتاتوری است. بنابراین این استدلالی که از این سوال می‌خواهد بشود، این سوال به آن کمک نمی‌کند. آنچه ما روشن می‌توانیم بگوییم اینست که نسوری‌هایی که الان از اقدامات آزادی‌خواهانه یا منطبق با فضای باز سیاسی دولت خاتمی حمایت می‌کنند، طیف وسیعی از نیروها هستند و از جمله نیروهای ملی و چپ‌ها هم از این اقدامات حمایت می‌کنند. هنوز زود است که یک دوتی را که در گام اول خود هست و تکوین پیدا نکرده ساخته کنکرت طبقاتی بشناسیم، اگر چه به شخصه چنین تلاشی را به هیچ وجه سودمند نمی‌شناسم.

سوال: شما تصور می‌کنید چه تأثیری بر جنبش‌های اخیر مردم ایران می‌توانید داشته باشید؟

فمینی: پاسخ دقیق به این واقعا لازم است. چون اگر انسان بداند که واقعا چه تأثیری می‌تواند داشته باشد، برنامهٔ دقیق‌تری هم آرایه می‌دهد. تا آن جا که تجربه در این سال‌ها نشان داده، ما این کمک‌ها را می‌توانیم بکنیم. اولاً می‌توانیم به جنبش در داخل کشور از نیروهای غیرحکومتی آزادی‌خواه اصلاح طلب تا نیروهای اصلاح طلب درون حکومت، ایستد و برنامه بدیم، سست نشان دهیم و کمک بکنیم که افکار این نیروها در ست دفاع از دموکراسی و عدالت اجتماعی تکوین پیدا کند و این تأثیر، تأثیر قطعی است. بدون کمک نیروی آزموده ملی و دموکرات، بدون کمک روشنفکران، بدون توجه به کارگزار نوین‌دگان و هنرمندان، اصلاً نیروی دموکراتی نمی‌تواند در این کشور تربیت شود. به طور خردنگیخته می‌توان با استبداد مخالف بود ولی به طور خردنگیخته نمی‌توان طرفدار دموکراسی پیگیر بود، زیرا این نیازمند آگاهی است. بنابر این، گماکان نقش ما به عنوان نیرویی چپ در دادن آگاهی هست. دیگر این که ما از جمله نیروهای هستیم که از روش‌های دموکراتیک دفاع می‌کنیم. سعی می‌کنیم پیگیر باشیم و سعی داریم کشور از راه‌های دموکراتیک تحول پیدا کند. تبلیغ شیوهٔ مسالمت و دموکراتیک در عین تلاش برای بسیج مردم. اشاعه این ایده کمک دیگری است که ما می‌توانیم بکنیم در عرصه دفاع از دیالوگ‌ها و شکاندن آن تأثیرهایی که قبلاً بوده، مبنی بر این‌که یک دسته از نیروها نباید با دسته دیگر صحبت بکنند. این‌ها تأثیرات مثبتی است که ما می‌توانیم روی جنبش بگذاریم. اشکال سازمان‌دهی که از طریق نمایاندن دموکراسی درون سازمانی خودمان نشان می‌دهیم، جهت دیگری از تأثیرگذاری ماست. در نهایت نیرویی که به ما گوش می‌کند، می‌تواند تحت تأثیر این برنامه و فکر بسیج شود و نقش موثرتری ایفا کند. ما به عنوان یک سازمان چپ دارای نیروهای خودمان در ایران هستیم و اعتقاد نداریم که نیروی دموکرات پایگاه، خودش را در ایران از دست داده است. این نیروها هستند و الان هم شرایط ایران طوری است که تدریجاً نیروی آزادیخواه در حال گسترش است.

سوال: ارزیابی شما از جنبش‌های مردمی یعنی کارگران و زحمتکشان و زنان و دانشجویان چگونه است؟

فمینی: جنبش زنان به طور جدی در حال گسترش است و اشکال بسیار متنوعی هم دارد. من فکر می‌کنم همین که جنبش‌های کاملاً مستقل زنان با خواست مشخص زنان به وجود آمده است و در بین زنان مسلمان هم نفوذ کرده، یک نشانهٔ بسیار مثبت است. جنبشی که قبلاً در این سطح وجود نداشته است، حتی توده‌های زنان ایرانی تدریجاً به مبارزات دموکراتیک زنان می‌پیوندند. در مورد کارگران باید گفت آن‌ها ناچار هستند که مبارزهٔ خودشان را گسترش دهند زیرا وضعیت کارگران در کشور فاجعه‌بار شده است. ایران اکنون دو سه سال است که دیگری یک کشور فقیر تلقی می‌شود و به مرز فقر شدید رسیده است. این وضع تأثیر مستقیم بر مزدبگیران و قبل از همه کارگران دارد. بنابر این حتی آن‌جا‌هایی که کارگران در شوراهای

اتحادیه‌های اسلامی مشکل هستند، به طور جدی در حال مبارزه هستند و این مبارزه در حال گسترش است. در مجموع واقعیتی که پیش از همه قابل امیدواری است، عنصری که قبلاً ضعیف بوده و الان دارد تقویت می‌شود، دفاع مجموعهٔ این نیروها از آزادی و دموکراسی است. مردم در حال پیدا کردن آگاهی هستند و این آگاهی علیه استبداد، علیه درآمیزی دین با دولت، علیه مداخله دین و دولت در جزئیات امور زندگی مردم است.

سوال: سکوت در مورد کشتارهای اخیر را چگونه ارزیابی می‌کنید و کمک به اصلاح‌طلبان چه معنی می‌دهد؟

فمینی: این سکوت مربوط به جنگ در حکومت هست و من فکر می‌کنم که مبارزه برای این‌که این سکوت شکسته شود تمام نشده است. ولی متأسفانه از شواهد چنین برمی‌آید که اگر این سکوت شکسته هم بشود، حقایق به طور کامل بیان نمی‌شود و نیروی راست موفق شده است بخشی از ضربه را خنثی کند. اما باید باز تلاش کرد و اگر مرحله اول یعنی اعلام بخشی از مسبب این قتل‌ها صورت بگیرد، این امید هست که دوباره مبارزه اوج بگیرد و بتواند گام دیگری به جلو بردارد.

سوال: سوسیالیسم را دموکراسی گسترده اقتصادی و سیاسی تعریف کردن، به طور واضح ظفره رفتن از موضع طبقاتی است. از تکرار شعار دموکراسی هیچ برنامهٔ خاصی مانند بسیاری از احزاب بورژوازی دیگر در نمی‌آید. در این باره چه توضیحی دارید؟

خلیق: صحبت قبلی من این بود که مساله مالکیت بر ابزار تولید در سوسیالیسم مطرح نیست، اما سوسیالیسم را نباید بر اساس مالکیت عمومی بر ابزار تولید تعریف کرد. در کنگره ما تلاش شده است که این مفهوم با دموکراسی وسیع اقتصادی و سیاسی تعریف شود. وقتی دموکراسی وسیع اقتصادی گفته می‌شود، به گام هاله، مسالهٔ مالکیت ارتباط پیدا می‌کند، ولی این‌ها را نباید دقیقاً یکسان گرفت. سوسیالیسم را نباید فقط آن جایی بدانیم که مالکیت بر ابزار عمدهٔ تولید تأمین شده است. تجربه اتحاد شوروی و سایر کشورها این حکم را باطل کرد. این موضوع نه تنها به معنای نفی مبارزهٔ طبقاتی نیست، بلکه هر کسی برای دموکراسی سیاسی و اقتصادی مبارزه می‌کند، با کنکرت‌هایی مسالهٔ طبقاتی است. مبارزه برای دموکراسی اقتصادی به معنای افزایش نقش کارگران و تولیدکنندگان در تولید و سازمان‌های اجتماعی تولید است. ما سوسیالیسم را از جنبه‌های مختلفش در رابطه با عدالت اجتماعی، دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی تعریف کرده‌ایم و همهٔ این‌ها با مبارزهٔ طبقاتی رابطه دارد.

سوال: اختلاف و نقاط تشابه حمایت از خمینی در آبان ماه ۵۸ و حمایت مشروط از خاتمی در چیست؟ آیا دنباله‌روی از حرکات توده‌ها و خاتمی کار یک سازمان سیاسی دموکراتیک است یا این‌که مبارزه باید در جهت روشن کردن توده‌ها و شناسایی هویت خویش باشد؟

خلیق: ما در هیچ سند و مدرک و در هیچ موضع‌گیری خود، از حکومت جمهوری اسلامی حمایت نکرده‌ایم. در اسناد آخرین کنگره ما گفته شده است که هدف ما استقرار حکومت دموکراتیک و از میان برداشتن حکومت جمهوری اسلامی است و شیوه‌های آن در آن‌جا مسکوت گذاشته شده است. ما بر شیوه‌های دموکراتیک و مسالمت‌آمیز تأکید داریم. براین اساس ما هیچ وقت از حمایت جمهوری اسلامی حمایت نکرده‌ایم. در رابطه با آقای خاتمی نیز اسناد ما به روشنی موضع ما را تعریف کرده‌اند. در سند سیاست و وظایف ما، مصوبه کنگره، چنین آمده است: «سست اصلی مبارزه ما در شرایط کنونی افشارگری و بسیج نیروها علیه ولایت‌فقیه و جناح خاندانی است. ما این جناح را عامل عمدهٔ استمرار استبداد در کشور و مانع اصلی استقرار آزادی‌های سیاسی می‌شناسیم و برای گواه کردن دست آن از قدرت سیاسی و برقراری آزادی‌های سیاسی در کشور مبارزه می‌کنیم. سلاک برخورد سازمان با خاتمی، عسکرده او در قبایل خواست‌های مردم است. ما از اقدامات مثبتی که برای تحقق آزادی‌های سیاسی و فرهنگی به سود مردم توسط خاتمی و دولت وی صورت می‌گیرد استقبال می‌کنیم و از مواضع و سیاست‌های نادرست او انتقاد می‌کنیم. ما بر استقلال جنبش‌های دموکراتیک و مردمی و عدم وابستگی آن‌ها به حکومت و یا جناحی از آن تأکید می‌کنیم». بعد باز در جایی دیگر گفته شده است: «خاتمی از یک سو از استقرار جامعهٔ مدنی سخن می‌گوید و از سوی دیگر از ولایت‌فقیه دفاع می‌کند. این دو با هم مغایرند و ما باید همواره این تناقض را نشان دهیم». باز در بند دیگر آمده است: «ما خاتمی را به انجام وعده‌های انتخاباتی خود دعوت می‌کنیم».

تفاوت جدی هست بین این سیاست و خط مشی که در این جا اعلام شده با آن خط‌مشی که در سال ۵۹ وجود داشت. در آن‌جا مسالهٔ حمایت از جمهوری اسلامی و شکرهایی آن مطرح بود ولی در این جا سست اصلی ضربه متوجه ولایت‌فقیه و استقرار آزادی‌های سیاسی اعلام می‌شود. در رابطه با خاتمی نیز سیاست ما روشن است. سیاست امروز ما با سیاست سال ۵۸ دو سیاست، دو خط‌مشی است. خط‌مشی امروز ما حمایت از خاتمی نیست ولی ما در عمل هم دیدیم که خاتمی در مواردی اقداماتی انجام داده که در پیشبرد جنبش نقش داشته از جمله در جریان قتل‌های اخیر. باید این

تأثیرات را ببینیم و از این نوع اقدامات حمایت کنیم. در مواقعی که خاتمی عکس این عمل کرده است، سد و مانع به وجود آورده است و یا دست به ساش زده، ما از او انتقاد کرده‌ایم و انتقاد خواهیم کرد. در مقالات متعدد نشریه کار و در اعلامیه‌های شورای مرکزی این سیاست روشن است و این که پرسیده شده، سیاست روشن نیست، معلوم نیست با استناد به کدام مقالات گفته شده است.

سوال: در شماره‌های اخیر نشریه کار مطالبی در مصاحبه با رفقای مختلف رهبری سازمان درج شده که نشان می‌دهد سازمان اوضاع انقلابی سال ۵۷ را تشخیص نداده بود. آیا پیشگیری‌هایی شده است که بیست سال دیگر در نشریه کار مجبور به خواندن اظهارنظرهایی نشویم که بلی، ما جنبش را در سال‌های ۷۷ و ۷۸ تشخیص نداده بودیم. آیا دنباله روی از جنبش انقلابی، زمانی متوقف خواهد شد؟

پورتقوی: فعلاً ما این ارزیابی را نداریم که در ایران موقعیت انقلابی وجود دارد. باید تأکید کرد تحت شرایطی که رهبری سازمان‌های سیاسی معینی به خارج از کشور منتقل شدند، این خطر که نبض متحرک جامعه از دستشان در برود، همواره وجود دارد. به همین جهت شاید یکی دو سال دیگر بگوییم ارزیابی امروز ما ارزیابی به موقع و زنده‌ای از روندها نبوده است. اصلاً صرف‌نظر از این‌سبب خطر عمومی که سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور را تهدید می‌کند، هر سازمان سیاسی را ولو که در ایران هم باشد تهدید می‌کند. اگر در مجموعهٔ توانایی‌های جنبش چپ و دموکراتیک ایران به موضوع نگاه کنیم، آیا ابزارهایی وجود دارند که بیست سال دیگر ما به این ارزیابی برسیم که امروز موقعیت را بد تشخیص داده بودیم؟ چنین ابزارهایی وجود دارند. کوشش سازمان ما این هست که این ابزارها را فراهم بیاورد و تا حدودی هم فراهم آورده است. معنای روشن حرف من این است که هر گاه یک نیرو با تمام توانایی‌های خودش در تشخیص سبب موقعیت دچار خطا شود، می‌توان گفت آن خطا خطایی ناگزیر بوده است، زیرا توانایی‌های خودش را برای تشخیص موقعیت به کار گرفته است. کنگره‌های سازمان کایش نه به تمام جمع آسدی از توانایی‌های سازمان‌های پاسخگویی به موقعیت معین جامعه بوده است. خلاصه بکنم: خطر عدم تشخیص دقیق وضعیت را در موقعیت هیچ سازمانی نمی‌توان نفی کرد. کوشش باید این باشد ابزار برپیز از چنین خطری را یافت و سازمان ما کوشش خود را در این راه به کار گرفته است.

سوال: به زودی خاتمی به اروپا خواهد آمد، سازمان در قبال سفر شخصی که ولایت‌فقیه را چشم و چراغ ملت می‌داند و لاجوردی را سرپایان می‌کند خدمت‌گزار مردم می‌نامد، چه موضعی دارید؟

پورتقوی: این سوال را اگر در کادر عمومی برخورد سازمان با خاتمی قرار دهیم، پاسخش در این جا پاسخ‌های تکراری خواهد بود. سازمان به جهات مختلف ارتجاعی در دیدگاه‌های خاتمی، تعبیر و تفسیرهای معینی که از جامعهٔ مدنی دارد، نقشی که برای ولایت‌فقیه در جامعهٔ قابل است، انگشت گذاشته و مورد انتقاداتش قرار داده است. اما خاتمی برای سازمان فقط در آن جنبه‌ها و جهات ارتجاعی خلاصه نمی‌شود. نه فقط خاتمی، سن فکر می‌کنم واقعیت عمومی جامعهٔ ایران، یک واقعیت درم جوشی است که هیچ آدمی را در یک جنبه‌اش نمی‌توان خلاصه کرد.

خاتمی را هم نمی‌توان در تجلیش از لاجوردی خلاصه کرد. آن چه که در سیاست سازمان نسبت به خاتمی قابل تأکید است، فقط این جنبه‌ها نیست و فقط به عنوان کسی که در توسعهٔ مبارزهٔ مردم در ست تحتی به آزادی نقش داشته هم نیست. محدود کردن سیاست سازمان نسبت به خاتمی به هر یک از این جنبه‌ها، غیرواقعی است. تا آن‌جایی که رفت و آمد دولت‌مردان ایرانی، داشتن مناسبات و ایجاد و گشایش باب گفتگو با دولت‌های اروپایی مطرح هست، ما چنین مشی را تأیید می‌کنیم و صرف این با آن موضع ارتجاعی یکی از دولت‌مردان در قبال این یا آن موضوع معین را دلیلی برای مخالفت با سفر خاتمی یا سفر این یا آن وزیر جمهوری اسلامی به خارج از کشور تلقی نمی‌کنیم.

سوال: در صورت بروز شورش‌های مردمی و درگیری مسلحانه توسط رژیم بین خود از یک سو و با مردم از سوی دیگر، و با فرض این‌که نیروهای مردمی در دفاع از خود به درگیری مسلحانه بسا رژیم سپردارند، آیا موضع مسالمت‌آمیز در ایران که از طرف سازمان شما مطرح می‌شود، شما را در آینده به عنوان یک نیروی منفعل به انزوا نخواهد کشاند؟

فمینی: سوال‌کننده نگران موضع ما در چنین شرایطی است، من نگران خود این شرایط هستم. شعر فردوسی پیش می‌آید که می‌گوید: همین تیرا اگر ترکش رستی است، نه بر مرده بر زنده باید گریست. اگر یک چنین وضعیتی پیش آید، ما از زورنگ‌ترها هستند که ارتش دارند، تانک و توپ دارند، تاورت می‌گیرند، سبب هم می‌گذارند. نیروهای دموکرات و طرف‌دار راه‌های دموکراتیک، متأسفانه در چنین میدان نبردی اگر حتی دست به تفنگ هم ببرند و نارنجک هم به دیگر لنتکر جبار و مسلح در ایران وجود دارد. بنابر این باید در این مورد فکر کرد که اگر جنگ شود، ما در برابر این انبوه ارتشیان چریک و تروریست و سرکوبگر و سپاهی چطور می‌توانیم حرف خودمان را به گوش مردم برسانیم. ما امیدواریم چنین وضعیتی پیش نیاید، ولی در شدیدترین وضعیت جنبش و آدم‌کشی موضع ما دفاع از راه‌حل دموکراتیک و بدون خون‌ریزی خواهد بود. این به آن معنا نیست که اگر ما را خواستند با سکاگرد هم بزنند، از خود دفاع نکنیم، ولی این در موقف خاصی تفسیری ایجاد نمی‌کند. ما از راه دموکراتیک دفاع می‌کنیم و می‌گوییم بدا به حال تو ملت که یک همچنین راهی را در پیش گرفتی!

سوال: لطفاً خط خودتان را در رابطه با رفت و آمد مدعوظان به خصوص افراد فعال سیاسی که با تعویض پاسپورت پناهندگی به پاسپورت ایرانی وضعیت دیگران را هم به خطر می‌اندازند، اعلام کنید.

پورتقوی: تضاد در مورد این که کسی چه فعال سیاسی باشد و یا نه، موقعیت ایجاد می‌کند که امروز به ایران برگردد یا نه، امری است فردی. هرگاه کسی به این تضاد برسد که موقعیتش ایجاد می‌کند به ایران برگردد، این حق را دارد. حق انتخاب محل سکونت، یک حق بشری است. دوم: وظیفه دفاع از سرگذشت واقعی یک پناهنده که به دادگستری این‌جا آرایه می‌دهد، بر عهده کسی است که آن سرگذشت را آرایه می‌دهد. به عبارت دیگر هر گاه «کس قوی باشد، رفتن یا نرفتن من به عنوان فعال سیاسی به ایران، اثر اولیه را در پاسخ دولت‌ها به کسی قوی بر جای نمی‌گذارد. سوم: سازمان بر این نظر است که اقدامات فردی که از جمله می‌تواند مورد سوءاستفادهٔ ایران یا دولت‌های اروپایی باشد، باید به یک اقدام عمومی تبدیل شود. نقد به تصمیم بازگشت، نه نقدی است بر حق بازگشت و نه نقدی است ناشی از دشوار کردن پناهندگی سایرین. بلکه دعوتی است به یک مبارزهٔ مشترک برای تأمین حق عمومی بازگشت. ☐

«ما» و ما

قدرت توسط فرقه و گروه خود هستند، همهٔ آن منابع گروه و فرقه خویش می‌بینند، همهٔ آن نیروهای که نه موقعیت مردم در سیاست کشور بلکه موقعیت فرقه و گروه خود در قدرت را ملاک موضع‌گیری‌های خویش قرار می‌دهند، سکتاریست هستند. بر عکس، همهٔ آن نیروهای که قبل از هر چیزی می‌خواهند تا مردم گامی در راه آزادی و بهروزی و رستگاری به پیش بردارند، همهٔ آن نیروهای که قبل از هر چیز به میهن و ملت و مردم فکر می‌کنند، نیروهایی که آماده هستند تا آنچه که لازم شود به سود مردم و میهن از فرقه و گروه خود بگذرند و حتی فرقه و گروه خود را چنانچه مغایر منافع ملت و مردم عمل کرد ترک گویند، مستقل از هر باور عقیدتی - ایدئولوژیک، در جرگهٔ نیروهای غیر سکتاریست باید به حساب آیند. مسألهٔ مرکزی ارتباط سکتاریسم و غیر سکتاریسم، و مسألهٔ مرکزی ارتباط ترقی و شرایط امروز ایران این است که آیا یک نیروی قدرت خود را مبنای سیاست می‌کند یا بهروزی مردم را. با چنین سلاکی، متأسفانه صف ارتجاع بسیار وسیع‌تر می‌شود!

غلبه بر سکتاریسم از راه غلبه بر منافع سکت یا فرقه به سود منافع ملت و مردم در یک مقیاس میهنی ممکن می‌شود. ایران نیازمند آن است که در سیاست، «ما»ی فردی به سود مای ملی و مردمی کنار برود. به سبب فرقهٔ قبیل و ایدئولوژیک سیاسی - ایدئولوژیک باید پایان داده شود. در یک برداشت مثبت، ضابط سیاست سازمان دادن امور مردم است. پس، ارادهٔ همین مردم باید شالودهٔ سازمانگری سیاست باشد. جاری شدن این اراده نیز جز در شرایط تأمین دموکراسی ناممکن است.

ادامه از صفحه ۵

نه می‌پذیرد. از همین روست که جریده‌ای چون رسالت، بدخواهانه در پی متحد کردن حکومتیان بر پایهٔ همان «ما»ی سکتاریستی پیشین علیه دیگر بخش‌های مردم ایران است.

«ما» باید ما شویم!

«ما»ی دگرستیز ویژهٔ نیروهای حاکم نیست، واقعیت تلخ این است که میهنی از نیروی اپوزیسیون نیز ساکان اسیر همین «ما»ی فردی است و تحت تأثیر آن از برقرار کردن رابطهٔ درست با نیروهای غیر خودی عاجز می‌ماند. «ما»ی سکتاریستی جنبش کمونیستی و «ما»ی پراخشجوی جنبش ناسیونالیستی همچنان فعال و مؤثر هستند. برای نرسنه، حتی بخش بزرگی از به اصطلاح چپ دموکراتیک هم هنوز به این مرحله نرسیده است که بتواند جنبش مُهر نشده با مُهر خود را، جنبش خود تلقی کند. هر یک از سازمان‌های چپ تصور می‌کنند تنها آن بخش از جنبش کارگری یا دانشجویی و غیره کاملاً به آنان مربوط و متعلق است که نام و غم و گنل آنها را داشته باشد. هنوز هم این نیروها وقتی از اتحاد و جبهه صحبت می‌کنند نه به مبارزهٔ زندهٔ جاری بلکه به همان مرزهای خودی و غیر خودی فکر می‌کنند. اکثر سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون وقتی که صحبت از اتحاد و جبهه می‌شود همچنان فقط به همان خویشاوندان قدیمی گاه، بیکار و یا بازنشستهٔ خود فکر می‌کنند.

این همه نشان می‌دهد سکتاریسم در همهٔ گسترهٔ سیاست ایران ریشه دارد. باید یک مرزبندی جدید بین سیاست سکتاریست و سیاست ملی و مردمی بدیم. برداشت من این است که با یک ملاک نوین، همهٔ آن نیروهایی که همچنان تنها در پی کسب و حفظ

اطلاعیه کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت ۸ مارس

مبارزات مستقل زنان ایران

همچنان گسترش می‌یابد!

هشت مارس، روز همبستگی جهانی زن، امسال مصادف است با بیستین سالگرد استقرار جمهوری اسلامی. تاریخ این بیست ساله، تاریخ شدیدترین تبعیض‌ها، حق‌کشی‌ها و ستمگری‌ها علیه زنان ایران است. رژیم جمهوری اسلامی، از همان آغاز، مهم‌ترین اهداف خود را خانه‌نشین کردن زن و راندن آن از صحنه فعالیت اجتماعی و سلب شخصیت مستقل او قرار داد.

در طی این دوران، هشتم مارس در شرایطی برگزار شده است که نیروهای ارتجاعی تعرض بیشتری علیه زنان انجام داده و موقعیت زنان را به حالت اسفباری درآورده‌اند. اما در برابر این تاریخ سیاه تعرضات ارتجاعی زن ستیز، تاریخ پرافتخار مبارزه و مقاومت زنان قرار دارد. جنبش زنان در داخل و خارج از کشور، گام‌های جدیدی به جلو نهاده و از نظر کمی و کیفی با آگاهی و توان بیشتری مبارزه خود را پیش برده است. اکنون برای اولین بار در تاریخ کشور ما، جنبش حق‌طلبانه زنان در داخل کشور، به یک جنبش توده‌ای تبدیل شده است و زنان با اعتقادات و اندیشه‌های گوناگون در این جنبش فعال شده‌اند. در تداوم همین وضع است که می‌بینیم در یک سال اخیر، حرکات توده‌ای زنان اوج گرفته است. از میدان‌های فوتبال تا محاکم قضایی، همه جا شاهد حضور زنان در صحنه مبارزه بوده‌ایم. از سوی دیگر، در این بیست سال، علیرغم همه فشارهای حکومت برای خانه‌نشین کردن زنان، شاهد آنیم که توده وسیع زنان ایرانی در بالاترین سطح سواد و فرهنگ و شعور سیاسی در طول تاریخ خود قرار گرفته‌اند و در عرصه هنر و ادبیات و بسیاری عرصه‌های دیگر، پیشرفت‌های شایان کرده‌اند.

از نکات برجسته مبارزه زنان این است که برعکس دوران قبل که مبارزات آنان عمدتاً در چارچوب احزاب قرار داشت، اکنون زنان با عقاید و مواضع سیاسی مختلف، بیش از پیش بر جنبش مستقل فرآیدنولوژی و فراجویی پیافشاری می‌کنند.

با توجه به مجموعه این رویدادها می‌توان گفت امسال در شرایطی ۸ مارس را برگزار می‌کنیم که جنبش زنان آماده برداشتن خیزهای بلندتری به جلو است و امید آن است که در سالی که در پیش است، این جنبش بتواند با وحدت بیشتر به تعرضات جدی‌تر برای عقب‌نشاندن تمام نیروهای ارتجاعی و زن ستیز دست بزند و گام‌های بلندتری در راستای تامین حقوق زنان ستم دیده ایران بردارد.

کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۸ مارس ۱۹۹۹ - ۱۷ اسفند ۱۳۷۷

کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به اجلاس پارلمان اروپا دعوت شد

به موجب قانون دختر مادامی که باکره است (ازدواج نکرده است) حتی اگر ۶۰ ساله باشد، باید از پدرش در مورد ازدواج اجازه بگیرد. تعدد زوجات:

به موجب قانون مدنی، تعدد زوجات آزاد است و مرد می‌تواند چهار زن عقدی داشته باشد. به هر تعداد ازدواج موقت (صیغه) نماید. طلاق:

در جمهوری اسلامی، طلاق حق انحصاری مرد است. طبق ماده ۱۱۳۳، مرد حق دارد هر وقت که بخواهد، زن خود را (حتی غیابی) طلاق دهد.

حق نگهداری فرزند (حضانة):

بر اساس مفاد ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی، در صورت جدایی والدین، حق حضانة (صرفاً نگهداری، نه سرپرستی) فرزند پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی بر عهده مادر است. این محدودیت برای مادر، حتی در صورتی که پدر کودک در قید حیات نباشد نیز برقرار است. در صورت ازدواج مجدد زن این حق محدود نیز بکلی از او گرفته می‌شود.

به موجب این قوانین در طی ۲۰ سال گذشته فجایع بسیاری بسیار آمده است که یکی از نمونه‌های آن مرگ فاجعه‌بار آرین، کودک

ساله که در ۱۲ سالگی ازدواج کرده و امروز صاحب سه فرزند است. او که از خشونت‌های همسرش به تنگ آمده بود، تقاضای طلاق کرد. اما شوهرش شبانه با سطلی پر از اسید به سراغش آمد. فرنگیس سوخته در اسید و با یک چشم از حدقه درآمد، را برای عمل جراحی یک ماه منتظر نگه داشتند چراکه برای جراحی صورت عفونت کرده او، اجازه شوهر جنایتکار را می‌خواستند. شوهر شرطش برای اجازه عمل، منوط بر این بود که فرنگیس بعد از خروج از بیمارستان برای همیشه حتی از دیدار لحظه‌ای فرزندانش چشم پوشد (عکس ضمیمه است). فرنگیس پناهی در مقابل قانون ندارد. اما همسر او با اینکه جنایت کرده، باز در مقابل قانون مصون است. و اوست که اجازه عمل را صادر می‌کند.

در قوانین قرون وسطانی مصوبه ۱۳۵۸، زنان فاقد حقوق فردی، به ویژه حق جنسی خود هستند. پاره‌ای از این مصوبات بر شمرده می‌شود:

سنگسار:

سنگسار به موجب قانون «حدود قصاص و تعزیرات اسلامی»، یکی از شیوه‌های رایج کشتار زنان است و یا حتی می‌توان گفت زنان

هیاتی از کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از سوی پارلمان اروپا به اجلاس این پارلمان دعوت شد. در اطلاعیه‌ای که به همین مناسبت از سوی هیات مذکور انتشار یافت، آمده است: «از ما دعوت به عمل آمده تا هیاتی از کمیسیون زنان فدائیان خلق (اکثریت)، در روز ۸ مارس در پارلمان اروپا در استراسبورگ حضور یابند تا با مسئولین مربوطه در پارلمان ملاقات و همچنین در برنامه‌های ویژه ۸ مارس شرکت نمایند. مسئولین کنفرانس قول دادند که در کنار مسایل مطروحه، که خشونت علیه زنان در اروپا و افغانستان است، مسایل زنان ایران را نیز در برنامه‌های خود بگنجانند.»

جلسه کمیسیون زنان اتحادیه اروپا از ساعت ۳ بعدازظهر روز ۸ مارس با حضور چند تن از زنان ایرانی شروع به کار کرد. گزارش نتایج این اجلاس در شماره آتی به اطلاع خوانندگان خواهد رسید. کمیسیون زنان سازمان هم‌چنین در نامه سرگشاده‌ای به پارلمان اروپا، موارد متعددی نقض حقوق زنان در ایران را به طور مستند به آگاهی نمایندگان این پارلمان رسانده است. ترجمه بخش‌هایی از این نامه را در زیر می‌خوانید.

نامه سرگشاده به اتحادیه اروپا به مناسبت اعلام ۸ مارس سال ۱۹۹۹ به عنوان سال مبارزه با خشونت علیه زنان به اجلاس ۸ مارس اتحادیه اروپا (اقتضای یافته به موضوع مبارزه با خشونت علیه زنان)

«در جامعه ایران خشونت علیه زنان بیداد میکند»

خانم‌ها و آقایان محترم!

اطلاع یافتیم که در تاریخ هشت مارس اتحادیه اروپا به بحث در زمینه مبارزه با خشونت علیه زنان خواهد پرداخت. ما کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مبارزه برای احیای حقوق بشر، برقراری دموکراسی و تحقق عدالت اجتماعی و جدائی دین از دولت در ایران را از اهداف اصلی خود می‌دانیم و در این راستا مبارزه برای تأمین برابر حقوقی زنان ایرانی از آماج‌های مقدم ما هیچ یک از هدفهای بزرگ اجتماعی مردم ما بدون دربرگرفتن برابر حقوقی زنان و محو ستم جنسی از آنان قابل تحقق نیستند. مردم ما، خصوصاً زنان کشور ما برای مبارزه حق‌طلبانه خویش نیازمند یاری جهانیان هستند. ما وظیفه داریم که این درخواست را به گوش جهانیان برسانیم و موقعیت اسفبار زن ایرانی را بیش از پیش برای نیروهای دموکرات جهان فاش سازیم.

خانم‌ها و آقایان محترم!

بیست سال از انقلاب اسلامی ایران گذشته است. بیست سالی که زنان هر روز بخش بیشتری از حقوق طبیعی و اجتماعی و سیاسی خود را از دست داده‌اند. امروز سرنوشت زنان ایران را قوانین نوشته و نانوخته اسارت آور سنتی و موانع سلیقه‌ای تعیین می‌کند. زنان برای هر خواسته، با برخوردی خشونت‌آمیز مواجهند. حکومت زن‌ستیز و جامعه سنتی و مردسالار همه حقوق زن ایرانی را پایمال می‌کند و به هر بهانه این زن را به شدیدترین شکل کفر می‌دهد.

مردان بسیاری با سوءاستفاده از وضعیت و با اعمال زور آزادی زن را در چارچوب خانواده نیز تنگ میکنند. قانون در اغلب موارد از این مردسالاری حمایت میکند. زنان زیر فشار اجتماعی-اقتصادی غالباً خشونت در خانواده‌ها را تحمل می‌کنند و کمتر حاضر به طلاق هستند. مسائل اقتصادی، عدم پذیرش جامعه و دفاع قانون از مردان، و ناهنجاری‌های اجتماعی سبب می‌گردد که زنان متحمل خشونت شوند.

در ایران امروز مسئله خشونت علیه زنان پنهان نگاه داشته می‌شود، رسانه‌های گروهی خشونت خانگی علیه زنان را افشا نمی‌کنند و بسیاری مواقع با آنان همگام می‌شوند. با این حال، علیرغم سانسور شدید، در همین مطبوعات خبرهایی از خشونت اعمال شده بر زنان، که دهها مورد را روزانه شامل می‌شود، انعکاس می‌یابد. از جمله:

- مرگ فجیع «مهرنوش ابراهیمی»: او ابتدا توسط شوهرش در بیابان زنده‌بگور شد و وقتی با تلاش فراوان این شانس را یافت که به قانون پناه ببرد، پناهی نیافت و نگاه به دست شوهرش در زیرزمین خانه شوهرش به همراه دو فرزند او با بنزین به آتش کشیده شد.

- جسد «ام‌النبین کارگر»: شکنجه شده با کابل و آتش توسط شوهرش در زیرزمین خانه پیدا شد.

- «فرنگیس بساطی»، زن جوان بیست و پنج

فروغ فرخزاد، برگ زرینی از تاریخ زن ایرانی

ملیحه محمدی

مورد به نظر من یک کار خیلی خسته‌کننده‌ای است. خوب این یک واقعیتی است که هر آدمی که به دنیا می‌آید، بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی است...»

آری، تا این جا بیشتر آدم‌ها یک سرگذشت دارند و به همین دلیل است که بیشتر آدم‌ها مثل همدند. بیشتر آدم‌ها در تسلیم و سازش و یا نهایت با غرولند از این سرنوشته‌های تکراری عبور می‌کنند، یا می‌گذارند که این سرنوشت‌ها بر آنان عبور کنند. و فقط بعضی آدم‌ها مثل فروغ به محض این که ملتهف این عبور تحقیرآمیز سرنوشت از هستی‌شان می‌شوند، تکانی می‌خورند، می‌ایستند و خواهان دخالت در این عبور یک‌طرفه می‌شوند. تسلیم بی‌تسلیم! مقاومت! مقاومت تنها نه! دخالت، دخالت خدای‌گونه در بازسازی آنچه که بی‌اراده‌ما برای ما ساخته‌اند.

باری همیشه پرچده خواهد بود نگاه کردن به سرنوشت انسان‌های ساده‌ای که بزرگ می‌شوند و جاودانه!

فروغ فرخزاد در خانواده‌ای پرآلود به دنیا آمد، با مادری که بارها او را تعریف کرده است. مادر تمام روز دعا می‌خواند / مادر گناهکار طبیعی است / و فوت می‌کند به تمام گل‌ها و فوت می‌کند به تمام ماهی‌ها / و فوت می‌کند به خودش / مادر در انتظار ظهور است و بخششی که نازل خواهد شد.

و پدری پدري که... «چهره پدر همیشه از یک خشونت عجیب مردانه پر بود. او تلخ تلخ، سرد و خشن خشن بود». او اما همین پدر را با مهری بی‌مضایقه دوست می‌داشت و قادر بود که روح مهربان او را از زیر آن خروار خشونت قراردادی لمس کند. اغلب به او مباحث می‌کرد: «من اگر در نظر اطفایان منکی به نفس و سرسخت هستم، این را مدیون نوع تربیت پدر می‌دانم». و در یکی از نامه‌هایش به او: «اگر بدانم که شما از من می‌رنجید بهتر است که برای همیشه همینطور با لب‌های بسته و چشمهایی که محبت طلب می‌کنند به شما نگاه کنم و دلم پر باشد».

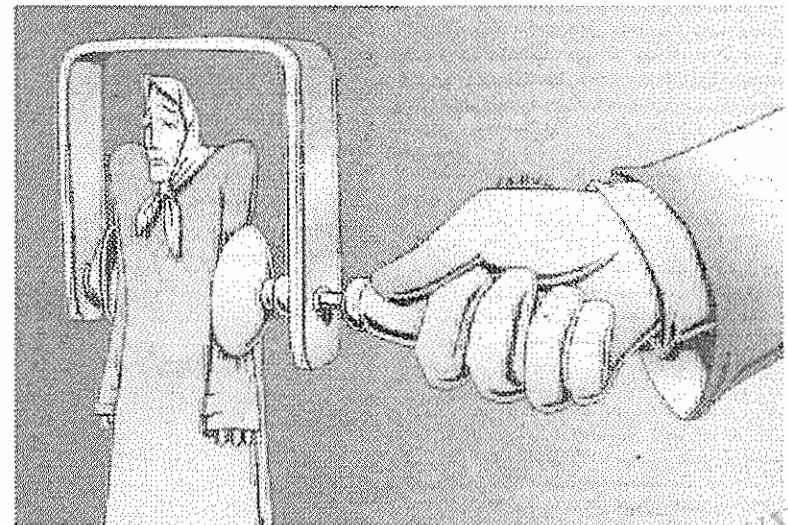
در سرگشتگی این دوگانگی رنج آور بود شاید که فروغ شانزده ساله، برآوردن نیاز کودکان خویش را در پرویز شاپور یافت. آن چه را که پرویز شاپور با شانزده سال اختلاف سن به او می‌داد پذیرا شد و نام عشق بر آن نهاد و آنچنان که از طبیعت سودایی او برمی‌آمد، همه مخالفت‌ها را بی‌سرانجام گذاشت و با او ازدواج کرد. زندگانی او با پرویز شاپور به زودی به جدایی کشید و با فرزندی چهار ساله ادامه در صفحه ۱۱

دریغ آن زن مردانه‌تر از هر چه مردانند این را اخوان ثالث با همه مهرش و با نهایت ستایشش در رثای او سرود. اما او «مردانه‌تر» نبود، مردانه نبود. زنی زنانه، از آنگونه بود که تسامیت پنهان‌مانده زن را از زنده‌بگوری اعصار و قرون بیرون کشیده بود. و از این کمال‌یافتگی آنچنان وجود سرشاری بدرآمده بود که نام نهادنش و به تعریف نشاندهش دشوار بود. و این دشواری غریب نیست، زیرا هر وجودی اگر رو به سوی کمال خود بردارد، خویشتن خود را آنگونه که ودیعه طبیعت اوست تحقیر بخشد، موجودی به کمال، وجودی آراسته و بسامان از آنگونه خواهد شد که ستایشش را بی‌اختیار برانگیزد و خرد و احساس را به تکریم وادارد. انسان اگر تنها در جایگاه خود بنشیند، بی‌نقص و بی‌نیاز از پیش و کم است. یگانه است! با همه تمایزی که هر انسان از انسان‌های دیگر دارد.

زنی زنانه! مردی مردانه! پلنگی در وسعت کوهستان بالیده! سرودی در آزادی جنگل برخاسته! هر یکی یکتا کمال هستی‌اند.

فروغ در جهانی که از همه زنانگی زن تنها به زادن و زاده را در بر گرفتن اعتبار می‌بخشید، تنها آراستن ظاهر را که آن هم بخش آسان‌یاب نیاز مردانه بود، ستوده بود، به کشف خود، به کشف راز خود، راز همه رازها با تمامی جانش برخاست. بزرگی و اعجاب آنچه که او بود و کرد، در آن وجود مانند همه طبیعی و ساده‌ای بود که به جهان آمده بود و می‌توانست مانند همه بسیاریان زندگانی کند. دوره‌های قراردادی را یک به یک سپری کند، به نزاع‌های روزمره برخیزد، به عشق‌های آسان دل خوش کند و در همین جدال‌های کوچک از پایافتد، یا پیروزی حقیری به دست آورده آرام بگیرد. اما نخواست و گفت: «اما من نمی‌توانستم و نمی‌توانم این‌طور زندگی کنم، وقتی خود را شناختم سرکشی و عصیان منم در مقابل زندگی با این صورت احمقانه‌اش شروع شد...».

فروغ از شمار آزادگانی بود که آنچه به روا یا ناروا پاسخ کرده‌هایش بود، به گردن می‌گرفت و این زندگی گرچه پربارتر، اما لاجرم سخت است. ازدواج اشتیاق‌آمیزش که خیرگی کودکانی بود بر بستر خلاءهای روحی‌اش، جدایی دردناکش از فرزندش، باران بهتان و ناروایی که جامعه به اصطلاح روشنفکری بر زندگی فردی او می‌بارید، عوارض سنگینی داشت که به سهامت می‌پرداخت. زندگی‌نامه‌اش را که بخواهیم نگاه کنیم این سخنان به یاد می‌آید که: «...حرف زدن در این



هشت ساله است که بر اثر شکنجه شدید پدر، نامادری و برادر کشته شد و جسدش به مادر تحویل داده شد.

تمکین زن:

به موجب ماده ۱۱۰۵ قانون جمهوری اسلامی، ریاست خانواده با شوهر است. همین قانون می‌گوید: «چنانچه زنی در مقابل شوهرش از عمل جنسی خودداری نماید، قابل مجازات است.»

قوانین وراثت:

بر اساس قانون مدنی، پسر دوبرابر دختر ارث می‌برد.

زن، پس از مرگ همسرش، حتی در حالی که همه عمر را با هم زیسته و کار کرده باشند، تنها یک‌هشتم اموال منقول مرد را ارث می‌برد. ذکر اموال منقول بدان معنی است که اگر مردی تنها صاحب اموال غیرمنقول مانند دهها هکتار زمین و باغ باشد، پس از فوت وی هیچ چیز به همسرش تعلق نمی‌گیرد.

حق اشتغال:

در جمهوری اسلامی، استخدام زنان ایرانی بدون اجازه کتبی شوهر به استناد ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی که مقرر داشته: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند»، ممنوع است.

سایر قوانین:

- به موجب ماده ۱۰۶۰، زنان ایرانی بدون اجازه‌نامه از وزارت کشور جمهوری اسلامی حق ندارند با مردان خارجی ازدواج کنند.

- به موجب بند ۳ ماده ۱۸ قانون گذرنامه، مصوب ۱۳۵۱، زن برای خروج از کشور، محتاج اجازه کتبی از شوهر است.

- شهادت یک زن، معادل نصف مرد است.

جایگاه زن در قوانین جزائی:

نظام کیفری ایران در چارچوب قانون «حدود و قصاص و تعزیرات اسلامی»، است، که دربرگیرنده انواع تجاوز به حیثیت ذات انسان است. حتی در چارچوب قانون «حدود و قصاص و تعزیرات» نیز تبعیض جنسیت آشکارا وجود دارد.

قتل:

بر اساس ماده ۲۰۹ «قانون حدود و قصاص و تعزیرات اسلامی»، هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را به قتل برساند، محکوم به قصاص است لیکن ولی زن باید قبل از قصاص ادامه در صفحه ۱۱

نوشته زیر که در باره پیوستگی و نیز گسست در درون موج دوم و سوم فمینیستی است، دیدگاه فمینیست در ۲۵ سال گذشته را به سه مجموعه بزرگ تقسیم می‌کند، که در درون این مجموعه‌ها، تئوری و استراتژی سیاسی این دیدگاه‌ها، بر مبنای نابرابری جنسی بررسی می‌شود.

این سه مجموعه عبارتند از: فمینیسمی نقطه اساسی که همه این فمینیست‌ها در آن اتفاق نظر دارند، این است که نابرابری جنسی بطور عمیقی با ساختار جامعه درهم تنیده شده است. در ساختمان زندگی زناشویی و خانواده، در کار، مذهب، تولیدات فرهنگی، در اقتصاد و حتی زمانی که صحبت می‌کنیم، به شدت رخنه کرده است. از این رو برابری زن و مرد نیازی است که بایستی راه حل اجتماعی برای آن یافت شود و نه فردی.

رفرم در نظم جنسی

جریانات فمینیستی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی دومین موج فمینیستی خوانده می‌شوند. این جریانات از فلسفه آزادی قرن هجدهم و نوزدهم که در آن احترام به حقوق فردی و ویژگی داشت، انتقاد مارکس به جامعه سرمایه‌داری و مفهوم آگاهی طبقاتی و مفاهیمی مانند سیاست ضد استعماری قرن بیستم و توسعه ملی الهام می‌گرفتند. فمینیست‌های رفرمیست موقعیت زنان را با این مفاهیم توضیح داده و با شرایط مشابه مقایسه می‌کردند. لیبرال فمینیسم برای آنکه به برابری جنسی در جامعه از طریق برقراری مناسبات برابر بین دو جنس، بخصوص در زمینه حقوقی، دست یابد، تفاوت جنسیت‌ها را به حداقل می‌رساند. در این راه لیبرال فمینیسم نقش ویژه‌ای در اثبات این موضوع که جامعه مدرن چه تبعیض شدیدی علیه زنان اعمال می‌کند، داشت. در ایالات متحده این فمینیسم موفق شد که موانعی را که در راه دست‌یابی زنان به شغل‌ها و عرصه‌های عمدتاً مردانه بود، از میان بردارد و برابری زن و مرد قانونی شدن سقف جین را عملی کند. اما لیبرال فمینیسم این باور عمومی گسترش یافته که مرد و زن متفاوت هستند را نتوانست ریشه کن کند. گرچه با تمایزات جنسیتی می‌توان با مناسبات برابر و یا غیر جانبدار برخورد کرد ولی مناسبات غالب در جامعه مدرن در عرصه زنان بطور بارزی نشان از مزد نابرابر، شانس کاریابی و ارتقا شغلی ناپاکمان با مردان دارد.

از نظر سیاسی نقطه اتکا لیبرال فمینیسم بر اعتقاد به وجود تبعیض جنسی مانند تقسیم شغل در بازار کار بر اساس تفاوت جنسی و مزد نابرابر قرار دارد. هدف لیبرال فمینیسم این بود که زنان در پست‌های آکادمیک، در دولت و در نهادهای فرهنگی موقعیت‌های مناسب شغلی بیابند. سیاست لیبرال فمینیستی از بسیاری از اصلاح‌های جنبش‌های اجتماعی وقت بهره جست و سیاست خود را پیش از همه در مبارزه با نابرابری جنسی در بازار کار متمرکز کرد.

مارکسیسم و سوسیالیسم فمینیسم تأکید بر وجود تفاوت‌های ساختاری، مادی و روانشناسی بین مردان و زنان دارد و قدرت مردان در جامعه را بر اساس نوع تقسیم کاری که مردان را در موقعیت متفاوت و ممتاز قرار می‌دهد، می‌بیند. تئوری سوسیالیسم و مارکسیسم فمینیسم مبتنی بر تقسیم کار بر اساس کار خانگی (در وهله اول کار زنان) و کار مردی در تولید (در وهله اول کار مردانه) قرار دارد. زنان مورد بهره‌وری قرار می‌گیرند، زیرا که در عرصه کار خانگی برای تولید و بازتولید و همچنین گاه در شغل‌های با مزد پایین خارج از خانه بکار می‌پردازند. آنها معتقدند که در اقتصاد دولت رفاه اگر چه مادران و کودکان از نظر مادی در وضعیت بهتری قرار دارند ولی وضعیت زنان بدلیل وابستگی اقتصادی تفاوت‌های چندانی با وضعیت در سیستم سرمایه‌داری ندارد یافته ندارد. زنان بدلیل وابستگی اقتصادی به خود را پیش از همه در مبارزه با نابرابری جنسی در بازار کار متمرکز کرد. مارکسیسم و سوسیالیسم فمینیسم تأکید بر وجود تفاوت‌های ساختاری، مادی و روانشناسی بین مردان و زنان دارد و قدرت مردان در جامعه را بر اساس نوع تقسیم کاری که مردان را در موقعیت متفاوت و ممتاز قرار می‌دهد، می‌بیند. تئوری سوسیالیسم و مارکسیسم فمینیسم مبتنی بر تقسیم کار بر اساس کار خانگی (در وهله اول کار زنان) و کار مردی در تولید (در وهله اول کار مردانه) قرار دارد. زنان مورد بهره‌وری قرار می‌گیرند، زیرا که در عرصه کار خانگی برای تولید و بازتولید و همچنین گاه در شغل‌های با مزد پایین خارج از خانه بکار می‌پردازند. آنها معتقدند که در اقتصاد دولت رفاه اگر چه مادران و کودکان از نظر مادی در وضعیت بهتری قرار دارند ولی وضعیت زنان بدلیل وابستگی اقتصادی تفاوت‌های چندانی با وضعیت در سیستم سرمایه‌داری ندارد یافته ندارد. زنان بدلیل وابستگی اقتصادی به خود را پیش از همه در مبارزه با نابرابری جنسی در بازار کار متمرکز کرد.

پسایان ناپذیر است و براساس معیارهای شخصی نیز ارزیابی می‌شود و همانقدر که این کار احساسی است کارجسمی و روحی نیز می‌باشد. همانگونه که در مورد سرمایه‌داران و کارگران، موقعیت اقتصادی‌شان نقش برجسته‌ای در آگاهی طبقاتی‌شان دارد، کار مادی و اجتماعی زنان نیز بدان منتهی می‌شود که آگاهی زنان و مردان متفاوت باشد. فمینیسم توسعه (که به فمینیست‌های کشورهای به اصطلاح جهان سوم اطلاق می‌شود)، معتقد به اولویت خواست‌های عام حقوق بشری مانند آموزش دختران، مراقبت‌های بهداشتی برای مادران و کودکان و تأمین منابع اقتصادی برای زنانی که به زحمت معاش خانواده خود را تأمین می‌کنند، می‌باشد. از آنجا که این فمینیست‌ها حقوق زناشویی و خودتصمیم‌گیری جنسی را برای هر دو جنس خواستار هستند، بایستی اغلب با ارزش‌های فرهنگی سنتی که به مردان امکان کاربرد خشونت در مورد زنان و دخترانشان را می‌دهد، به کشتاکب بپردازند. فمینیست‌هایی که خواستار رفرم هستند را به‌وضوح می‌توان بر این فمینیست‌ها دید. مردان در جهان بخش عظیمی از ثروت خصوصی را در اختیار دارند، شغل‌های بهتر را در انحصار دارند و قوانین را می‌نویسند و این به آن معناست که مردان زنان را مضاعف استثمار می‌کنند. در خانه و در کار تفاوت سهم در مناسبات تولید مثل، دلیل اصلی استثمار زنان نیست، بلکه در خدمت توجیه بی‌حقوقی زنان است. در تمام جوامع صنعتی زنان نقش پائین‌تری دارند، نه به این دلیل که آنها کودک بدینا می‌آورند و می‌پروراند، بلکه به این دلیل که اقتصاد این جوامع به آنها به مثابه نیروی کار ارزان نیاز دارد. به آن نیاز دارد که در مواقع لزوم استخدام شوند و در مواقعی دیگر اخراج شوند و بدین طریق است که زنان «در واقعیت» همواره همسران و مادران هستند. ارزش اقتصادی زنان به عنوان کارگران بی‌مزد و یا مزد بگیر دلیل اصلی برای تحت ستم قرار گرفتن در جوامع مدرن است. به این منظور سیاست فمینیستی اهمیت ویژه‌ای به رفرم جنسیتی می‌دهد با این هدف که موقعیت زنان را در دنیای کارمزدی تغییر دهد. ولی مشکل در این‌جاست که اقتصاد جهانی به سمت برابری سوق نهد، زنان بطور اعم و زنان فقیر بطور خاص تحت ستم بیشتر قرار می‌گیرند. از آنجا که نقش جنسی در اجتماع سرچشمه نابرابری جنسی می‌باشد، تنها تغییرات اقتصادی نمی‌تواند زنان را با مردان در موقعیت برابر قرار دهد.

مقاومت در برابر نظم حاکم سنتی

وقتی در دهه ۷۰، فمینیست‌های رفرمیست این راه را هموار کردند که وضعیت زنان در معرض بحث عمومی و آگاهی عمومی قرار گیرد، و زنان به شغل‌ها و آموزش‌هایی دست یافتند که قبلاً بطور انحصاری در اختیار مردان بود، هرچه بیشتر و بیشتر به توهین مردان نسبت به خود آگاهی یافتند. زنان جوانی که در اواخر دهه ۶۰ در ایالات متحده در جنبش‌های اجتماعی، جنبش علیه جنگ ویتنام و جنبش دانشجویی «چپ جدید» فعال بودند، خیلی زود در یافتند که آنها برای همراهمان مرد خود چیزی جز پادو، همراه رخنوخاب و قهوه بسیار نیستند. از این آگاهی که در برادری جای برای خواهان نیست، فمینیست‌های مقاومت بوجود آمدند. رادیکال فمینیست‌ها گروه‌های کوچک بحث و انتقال تجربه را بوجود آوردند و مسائل مختلف از جمله کارخانگی، حاملگی و روابط جنسی را مورد بحث قرار دادند. از این بحث‌ها تئوری نابرابری جنسی مشتق گرفت که نه بر تبعیض‌های جنسی، بلکه بر ستم جنسی استوار بود و سیاستی بوجود آمد که در مقابل نقش سنتی حاکم بر روابط دو جنس مقاومت می‌کرد. تئوری رادیکال فمینیسم این بود که مردسالاری و استثمار زنان توسط مردان در هر جایی که دو جنس وجود دارند، حاکم است. رادیکال فمینیسم این نظر را نمایندگی می‌کرد که پدرسالاری بسیار سخت‌جان است، زیرا این باور که زنان جنس پائین‌تری هستند، بطور عمیق در اعتقادات مردان ریشه دوانده است. رادیکال فمینیست‌ها باور داشتند که برای مبارزه با سیستم پدرشاهی بایستی امکاناتی بوجود آورد تا زنان دور هم جمع شده، بدون حضور مردان و بدون وجود تحقیر، سواستفاده جنسی و در معرض خشونت و تجاوز قرار گرفتن بتوانند آموزش ببینند، در مورد وضعیت خود تفکر کرده، مناسبات جدید را پایه‌ریزی کنند. ایجاد موسسات بهداشتی و مراقبتی برای

پیوستگی

گسست

و همگرایی

در تئوری جدید

فمینیستی

و در سیاست

فمینیستی

شهبلا فرید

زنان، خانه‌های امن برای زنان که کتک می‌خورند، موسسات مشاوره برای قربانیان تجاوز و همچنین تلاش برای ساختن یک فرهنگ زنانه و تعریف اخلاقیات جدید در راستای ایجاد روابط خواهرانه بود. رادیکال فمینیسم به انتقاد از مشخصه‌ها و خصوصیات پرده‌پوشی که معتقد بود در جامعه تحت سلطه مردان حاکم است. خصوصیاتی مانند کنترل و زیر ذره‌بین گذاشتن فرد، اهمیت به ظاهر و تشریفات، خشونت و رقابت بین انسانها، و این خصوصیات را مسئول فجایعی مانند جنگ، فقر، تجاوز، خشونت و سواستفاده جنسی از کودکان می‌دانست.

رادیکال فمینیسم، هر آنچه را که زنان در زندگی روزمره انجام می‌دهند مانند تغذیه و پرستاری و مراقبت کودکان، تبادل نظر و مراقبت از جسم و روان را به‌طور اغراق‌آمیزی ارزش‌گذاری کرد و چیزی را که نحوه زندگی زنان نامید با این خصوصیات تعریف کرد. آنها معتقد بودند مردان نیز می‌توانند این خصوصیات را داشته باشند فقط اگر «شجاعت» نداشته باشند، ولی فقط تعداد کمی از این شجاعت برخوردارند. و این خصوصیات بیش از همه در زنان می‌باشد. رادیکال فمینیست‌ها معتقدند که اکثر مردان پتانسیل کاربرد خشونت علیه زنان مانند تجاوز و کشتن را در خود دارند. رادیکال فمینیسم معتقد است که آن روی دیگر نرفت از زنان همان استفاده از زنان بعنوان ابژه سکسی در وسائل ارتباطات عمومی و استثمار جنسی زنان جوان و کودکان بسویله فحشا در جهان می‌باشد. بر اساس استدلال رادیکال فمینیسم، سو استفاده جنسی آن سوی طبیعی عشق رمانتیک دگرجنس‌گرایان است که زنان را تحت ستم قرار میدهد و آنها را بطور وسیع کنترل می‌کند.

ابزار و علاچی که رادیکال فمینیسم پیشنهاد می‌کرد، تشکیل گروه‌های خودیاری فقط توسط خود زنان بود، تا زنان فضایی بیابند که در آن تئوری مهم نابرابری جنسی را فرموله کنند، در دانشگاه‌ها کرسی مطالعات زنان را بوجود آورند و از دید زنانه علم، فرهنگ، دین و اخلاق را بررسی کنند.

تئوری رادیکال فمینیسم بسیاری از زنان را گریزاند. بخصوص زنان طبقه کارگر، یعنی گروه‌های بی‌امتیاز جامعه را که معتقدند مردانشان نیز توسط حاکمان جامعه به همان ترتیب تحت ستم هستند.

لژیون فمینیسم برآمد منطقی رادیکال فمینیسم است. آنگاه که رابطه جنسی دگر جنس‌گرایی، بدلیل سلطه اجتماعی، فیزیکی و جنسی مردان بر زنان ذات استثمارگرایانه دارد، چرا اصلاً باید با مردان اختلاط کرد و استدلال می‌کردند که زن‌ها با احساس‌تر، مهرورزتر و با احساس‌مرددی و تفاهم بیشتر هستند. مردان با دوستان زن خود بهتر می‌توانند در باره مشکلاتشان صحبت کنند ولی زنان می‌توانند فقط از زنان دیگر همدردی و یاری بجویند و لژیون فمینیسم می‌پرسید: پس چرا در این مسیر پیش می‌رویم؟ پس رابطه جنسی با «دشمن» را قطع می‌کنیم، عشق و رابطه جنسی مان را با زنان برقرار می‌کنیم، زنان که با آنها روابط دوستانه روشنفکرانه داریم و از یکدیگر حمایت

می‌کنیم. در تئوری لژیون فمینیسم هر زن مستقل و دارای هویت زنانه می‌تواند یک لژیون باشد. این تئوری عشق بین زنان را به یک هویت، یک فرهنگ تبدیل کرد. جهان مورد نظر لژیون فمینیسم آئینه‌ای از دنیا و روابط مردانه نیست، بلکه زبان و صدای جدید بود. لژیون فمینیسم به جنسیت و جسمیت زنان و به فرهنگ یگانه زنانگی می‌بالد.

شورش علیه نظم سنتی حاکم بر روابط دو جنس

در دهه ۸۰ و ۹۰ تئوری‌های فمینیستی بوجود آمدند که به نظم حاکم بر جامعه با زیرسؤال بردن مرزبندی‌های متداول حمله بردند. از دهه هشتاد فمینیست‌های موج سوم دویت (ثنویت) مذکر و مؤنث، دیگر جنس‌گرا و هم‌جنس‌گرایی، مرد و زن بودن را مورد تردید قرار دادند.

تئوری «فمینیسم چند فرهنگی» بر این قرار بود: موقعیت‌های اجتماعی متفاوت و متنوع چگونگی زندگی فرد را تعیین می‌بخشد. این مسئله با ساختار جوامع ملی و محلی با هم در تلاقی قرار می‌گیرند و معتقد بود که جنسیت بطور ساختاری با دسته‌های دیگر از مشخصه‌ها پیوند خورده است. مشخصه‌هایی مانند: نژاد، قومیت، طبقه از آن تفکیک پذیر نیست. مجموعه این مشخصه‌ها خود برای فرد باعث مزیت‌ها و یا ضد آن می‌شود. باید گفت جنسیت چند شاخه است.

موقعیت‌های اجتماعی مختلف، زنان و مردان را - از یک فرهنگ معین - در جایگاه‌های مختلف قرار می‌دهد. مردان قشر پائینی مانند زنان اما به شکلی دیگر، تحت فشار هستند.

از نظر سیاسی نگاه کنیم فمینیست‌های چند فرهنگی در اولویت دادن به سیاست هویت فرهنگی و یا سیاست جنسی در نوسان هستند، همانطور که فمینیست‌های مارکسیست بین اهمیت قائل بودن برای تعلق طبقاتی و یا زن بودن نوسان داشتند.

فمینیسم مردان نوعی دیگر از فمینیسم موج سوم است که ساختار قدرت را در مرکز بحث قرار می‌دهد. این ساختار از دو دسته بوجود آمده است: دسته اول کسانی هستند که بر دیگران سلطه دارند و دسته دوم طیفی هستند از کسانی که امتیازاتی در جامعه دارند تا بی‌امتیازان جامعه. این فمینیسم معتقد است که نظم جنسی موجود کلاً زن‌ها را از رقابت با مردان باز می‌دارد و همچنین این نظم تعیین می‌کند کدام مردان در موقعیت هستند که در جایگاه قدرت قرار گیرند. این فمینیسم ساختار خشونت‌زای جوامع غربی و همچنین ایجاد رقابت‌های ورزشی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. فمینیسم مردان در تحلیل جایگاه اجتماعی مردان عاملی از قبیل نژاد، مذهب، طبقه و جهت‌گیری جنسی را تأثیرگذار می‌داند.

فمینیسم مردان معتقد است گرچه در جامعه مدلی از اعمال هژمونی بر زنان توسط مردان قابل تشخیص است ولی نمی‌توان خصوصیات عام مردانه‌ای شمرده که در جوامع مختلف، یکسان باشند. فمینیسم مردان تئوری را ارائه داده است که بر اساس آن مردان با توجه به ویژگی‌هایی مانند تعلق طبقاتی، تفاوت‌های فرهنگی و جهت‌گیری جنسی با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند و معتقد است که هژمونی طلی مردانه‌ای در برخی از مردان وجود دارد و این مردان عمدتاً کسانی هستند که موفقیت‌های اقتصادی کسب کرده‌اند و از قشرهای صاحب امتیاز جامعه هستند. عمدتاً جهت‌گیری جنسی‌شان، دیگر جنس‌گرایی است، ممکن است از قشر پائین جامعه بوده باشند ولی اغلب در بهترین دانشگاه‌ها درس خوانده‌اند.

بدین ترتیب این مشخصه یعنی «مردانه بودن» به معنای هژمونی طلی داشتن یا نداشتن تعیین کننده جایگاه جنسی مردان است. جنسیت زن یا مرد داشتن فقط نسبی است. زنان یا مردان هیچکدام به تنهایی نمی‌توانند در جامعه زندگی کنند. مشکل اصلی نابرابری جنسی رابطه بین دارا بودن و یا نبودن، سلطه بودن و یا تحت سلطه بودن، امتیاز داشتن و یا نداشتن است.

فمینیسم چند فرهنگی و فمینیسم مردانه با تحلیل‌های متفاوت به نتایج موازی در رابطه با نابرابری جنسی در بین اقشار اجتماعی مختلف زنان و مردان می‌رسند. گرچه یکی زنان و دیگری مردان را در مرکز قرار می‌دهد اما در دیدگاه کلی هر دوی آنها اتفاق نظر دارند که جنسیت زیر مجموعه‌ای از ساختار قدرت و امتیاز در جامعه است، که این ساختار زندگی زنان و مردان از گروه‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

فمینیسم ساختار اجتماعی جنسیت را به

عنوان یک نهاد اجتماعی تصور می‌کند که در همه سازمان‌های جامعه ریشه دارد. تبعیضات نظم اجتماعی خود جنسیت یافته است. جنسیت بعنوان یک نهاد اجتماعی در تقسیم قدرت، امتیازات اجتماعی و منافع اقتصادی نقش تعیین کننده دارد. جنسیت نابرابری را به‌همراه خود می‌آورد. گرچه جنسیت با مناسبات نابرابر در زمینه‌های دیگر پیوند دارد ولی برای تصحیح این نابرابری‌ها، مشکل‌تر از همه خود مناسبات نابرابر بدلیل جنسیت است. این موقعیت نابرابر حتی بدان منجر می‌شود که در باور بسیاری جنسیت خود یک چیز بیولوژیکی و بنا بر این «طبیعی» است.

فمینیسم سازنده - اجتماعی بر جنسیت‌زدایی از کار، خانواده و دیگر عرصه‌ها تلاش می‌کند و از این نظر شبیه لیبرال فمینیسم می‌باشد، اما تئوری آنها از یکدیگر متمایز هستند. لیبرال فمینیست‌ها معتقدند زنان و مردان علیرغم تفاوت بیولوژیکی در شاخص‌های رفتاری مانند یکدیگر هستند، فمینیسم سازنده - اجتماعی جلوتر می‌رود و معتقد است که خود اینکه جنسیت بیولوژیکی به مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود ناشی از پروسه اجتماعی است و توسط این پروسه نیز حفظ و نگهداری می‌شود. این مسئله یک نکته مرکزی است زیرا که در تصور بسیاری از ما این است آنچه که زن‌ها و مرد‌ها می‌توانند و بایستی بکنند ناشی از تعیین بیولوژیکی است. فمینیسم ساختارگرا قرینه‌های تاریخی و فرهنگی را تحلیل می‌کند که در آن نوع روابط جنسی یاد داده می‌شود، اجرا می‌شود و یا «سفارش می‌شود».

ان رفتارهای جنسی که تأیید می‌شود و یا تحمل می‌شود و یا تأیید نمی‌شود، برای مردان و زنان متفاوت است. بر این اساس رفتارهای جنسی خود نتیجه آموزش، فشار اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی است. قدرت و کنترل اجتماعی در خدمت مقابله با تلاش‌های فردی برای فرارتن از نرم‌های جنسی و جنسیتی است. مذهب و حقوق و پزشکی مرزهای بین مرد و زن، دگر جنس‌گرا و هم‌جنس‌گرا را تشدید می‌کنند. شورش‌های جنسی به عنوان گناهکار و یا قانون شکن و یا بیچار مارک زده می‌شوند. بسیاری از انسان‌ها البته داوطلبانه به دستورات اجتماعی گردن می‌گذارند زیرا نرم‌ها و انتظارات با هویت آنان تطابق می‌یابد. فمینیسم سازنده - اجتماعی بر سر دوراهی سیاسی قرار دارد. از سویی انسان‌ها را متقاعد می‌کند که در زندگی روزمره در مقابل نرم‌ها و انتظارات جامعه مقاومت کنند و از سویی دیگر این مقاومت تسخیر ساختاری لازم را پس‌دین می‌آورد. از نظر این فمینیسم نظم اجتماعی جنسیت یافته بسیار کند قابل تغییر است.

چند نکته

فمینیسم اگر می‌خواهد که با نظم اجتماعی که ذاتاً جنسیت‌گرا تر می‌شود برخورد کند بایستی که بر جنسیت بعنوان یکی از سنگ‌بناهای اصلی جامعه تمرکز کند. فمینیسم باید بطور واضح نشان دهد چگونه پروسه‌های اجتماعی و روابط اجتماعی و ساختار اجتماعی جنسیت را می‌سازند نه خصوصیات بیولوژیکی. اگر در جامعه مدرن به نظم اجتماعی نابرابر جنسی بعنوان یک امر دست‌ساخت انسانی توجه شود، و جنسیت را تولیدات غیر قابل تغییر هورمون‌ها و یا تبدیلات ژن‌ها ندانیم، پس یک شانس واقعی برای تغییر نظم اجتماعی بدست می‌آید.

با توجه به اهداف فمینیستی بایستی که ما قانونیت نظم اجتماعی را در دو سطح مورد سؤال قرار دهیم و به آن اعتراض کنیم: در سطح ارزش‌ها و معانی و در سطح روابط و مناسبات و هر دوی اینها هم‌زمان بایستی مورد تهاجم قرار گیرند. در غیر این صورت هیچ تحولی واقعی رخ نخواهد داد. در نظم اجتماعی با تلاش‌های طبقه‌کارگر و جنبش‌های اجتماعی تحولاتی در عرصه‌های طبقاتی و ساختار اجتماعی پیدا شده است ولی جنسیت عرصه‌ای است که تحول در آن مشکل‌تر از همه است. هنوز بحث‌ها بر اینکه زنان و مردان مساوی ولی متفاوت هستند و چقدر متفاوت هستند و یا نیستند پایان نیافته است. بهرحال مفید آن است که علیه نظم اجتماعی جنسیت‌گرا شورش کرد - به این صورت که از انتظارات و اجبارات آن سرپیچی شود و به قانونیت قدرت جنسیت‌گرا حمله شود. از نظر ساختاری نگاه کنیم بایستی کارمان را روی آن تمرکز دهیم تا مسئولیت و درآمد کاملاً غیر جانبدار به انسان‌ها با مشخصه‌های اجتماعی مختلف و با وظایف مختلف تقسیم می‌شود.

بنابراین مسئولیت کودک‌پروری خود یک شغل قلمداد می‌شود و تمام بزرگسالان عضو یک خانواده از منابع اقتصادی یکسان بهره می‌گیرند. راهی که فمینیست‌ها در آینده دارند، هنوز طولانی است.

لی مطالب به استفاده از کتاب (Frauen Feministisches Studien Politik) تهیه شده است.

در ایران بیش از ۵۳ هزار دخترک

۱۰ تا ۱۴ ساله شوهر داده شده‌اند!

صبا انصاری

گفته است. تاکنون در ایران هیچگونه آمار رسمی در مورد فحایع ناشی از این جنایات منجمله پارگی مجاری تناسلی، در مورد صدمات روحی و در مورد دیگر انواع شکنجه‌ای که این نوجوانان تحمل می‌کنند، انتشار نیافته است. آنچه ما می‌دانیم فقط این است که بر اثر این قسوانسین طسالمانه بیش از ۴۶۰۰ نفر از دختر بچه‌های ایرانی در سنینی زیر ۱۴ سال بی‌شوهر شده‌اند، یا بر اثر مرگ یا بر اثر طلاق این دختر بچه‌ها چه گناهی کرده‌اند که باید چنین

سرشماری سال ۱۳۷۵ فاش ساخته است که در ایران تا آن سال، بیش از ۵۳ هزار کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله وجود داشته که شوهر داده شده‌اند. همان آمار می‌گوید از این دخترکان حدود ۲۰۰۰ نفر در همین سنین طلاق داده شده‌اند و شوهرهای بیش از ۲۶۰۰ نفر از آنان نیز فوت شده‌اند. در ایران ۲۶۲۸ دخترک وجود دارد که در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی شوهر کرده شده‌اند.

بر اساس قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، سن بلوغ و ازدواج برای دختر و پسر



تعیین شده است. طبق ماده ۱۲۱ قانون مدنی، سن بلوغ و ازدواج برای دختر ۹ سال تعیین شده است. شک دارم که واقعا این مطلب باید به مناسبت روز جهانی زن نوشته شود و یا به مناسبت روز جهانی کودک. کتاب، آمار وضعیت تاهل کودکان تا ده ساله را نداده است، حتما آمار و ارقامی در این محدوده نیز خواهیم داشت، چرا که طبق ماده ۱۰۴۱ «عقد نکاح قبل از بلوغ» با اجازه ولی صحیح است. دختران نه، ده، پانزده ساله اطراف خود را در نظر آوریم. دنیای آن‌ها دنیای سادگی، دنیای یاریگری، دنیای عروسک‌بازی است. نگاه معصومانه، دست‌های کوچک و سادگی و بی‌پیرایگی آن‌ها را به خاطر آوریم. دوست دارند تقلید بزرگ‌ترها را بکنند، کفش پاشنه بلند بپوشند، آرایش کنند و در عالم بچگی در نقش مادر. مادری که ایده‌آل برای خودشان است، برای عروسک‌هایشان باشند. چه نوع درک و مفهوم از مسأله ازدواج و تشکیل خانواده در بین بانیاان و مدافعان قانون سن ۹ سالگی ازدواج دختران وجود دارد؟ آن‌ها دختر ۹ ساله ۱۴۰۰ سال پیش در صحرای عربستان را با دختر ۹ ساله ایرانی یاد نمی‌گیرد که برای زندگی خودش برنامه‌ریزی کند، در حالی که پسر می‌رود کسی را پیدا می‌کند و برای زندگی درازمدت برنامه‌ریزی می‌کند و به این ترتیب از آغاز، مدیریت را از زن گرفته‌ایم.

تکلیف ما بر اساس تجربه‌های ۹، ۱۰ ساله از زندگی که بخش اعظم آن را دوران نوزادی و خردسالی تشکیل می‌دهد، چگونه می‌تواند مبنای زندگی مشترک باشد. کودکی که هنوز خود را نیافته، نه از روابط و مناسبات واقعی و پیچیده زندگی می‌داند و نه از حق و حقوق خود، نه از عشق می‌داند و نه از آمیزش و حس جنسی بویی برده است، با بیرحمی تمام وسیله کامیابی جنسی مرد می‌شود. او نه کمترین آشنایی و شناخت نسبت به روابط جنسی دارد و نه امکانی برای این آشنایی. حتی سوال و پرسش در مورد مسایل جنسی قیاحت داشته و زشت شمرده می‌شود. تجسم کنید چشمان نگران و وحشت‌زده دختر معصومی را که در سن ده، دوازده سالگی به زفافش می‌برند و به نام شرع به همخوابی با مردی می‌فرستند که جسم او را وسیله رفع شهوت قرار داده است. متأسفانه چنین جنایتی در کشور ما با مهر ازدواج تزئین شده و مورد حمایت قانون قرار دارد. در کشورهای پیشرفته، داشتن رابطه جنسی با دختر زیر ۱۵ سال جنایت محسوب می‌شود و شخصی مرتکب جرم تحت پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت و قانون سنگین‌ترین مجازات‌ها را برای آن‌ها در نظر

خبرهایی است که از ایران می‌رسد. یا در خیلی از مدارس، خودشان به نوعی صیغه را تشویق می‌کنند برای این که جوان‌ها به قول آن‌ها به راه غیر شرعی کشیده نشوند. این‌ها نشان می‌دهد این خواست در میان توده زنان عمل می‌کند، در صورتی که جنبش زنان این را طرح نمی‌کند.

■ شکاف در این جاست که در این موقعیت و شرایط حساس برای توده زنان، باید مسایل را اولی و ثانوی قرار داد. برای توده زنان، باید مسایل را اولی و ثانوی قرار داد. برای توده زنان، باید مسایل را اولی و ثانوی قرار داد. برای توده زنان، باید مسایل را اولی و ثانوی قرار داد.

■ دقیقاً همین مساله است که یک‌سری چیزهای دم چشم، بیشتر به نظر می‌آید، چون عادت کرده‌ایم آن‌ها را ببینیم. عادت کرده‌ایم که فقر و مسایل اقتصادی را ببینیم ولی ستم جنسی را نبینیم. این فرهنگ ماست، یعنی فرهنگ مردسالاری از جانبی این عملکرد را دارد که تو ستم جنسی را به حاشیه برانی و دقیقاً مساله همین جاست.

■ به کسی که در حال غرق شدن است نمی‌توان گفت چرا لباس شنا بپوشد! و چرا شنا بلد نیستی، اول باید نجاتش داد!

■ کما نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی را در جنبه اقتصادی آن می‌بینید ولی ستم جنسی را نمی‌بینید. مساله بر سر این است که این دیدگاه را تغییر دهیم. این دیدگاهی است که در اثر فرهنگ مردسالارانه بر جامعه غالب شده و باید تغییر پیدا کند. جامعه باید عادت کند که ستم اقتصادی را در کنار ستم جنسی ببیند. مساله این نیست که با شکم گرسنه از شیرینی صحبت کنیم، این شیرینی نیست، دیدن ستم جنسی خواست بالاتری نیست، خواست اولیه‌ای است. وقتی تو را داخل یک چاه می‌اندازند، تا جدی که نور در چاه نیفتد، تو متوجه عمق چاه می‌شوی، ولی در ظلمت دیگر نمی‌فهمی که چقدر داخل چاه فرو رفته‌ای!

■ پس درجه بندی کردن مسایل را قبول نماند! و به این قایل نیستید که در چه مرحله و در کجای مبارزه قرار داریم؟ اتفاقاً چرا! در رابطه با زنان کاملاً با توجه به اهمیت مسایل می‌گویم که نیرویی که به عنوان نیروی پیشرو خود را می‌شناسد، باید بتواند با تحلیل از واقعیت‌های اجتماعی، ریشه‌ها را به مردم نشان دهد.

■ وقتی مسایل اولیه زنان را می‌گویم و تاکید می‌کنم که دختر از بسیاری فعالیت‌های اجتماعی منع می‌شود، فقط به خاطر یک چیز، این ریشه باید شکافته شود و به مردم نشان داده بشود. این تربیت سبب می‌شود که دختر را به شکل کلیشه‌ای از «زن» تبدیل می‌کنیم و در عوض به پسر توانایی و برنامه‌ریزی برای زندگی را می‌آموزیم. وقتی دختر را تربیت می‌کنیم که برای رسیدن خواستگار آماده بشود، دختر یاد نمی‌گیرد که برای زندگی خودش برنامه‌ریزی کند، در حالی که پسر می‌رود کسی را پیدا می‌کند و برای زندگی درازمدت برنامه‌ریزی می‌کند و به این ترتیب از آغاز، مدیریت را از زن گرفته‌ایم.

■ تاکید من نیز بر کنار زدن سنت‌های نانوخته است. این مساله، فرهنگی و بسیار عمیق است، یعنی حتی اگر مشکل قوانین حل شود، ناهوشیاری دیگر مشکلات، خودشان را نشان خواهند داد. اما چونکمی برخورد با این مسایل مهم است که بتوان سریع‌تر ضمن مبارزه برای حقوق بدنی و ابتدایی، به این مسایل ریشه‌ای نیز پرداخت، به طوری که در جامعه نیز مورد پذیرش قرار گیرد. این نکته مهمی است که روشنگران، چون همیشه، یک جزیره بسته نباشند، بلکه بتوانند مسایل را طوری مطرح کنند که بهتر پذیرفته شوند.

■ همان طور که اشاره کردیم، این مسایل، مسایل فرهنگی است، فرهنگ مردسالارانه خیلی ریشه‌دارتر از آن است که بشود به سرعت آن را تغییر داد. اولین مانع آن خود جمهوری اسلامی است. تا زمانی که مذهب در همه کار دخالت داده شود و پشت پرده قانون مدنی یک کله الله گذاشته شود، طبیعی است که تغییر آن اصلاً ناممکن است. خیلی خیلی دور است که همه مردم غیرمذهبی شوند و ما از آن هنوز فاصله زیادی داریم و در چشم‌انداز کنونی ما نیست. وهله اول آن است که جمهوری اسلامی برود که امکان بحث روی موضوع قوانین باشد و قوانین به عنوان حکم الهی در جامعه دیده نشوند، بلکه به عنوان یک قانون مدرن با آن‌ها برخورد شود. برای تغییر این مسایل فرهنگی باید با معیارهای جامعه درافتاد. غیر از این چاره‌ای نیست، این که نیروهایی سعی کنند با معیارهای حاکم بر جامعه به تغییر جامعه بپردازند، در حقیقت آب در هاون کوبیدن خواهد بود. در جامعه انقلابی طبیعی است که این موقعیت به وجود بیاید که بتوان با ریشه‌ای‌ترین سنت‌های حاکم درافتاد. در آغاز انقلاب ایران، خیلی از قوانین را می‌شد عوض کرد، یعنی خیلی از سنت‌ها در هم ریخته بود. در غلبان انقلابی ادامه در صفحه ۱۱

نکاتی را ذکر کردند که به نظر ما در پاسخ‌های ایشان توافقاتی وجود داشت که دلیل این پرسش من است. قسمتی از جملات ایشان چنین است: «دایته منظور این نیست که احزاب نباید فراکسیون‌های حزبی در این تشکلات داشته باشند و با برای پیشبرد سیاست‌هایشان در آن‌ها تلاش نکنند، می‌خواهم بگویم این کار باید طوری باشد که تشکلات‌های توده‌های غیرحزبی به خاطر مصالح کوتاه مدت این یا آن حزب متله نشوند، و در ادامه نیز می‌گویند: «شیوه نفوذ با احترام به موجودیت تشکلات‌های غیرحزبی صورت بگیرد، به نظر شما آیا این تعاریف، بیانگر همان تعاریف از تشکلات‌های زنان در اوایل انقلاب که در واقع زایده‌های احزاب بودند و به موجودیت آن‌ها وابسته بودند، نمی‌باشد؟»

■ چون سوالات را قبلاً به من نداده بودید، من الان حضور ذهن ندارم ولی آن قسمت‌هایی که طرح کردید، من چنین برداشتی از آن‌ها ندارم. چون رفیق شالگونی اتفاقاً از کسانی هستند که در این مورد مطلب نوشته، یعنی مساله فکری‌اش این بوده و از کسانی است که همیشه تاکید کرده برای ساختن سوسیالیسم، جامعه به یک جنبش مستقل توده‌ای زنان نیاز دارد. چون به اعتقاد من برای ساختن سوسیالیسم باید با ارزش‌های حاکم بر جامعه درافتاد و تشکلات‌های زنان یکی از پایه‌های اصلی این درافتادن هستند، و این اشاره‌ای که به این جملات کردید، اگر داشتن فراکسیون منظور هست...

■ مساله نفوذ را طرح می‌کنم... وقتی موضوعی اعلام می‌شود دیگر به معنی نفوذ مورد نظر شما نیست. مساله نفوذ فکری است.

■ گفته شده: شیوه نفوذ با احترام به موجودیت تشکلات‌های غیرحزبی صورت بگیرد!

■ این به آن معنی است که ما فراکسیون را قبول داریم. فراکسیون در خود راه کارگر به عنوان پیشبرد نظر خاصی که داشته باشی، پذیرفته شده است. راه کارگر روی مسایل طبقاتی کار می‌کند، علیه غم اینکه مسایل زنان را عمومی می‌بیند. به این معنی نیست که زنان طبقه کارگر راهم اگر ویژگی و آن‌ها وجود داشته باشند، پشتشان نباشند. در یک تشکلات زنان، سازمان‌های مدافع سوسیالیسم می‌توانند نظریات جنبش سوسیالیستی را پیش ببرند و طبیعی است تعریف از سوسیالیسم در سازمان‌های مختلف فرق می‌کند و این سازمان‌ها می‌توانند نظریات خودشان را در رابطه با مسایل زنان منسجم هم بپسوند. این به معنی زیر گرفتن حقوق یا استقلال تشکلات نیست، اتفاقاً به این معنی است که دعوت می‌کند که جنبش زنان همه جانبه روی مسایل زنان فکر کند.

■ من تکرار می‌کنم دوباره تکرار می‌کنم. حتماً اوایل انقلاب را فراموش نکرده‌اید. تشکلات مختلف زنان در واقع با همین تعاریف گفته شده، بنیاد گذاشته شده بودند که با انگیزهای سالم کار کنند. به نظر من هم احزاب طبیعتاً باید نظراتشان را پیش ببرند، اما در کجا و چونکمی پیشرو این نظرات مهم است. وقتی تفکری در یک تشکلات اکثریت داشته باشد، آیا آن‌جا به کلاً تشکلات سازمانی یا حزبی افراد تبدیل نمی‌شود؟ آیا آن‌جا «مساله زنان» که باید مساله اصلی آن تشکلات باشد، چون قبل به فراموشی سپرده نمی‌شود؟

■ در شرایط کنونی بین جنبش روشنگری زنان و جنبش توده‌های شکاف وجود دارد و این تفاوت و شکاف در مبارزات زنان در داخل و خارج از کشور نمودار می‌شود. برای رفع این دشواری چه باید کرد؟

■ این واقعیتی است که حقوق بسیار، بسیار اولیه زنان ایرانی، از زنان ما گرفته شده است. در نتیجه از یک سو توده زنان ایرانی هنوز فرصت این را نیافته‌اند که روی مسایل بالاتر برابری حقوقی فکر کنند، در حالی که حاضر برای حقوق ابتدایی شهروندی مبارزه می‌کنند. مثلاً این که تو حق شهادت داشته باشی، حق طلاق داشته باشی. از این نظر شکاف وجود دارد، یعنی در مسایل تئوریک، ولی از آن جاییکه رهبریت جنبش زنان عمدتاً در دست نیروهای نیانی، یعنی طبقات میانی و اشراف بالای کشور ما می‌باشد، محافظه کاری روی اخلاقیات جنسی، در آن‌ها خیلی قوی است. تئورسین‌ها و نظریه‌پردازان جنبش فمینیستی ما، چه در داخل و چه در خارج از کشور در درگیر شدن با اخلاقیات جنسی حاکم خیلی محافظه کارانه برای می‌روند. در حالی که اگر شعارهای رادیکال‌تری برای از بین بردن معیارهای حاکم بر اخلاقیات جنسی مطرح کنی، توده زنان رادیکال‌تر عمل خواهند کرد. مثلاً الان هیچ نیرویی از جنبش زنان در داخل کشور در شعارهایی که مطرح می‌کنند روی قانون با کمره گی نمی‌روند بحث کنند. در صورتی که توده زنان در ایران این قانون را عملاً زیر سوال می‌برند. در مجلس طرح می‌شود که برای دختران دانشجوایی که ازدواج نکرده‌اند باید شویروارگاه در نظر گرفته شود، این

در آستانه هشتم مارس، گفتگویی انجام دادیم با رفیق حمیلا نیسگیلی، از فعالین جنبش زنان در خارج از کشور و کادرهای راه کارگر که در این شماره می‌خوانید. این گفتگو توسط رفیق عفت ماهباز صورت گرفته است.

■ ۸ مارس، روز جهانی زن نزدیک است، این روز چه ویژگی‌هایی برای شما دارد؟

■ با تشکر از امکانی که در اختیار من گذاشتید تا با خوانندگان نشریه «کار» صحبت کنم. بیست سال از تاریخی که زنان ایران اولین تظاهرات علیه رژیم را برگزار کردند می‌گذرد و الان جنبش زنان در جایگاهی قرار دارد که کلیه نیروهای سیاسی، چه در حکومت و چه در اپوزیسیون را مجبور کرده که به حقوق ویژه آنان توجه مثبت در حالی صورت پذیرفته که جنبش زنان بیست سال زیر سرکوب شدید جمهوری اسلامی قرار داشته است. در واقع زنان یک آبرتابند جنسی را تجربه کرده‌اند که تا آن موقع اگر در جامعه موجود بود، تا این قدر عریان و روشن نبود. اما علیرغم تمام این سرکوب، زنان با این نیروی سرکوبگر در مقابله هستند.

■ از نظر من جنبش مستقل زنان، جنبش عموم طبقاتی و فرابدولتی است، یعنی با توجه به مسایل و مشکلاتی که زنان ایران و شاید جهان دارند، در این میان تنها زنان طبقه کارگر نیستند که تحت ستم قرار دارند، بلکه همه اقشار زنان ایران تحت ستم و بهره‌برداری قرار دارند. از طرف دیگر زنان ایران در یک سری از مسایل اشتراکاتی دارند که می‌توانند برای بدست آوردن برابر حقوقی و در مبارزه علیه مردسالاری با هم متحد شوند. شما در این مورد چه نظری دارید؟

■ من فکر می‌کنم از این نظر راه کارگر یکی از اولین سازمان‌های چپ ایران بوده که با درک ستم جنسی، به خصوص آبرتابند جنسی اعلان شده را تنها محدود به طبقه ندانست و این موضوع رسماً در آخرین برنامه سازمان (کنگره سوم راه کارگر) درج شده و در آن تاکید شده که مبارزه زنان در جامعه سرمایه‌داری برای رسیدن به برابر حقوقی دفاع می‌کنیم. ما به هیچ وجه این دید را نداریم که جنبش زنان، یک جنبش طبقاتی است و در محدوده طبقات می‌گنجد. نابرابری جنسی در فقر و طبقه نمی‌تواند محدود شود. جنبش کارگری در اتحاد با جنبش زنان، نه این که جنبش زنان درون جنبش کارگری باشد، بلکه جنبش کارگری در اتحاد با جنبش زنان می‌تواند برای ساختن سوسیالیسم مبارزه کند و بدون آن موفق نمی‌شود.

■ جنبش مستقل زنان را چگونه تعریف می‌کنید، آرمان‌ها و ایده‌های آن از نظر شما کدام است؟

■ مستقل بودن جنبش زنان را در ابتدا دراستقلال از مردان می‌دانم. این جنبش به نیروی زنان متکی است، از زنان تغذیه می‌کند و برای زنان فعالیت می‌کند و این که اگر مردانی خواهند بود که از این جنبش حمایت کنند، می‌توانند در حمایت از این جنبش بکوشند. نیروهایی که می‌خواهند در حقیقت برای ایرانی آزاد و آباد مبارزه کنند، یا مدافعان سوسیالیسم، در واقعیت باید این دفاع را از جنبش زنان بکنند، چون برای بهتر ساختن جامعه خودشان به آن نیاز دارند. ولی غیر از آن، استقلال این جنبش را از دولت و احزاب اپوزیسیون می‌دانم. یعنی این که نیروی مستقل جنبش زنان، جنبشی است که وابسته به دولت نیست، از دولت تغذیه نمی‌کند، از دولت خط‌مشی نمی‌گیرد و اگر جنبش زنان به نیروی ایدئولوژیکی دولت، خود را وابسته کند، دیگر جنبش مستقل زنان نیست.

■ با توجه به این که شما یک فعال سیاسی هستید و در عین حال در جنبش زنان نیز فعالیت می‌کنید، به نظر شما می‌توان هم فعال سیاسی بود و هم در عین حال فعالان برای جنبش زنان کار کرد، با توجه به بدبینی‌های خاصی که در این زمینه وجود دارد؟

■ این واقعیتی است که شما به آن اشاره کردید که بدبینی‌هایی وجود دارد. این بدبینی‌ها، مسلم است که یک طرفه و زاده تخیل جنبش زنان نبوده، بلکه از طرفی عملکرد غلط سازمان‌های سیاسی بوده است. ایده غلطی در تشکلات‌های چپ ایران حاکم بود و آن‌ها از فمینیسم و مبارزه فمینیستی تصور غلطی داشتند. آن‌ها به زنان به عنوان سیاهی لشکر نگاه می‌کردند و اصلاً استقلال جنبش زنان بی‌معنی بود و این را انحراف در جنبش کارگری می‌دانستند. این بدبینانه عملکرد غلط باعث شد که این بدبینی‌هایی که به آن اشاره کردید، به دلیل مادی به وجود آمد. ولی فکر می‌کنم در دو طرف، چه جنبش مستقل زنان و چه سازمان‌های سیاسی، الان به این بلوغ فکری رسیده‌اند که همدیگر را به رسمیت بشناسند. نیاز به پیوند و نزدیکی برای پیشبرد اهداف مشترک، که از دو سو بهتر درک و فیهیده می‌شود، می‌تواند به این بدبینی‌ها فایده دهد. دو طرف چاره‌ای غیر از این ندارند.

■ این سوال من ناشی از بی‌هما و نگرانی‌هایی هست که شما هم به قسمتی از آن اشاره کردید و تخریبات زنان در احزاب بعد از یمن ۵۷ نمودار آن است. سال گذشته در ۸ مارس، رفیق شالگونی از رهبران راه کارگر مصاحبه‌ای در نشریه راه کارگر در رابطه با مسایل زنان و جنبش مستقل زنان داشتند. ایشان ضمن دفاع از جنبش مستقل زنان،

مطابق آماري که در باره نتایج انتخابات شوراها انتشار یافته است، موفقیت زنان در بسیاری از حوزه‌ها چشمگیر بوده است. به دلایلی که هنوز برایم روشن نیست، نسبت تعداد نامزدهای زن به نامزدهای مرد بسیار پایین و در حدود ۱/۵ درصد بوده است. اما طبق گزارش‌هایی که تاکنون انتشار یافته، میزان آرایه که برای زنان به صندوق‌ها ریخته شده، بسیار بالاتر از رقم ۱/۵ درصد کل آراء قرائت شده است. همه می‌دانند که اگر رای زنان و جوانان نبود، خاتمی انتخاب نمی‌شد. این وضع نشان می‌دهد که قدرت زنان در جامعه ما بسیار بیشتر از موقعیتی است که نصیب آن‌هاست. این وضع نشان می‌دهد که ایران ما می‌تواند به سمتی رود که دیگر در آن هیچ قدرتی، چه حکومتی و چه اجتماعی، دیگر قادر نشود میل و اراده خود را از جمله در تعیین سن ازدواج بدون در نظر گرفتن خواست و اراده زن ایرانی به «قانون» تبدیل کند.

کار را از راه‌های مناسب و ممکن به ایران بفرستید



کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق

ایران (اکثریت)

ادامه از صفحه ۸

قاتل «نصف دیه مرد را به او بپردازد».
چنانچه مردی به عذر زنی را بکشد، ولی یا وارث زن، قادر به پرداخت قیمت ۵۰ شتر و یا ۱۰۰ گاو به قاتل نباشد، قاتل آن زن، از قصاص معاف می‌گردد. در قتل و تجاوز به لایلا، دختر ۱۹ ساله توسط سه جوان، در سال اخیر، پدر لایلا همه زندگی را فروخت تا قاتلین مجازات قصاص نتوانستند با کمک چنین قوانینی از مجازات بگریزند.

قصص عشق:
بر اساس ماده ۳۷۳: «دیه»ی زن در صورت وقوع نقص عضو، نصف «دیه» مرد است.
- سهم «مادر» در تعیین مجازات:

در صورتی که جرمی نسبت به کودکان اتفاق بیافتد، به عهده پدر یا جد پدری خواهد بود که تعیین کننده نوع و میزان مجازات باشد. حال اگر کودک به دست پدر یا جد پدری عذاب به قتل رسیده باشد، قاتل از مجازات قصاص معاف است. اراده مادر به صورت رضایت و یا عدم رضایت، تاثیری در سرنوشت قضایی پرونده قتل فرزند (به دست پدر یا جد پدری) ندارد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۷۵، مجلس شورای اسلامی، قانون مجازات عدم رعایت حجاب را نیز تصویب نموده است. حجاب اجباری و تحویل پوشاک به زن که چون بندی بر دست و پای زن آزاده ایرانی پیچیده است، بارزترین مظهر نقض حقوق زن توسط بنیادگرایان اسلامی است.

دولت جمهوری اسلامی اعلام گردید، نبیستن ایران به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، بود. همچنین در همین سال دو قانون زن‌ستیز دیگر نیز در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید:

۱- به موجب شور اول و دوم، مجلس شورای اسلامی در فوروردین ۱۳۷۷ ماده ۶ قانون مطبوعات را به گونه‌ای تغییر داد که اولاً، انتقاد از قوانین موجود در جهت دفاع از حقوق زنان، به دلیل این که این مصوبات (در مورد زنان) جزو قوانین و احکام الهی هستند، ممنوع گردید. و ثانیاً، چاپ تصویر زنان در مطبوعات ممنوع شد. با تصویب این قانون، زنانی که تا امروز از حقوق زنان در ایران دفاع نموده‌اند، عملاً

جانشان در خطر مرگ قرار می‌گیرد.
۲- زنانه، مردانه کردن کلیه اماکن درمانی از جمله بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها نیز در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید که عملاً با اجرای آن، با توجه به امکانات محدود پزشکی در ایران، میلیون‌ها زن ایرانی از دسترسی به خدمات پزشکی محروم و مرگ حتی بسیاری را به دنبال خواهد داشت.
این وضعیت تبعیض آمیز حقوق موجب آن گشته که هزاران زن بر اثر فشارهای روحی و روانی خودکشی و یا خودسوزی کردند. طبق آمار بیمارستان مطهری در سال ۱۳۷۵ ۸۰٪ کسانی که در اثر سوختگی در این بیمارستان بستری می‌شوند، زنانی هستند که به علت مسائل خانوادگی و مالی خودسوزی می‌کنند. در آغاز سال ۱۳۷۵، ۴۲۶ تن از این زنان جان خود را در بیمارستان از دست داده‌اند. نمونه‌هایی از این خودکشی‌ها و خودسوزی‌ها:

در روز ۲۶ خرداد ۷۶ چهار دختر یک خانواده (۱۵، ۱۶، ۱۷ ساله) در داراب، پس از مرگ پدر، با نفت خود را به آتش کشیدند که سه تن از آنان جان خود را از دست دادند.

در دی ماه ۱۳۷۷ فاطمه موسوی مرادی، دانش آموز ۱۴ ساله روستای حسن‌آباد اسلام‌شهر، پس از اخراج از مدرسه، به دلیل رفتار خشونت‌آمیز مسئولین مدرسه، در حیاط خانه‌شان خود را به آتش کشید و در بیمارستان جان سپرد.

و آخرین آن، در تاریخ ۲۷ بهمن ۷۷ زن ۲۸ ساله‌ای به همراه پسر سه ساله‌اش خود را از طبقه چهاردهم ساختمانی در خیابان شریعتی به پایین پرتاب کرد و هر دو جانشان را از دست دادند.

علاوه بر این قوانین ضد زن، جمهوری اسلامی برای تنبیه زنان «خطاکار» اخراج از کار و دانشگاه و ضربات شلاق را به کار می‌برد. صدها زن جوان در زندان‌ها به جرم دفاع از آزادی به اعدام و زندان‌های طولانی مدت همراه با شکنجه، محکوم شدند. آخرین نمونه آن ترور وحشیانه پروانه فروهر (اسکندری)، زن مبارز ۵۷ ساله، با ضربات متعدد چاقو بود که جانیان را تکان داد.
خانمها، آقایان
به مصداق همه چیز آستان ضد خویش است، زنان

ما به هیچوجه این...

ادامه از صفحه ۱۰

یک جامعه، آمادگی آن وجود دارد که بتوان پذیرای دیگر باشند و برداشته‌های دیگر کرد. بدین دلیل برای جنبش زنان یک موقعیت انقلابی بیشترین نفع را خواهد داشت. ولی جنبش زنان خود را باید آماده کار و واقعاً گسترده فرهنگی و در واقع فرهنگی - سیاسی بکند تا بتواند یک جنبش مستقل توده‌ای زنان را با خواسته‌های مشخص رادیکال‌تر پیش ببرد.

فرضا در آلمان مسیحی تا سال‌های دهه شصت مساله باره گی مطرح بود. این جا هم کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و شیوخ مختلف مسیحیت به حمایت از این موضوع می‌پرداختند. جنبش ضداتوریت در سال‌های هشتاد این مساله را در غرب حل کرد و از بین برد و در ایران هم بستگی به این دارد که جنبش مستقل زنان قادر باشد در دوران تحولات بزرگ در ایران، به موقع خواسته‌های سیاسی خودش را پیش ببرد.

■ امروز حکومتی بر سرنوشت مردم ما حاکم شده که قشری‌گرمی، بنیادگرایان را تشکیل می‌دهد. اما این قشری‌گرمی فقط شامل حکومت نیست، بلکه در جنبش زنان هم به نوعی قشری‌گرمی یا قشری‌نگری دیده می‌شود، شاید بشود آن‌ها را قشری‌نگری نام نهاد که این شعار را در عمل پیاده می‌کنند که آنکه با ما نیست، بر ماست! در این مورد چه می‌گویید؟

□ اگر منظور این باشد که غیرم‌نظر یعنی آنکه با ما نیست بر ماست، خوب این درد کهنه‌ای است که فقط به جنبش زنان هم محدود نمی‌شود و به هر حال ناشی از عقب‌ماندگی‌هاست. ما جامعه‌ای در مسجون استبداد زده هستیم. در دوران‌هایی کوتاه، امکان بروز عقاید به ما داده شد. بدین دلیل، وجود این مسایل نباید زیاد عجیب به نظر برسد. جامعه‌ای که عادت نکرده نظرات مختلف در آن طرح شوند. ما همه به فرهنگی احتیاج داریم که اسباب آن باید فراهم گردد. طبیعی است که هر نیرویی خواهان حل ریشه‌های این مسایل در جامعه باشد، باید تلاش کند که با این فرهنگ موجود در پیوسته و آن را از بین ببرد. ما تلاش و مبارزه برای جامعه‌ای می‌کنیم که به همه اجازه اپرآنظر آزادانه داده شود. طبیعی است که قشری‌گرمی را با سرنوشتی جمهوری اسلامی نمی‌توان از بین برد، باید زمینه‌های قدرت‌گیری این طرز فکر را از بین برد. در جامعه سوسیالیستی نیز نظرات مختلف وجود خواهد داشت و برای رسیدن به آن هم راه‌های مختلف پیشنهاد می‌گردد و بنابراین این موضوع نیز نباید در انحصار کسی باشد. ما صددرصد با جوی که کسی جرات نکند

ایرانی در برابر این همه تحقیر و ستم بدون واکنش نشانند. امروز حتی توده‌زنانی که خود زمانی طرفدار حکومت زن ستیز و مردسالار بودند، به عکس‌العمل و اعتراض با قوانین و مقررات ارتجاعی برخاستند و خواستار تغییر بنیادی این قوانین هستند.

امروز توده وسیع زنان ایرانی در بالاترین سطح سواد و فرهنگ شعور سیاسی در طول تاریخ خود قرار دارند. دفاع و هم‌صدائی جهانی با زنان ایرانی حق مسلم آنهاست. آنها در این ۲۰ سال، علیرغم همه فشارهای حکومتی، فعالیت‌های فرهنگی و هنری به اشاعه نظریات مترقی در زمینه‌های علمی، دفاع از حقوق زن و افشای قوانین و نهادهای حاکم و بسیج زنان علیه این قوانین و نهادها اقدام کرده‌اند و ما برای رسیدن به حقوق برابر با مردان، نیاز به همراهی همه مدافعین حقوق بشر در جهان داریم. زنان ایرانی هم‌صدائی همه جهانیان را طلب می‌کنند. صدای ما صدای آنهاست، با ما هم‌صدای شوید و ما را در آغوش بی‌عدالتیها و قوانین ضد زن جمهوری اسلامی همراهی کنید.

۱- خواست مبرم زنان ایران

۱- قانون باید حق ساداران برای سرپرستی و حضانت کودکان را به رسمیت بشناسد.

۲- چند همسری به هر شکلی باید غیرقانونی اعلام شود.

۳- در ازدواج و طلاق باید حقوق مساوی زنان با مردان تضمین گردد.

۴- سن ازدواج برای دختران باید ۱۸ سال باشد.

۵- تضمین حق آزادی پوشش، سرمد باید حق آزادی انتخاب نوع لباس را داشته باشند.

۶- ایجاد خانه‌های امن برای زنان، زنانی که قربانی خشونت خانگی از جانب شوهر قرار می‌گیرند، باید تحت حمایت قانون قرار گیرند.

۷- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که تبعیض بر اساس مذهب را بر زنان تحمیل می‌کند و جدائی جنسی برای زنان و مردان جامعه را به ارغام می‌آورد.

۸- برابری حقوق کامل زنان با مردان در کسب مشاغل، تأمین امکان احراز تمام مشاغل عالی در موسسات دولتی و خصوصی.

۹- پرداخت حقوق و دستمزد مساوی برای کار مساوی.

۱۰- لغو فوری حکم وحشیانه سنگسار.

۱۱- حق داشتن آزادی شکل‌های مستقل زنان.

با احترام کمیسیون زنان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

دارد را برگزینند. البته بعضی از نیروهای اپوزیسیون هم توهم نیست به خاتمی را دامن زدند. چیزهایی از خاتمی خواسته شد که او آن‌ها را قبول نکرده بود. خاتمی از ابتدا گفته بود قانونیت را جاری می‌کنم. مشکل زنان همان «قانونیت» است، یعنی قانون است که ضد زن است و اگر این قانون کاملاً در ایران اجرا شود، وضع زنان وحشتناک‌تر از این خواهد شد. اما زنان از اولین امکانی که به دست آوردند استفاده کردند و دیدیم که قدم به قدم جلو آمدند. کسانی مثل مه‌رانگیز می‌گویند ما دیگر امید به تغییر قانون نداریم. این نشان می‌دهد جنبش زنان جلوتر آمده و باید منتظر حرکات آتی زنان باشیم.

□ اگر نقطه فمینیسم را حق خواهی بدانیم که مساحل بعدی آن برابری طلبی و محو ستم جنسی است، در ایران این حق خواهی به شکل کمره‌های دیده می‌شود، توده زنان امروز در رابطه با خواسته‌هایشان تا حدی آگاهانه حرکت می‌کنند. نظر شما در این رابطه چیست و فمینیسم اسلامی را چه پدیده‌ای می‌دانید و فکر می‌کنید چه نقشی در آگاهی زنان مسلمان ایفا می‌کند، آیا اصولاً می‌توان به عقاید مذهبی فمینیست بود؟

□ ریشه فمینیسم در برابری طلبی زنان است و ضد فرهنگ مردسالار و مبارزه با فرهنگ مردسالارانه. این در ایران شاید بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی خودش را نشان داد. یعنی مسایلی که در بطن جامعه ما وجود داشت با رنگ و لعاب‌هایی رویش پوشانده می‌شد. این رنگ و لعاب‌ها بعد از انقلاب کنار رفتند و آن تعفن غالب بودن فرهنگ کاملاً ارتجاعی مردسالار خودش را نشان داد. برای این که یک چنین حکومت قرون وسطایی به حاکمیت برسد، باید یک زمینه فرهنگی داشته باشد که امکان قدرت‌یابی را برایش فراهم کند. پس از سال‌های اولیه شوک، جنبش زنان خودش را جمع کرد و با آگاهی به صحنه آمد. آگاهی زنان افزایش پیدا کرده، چون در جامعه مساله جنسی به شدت تبلیغ می‌شود، در ایران حتی بیشتر از آلمان مسایل جنسی تبلیغ می‌شود، البته به شکل ناسالشی. اگر در اینجا آموزش جنسی از طریق علمی در مدارس داده می‌شود، در ایران از طریق ضدعلمی، رابطه جنسی اول تعریف می‌شود و سپس بین دو جنس دیوار کشیده می‌شود. وقتی در مدرسه دخترانه به بچه می‌گویند دم پنجه نرو. آن‌جا پدری ایستاده، یا به دختر بچه ۵ ساله می‌گویند باید روسری بگذاری و باید حجاب داشته باشی، این‌ها آموزش جنسی در عین حال ضدیت با زنان است. از این نظر آگاهی توده زنان روی مسایل جنسی و حقوقی که از آن‌ها گرفته شده، بیشتر شده است چون جامعه روی این مسایل متمرکز است. از جانب دیگر، چون حقوق بسیار ابتدایی از زنان گرفته شده است، این که

که به حکم قانون از او جدا ماند.

پسرش کامیار شاپور، در اولین مصاحبه‌ای که به عنوان فرزند فروغ در سال ۱۳۷۱ انجام داد و در فصلنامه «بررسی کتاب» چاپ شد، این اشعار فروغ را یادآور آن جدایی خوانده بود:

وقتی که اعتماد من از ریمان سست عدالت آویزان بود / و در تمام شهر / قلب چراغ‌های مرا تکه تکه می‌کردند / وقتی که چشم‌های کودکان عشق مرا / با دستمال تیره قانون می‌بستند... /

بروین شاپور خواهران ارتباط فروغ با فرزندش نبود و دلخوشی او دیدن پسرش در کوچه و خیابان بود. «با دست‌های صورتی را نوازش کرد و من حس کردم که چیزی در درونم در حال گدازدن و تکه تکه شدن است... من می‌دانم که افکار و تاثراتم در آن لحظه به خاطر او کاملاً بی‌پایه بودند، زیرا در هر حال من از زندگی او بیرون رفته بودم. اما نمی‌توانستم به چیز دیگری بیندیشم». در سال ۱۳۴۱ که برای ساختن فیلمی از جدای خود به تبریز رفته بود، فرزند یک پدر و مادر جنمایی را به فرزند پذیرفت...

«فکر و غصه کامی راختم نمی‌گذاشت. مرا می‌گشت، مرا از درون می‌تراشید، حسین که آمد آرام‌تر شدم... وقتی دستش را در دست می‌گیرم و یا مواهش را نوازش می‌کنم... احساس می‌کنم پسرم است».

فروغ از زندگی کامیار بیرون رفت و اینک اوست مردی چهل و یک ساله - سال ۱۳۷۱ - که می‌گوید: «فروغ سوژه‌ای است که از وقتی نقاشی رو شروع کردم با من بود... فقط مساله‌ای که باعث جدایی ما شد به مقدار شاید بگم حساسیت پدرم بود که باعث شد من اصلاً ایستون رو نندیم. خیلی دلم می‌خواست ایستون بودن، خیلی رابطه پویایی می‌توانستم داشته باشیم... ولی این دیگه گذشته و نمی‌شه تغییر داد. چون من اگر شروع کنم به حسرت خوردن، برای خیلی چیزها باید حسرت بخورم».

در ۱۳۳۱ که هنوز هیجده ساله بود، اسیر، نخستین کتاب شعری منتشر شد. کتاب گذشته او شکرانیه‌های هراس‌آلود زنی اسیر قیود ظالمانه اجتماعی و فرهنگی، سراسر پر است از اشعار عاشقانه پشور، اما با زبان رایج شعر زمانه، مهم‌ترین چیزی که از این اشعار باید دریافته می‌شود، روح پرخروش و ناچاپ‌گیزین یک زن بود که می‌بایست فهمیده می‌شد که از این کالبد کوچک قراردادی فرا خواهد آمد و ناگزیر کاری خواهد کرد. و دیگر این‌که برای اولین بار شاعر زنی بود که جنسیت داشت و زنانگی خود را پنهان نمی‌کرد.

پس از اسیر، مجموعه‌های «دیوار» و «عصیان» از او منتشر شد. زبان اشعار دیوار متسجم‌تر، پخته‌تر و شاعرانه‌تر است. اما هنوز درگیر رمز و رازهای ساده شدن و گشوده شدن توسط عشاق پیشین...

کاش چون نای شبان می‌خواندم / بتوای دل دیوانه تو / خفته بر هودج موج نسیم / می‌گذشتم ز در خانه تو.

عصیان در ۱۳۳۸ منتشر شد. با انسجامی شاعرانه‌تر و نگاهی عمیق‌تر به عشق و همه احساسات فردی.

دل گمراه من چه خواهد کرد / یا بهاری که می‌رسد از راه / با نیازی که رنگ می‌گیرد / در تن شاخه‌های خشک سیاه /

در ۱۳۳۷ فروغ در شرکت فیلم‌سازی ابراهیم گلستان به کار فیلم بردار شد. اولین کارش پیوند فیلم مستند «یک آتش» بود که در دوازدهمین فستیوال فیلم‌های کوتاه و نیز، برنده مدال طلا شد. او در ۱۳۳۸ برای مطالعه در فیلم مستند به انگلستان سفر کرد و پس از یک سال بازی در نقش هنرپیشه اول فیلم خواستگاری که به سفارش موسسه ملی کانادا ساخته شد، در فیلم «آب و گرام» دستیار کارگردان ابراهیم گلستان - و سپس تهیه کننده فیلم «موج و مرجان» و

برابری به چه معنی خواهد بود، هنوز راه زیادی را پیش رو دارد. اگر در برابر خیلی از زن‌ها که فضا حق طلاق یا حق حضانت بچه‌هایشان را می‌خواهند، مطرح کنی که تو باید برابری حق جنسی با مرد داشته باشی و دخترت را به خاطر حفظ بکارت زیر فشار نگذار، در مقابل تو به شدت خواهند ایستاد. در نتیجه یک سری خواسته‌های شهروندی را نباید با جنبش فمینیستی یگسان گرفت.
در مورد فمینیسم اسلامی، در ابتدا برخی از زنان حکومت اسلامی چون زهرا رهنورد از طرف برخی نیروهای خارج کشور به عنوان فمینیست‌های اسلامی نام‌گذاری شدند. آن‌ها خودشان چنین نام‌گذاری نکرده بودند. در غرب تپه‌هایی چون نواله سعادی مزینی به عنوان فمینیسم اسلامی خوانده می‌شوند، چون خودشان را هم مسلمان و هم فمینیست می‌خوانند، ولی این‌ها مرزبندی قاطعی با بنیادگرایان ندارند و به نوعی خوشان از سوی بنیادگرایان حلال شناخته شده است. اما ما در ایران با پدیده‌های برخورد کردیم که زنانی که خودشان جزئی از یک حکومت کاملاً ارتجاعی اسلامی هستند و خودشان هم خود را فمینیست اسلامی خوانده‌اند، بنام فمینیست‌های اسلامی نام‌گذاری شده‌اند. عنوان فمینیسم اسلامی از اساس غلط است. هیچ نوع مذهب بنیادگرای می‌تواند به فمینیسم رابطه داشته باشد. بنیادگرایان مذهبی به کسانی گفته می‌شود که می‌خواهند حکومت را با مذهب درآمیزند. مذهب

فروغ فرخزاد، بزرگ‌ترین تاریخ‌زن ایرانی

ادامه از صفحه ۸

خارا» بود که در سال ۱۹۶۱ برنده جایزه ویژه شد. و نیز دو فیلم تبلیغاتی برای موسسه کیهان ساخت. او یک بار نیز در تئاتر ظاهر شد. نمایشنامه «شش شخصیت در جستجوی نویسنده» اثر لئو تولیچ پیر آندولو و به کارگردانی پری صابری. پری صابری در مصاحبه‌ای از بازی مستعد و درخشان او یاد کرده است.

در سال ۱۳۴۱ راهی تبریز شد تا فیلمی از زندگی جنمایی‌ها تهیه کند، فیلم «خانه سیاه است». در زمستان ۱۳۴۲ در فستیوال «اوبرهاوزن» در آلمان برنده جایزه بهترین فیلم مستند شد و مورد تحسین و تقدیر گنجوی فراوان قرار گرفت تا جایی که «برناردو برتولوچی» کارگردان نامی سینمای ایتالیا در مورد این فیلم با او به مصاحبه نشست. برتولوچی از او سوال می‌کند: «به من بگویند رابطه بین روشنفکران ایرانی و مردمشان چگونه است؟» و بخشی از پاسخ فروغ: «اصلاً رابطه میان افراد یک جامعه، موقعی می‌تواند ایجاد شود - منظورم یک رابطه معنوی است - که یک مقدار ایده‌آل‌های معنوی، ایده‌آل‌های مشترک معنوی، در جامعه وجود داشته باشد. و در جامعه ما، فعلاً یک همچون حالتی، اصلاً وجود ندارد. به خاطر این که ما در یک دوره تحول زندگی می‌کنیم، در یک دوره‌ای که مقدار زیادی از مسایل اخلاقی، تمام مفاهیم اخلاقی، یعنی هر چیزی که به اصطلاح پیش از این سازنده جامعه، سازنده روحیات جامعه ما بوده، این‌ها هم‌اکنون درهم ریخته...»

دهمین فستیوال فیلم «اوبرهاوزن» جایزه بزرگ خود را به نام «فروغ فرخزاد» نام‌گذاری کرد که اینک دیگر نبود. و شعاری که بر این جایزه حک کرده بود، از گنارهای فیلم «خانه سیاه است» انتخاب شده بود: «دنیا زشتی کم ندارد، زشتی‌های دنیا بیشتر بود اگر آدمی بر آن‌ها دیده بسته بود. اما آدمی چارمساز است».

در سال ۱۳۴۴ کتاب «تولدی دیگر» یک اتفاق بزرگ شد در ادبیات معاصر ایران. لحظه متعینی از بلوغ شعر و پیدایش زبان شکفتانگیزی که انسان را توضیح می‌داد. عشق را، غرور را و مرگ را. و تنهایی را که قدیم‌ترین یار انسان است.

در شب کوچک من، آفوس / باد با برگ درختان میعادای دارد / در شب کوچک من دلبره ویرانست / گوش کن / وزش ظلمت را می‌نشوی؟

و نیز آن تومیدی رازمندش که به جای آویختن به دامان حفات‌ها او را به زیستن سرفراز در دشواری‌ها و می‌داشت.

نمی‌توانستم، دیگر نمی‌خواستم / صدای پایم از انکار راه برمی‌خاست / و یاسم از صبوری روحم وسیع تر شده بود.

شعر «ای مرز پرگهر» تمامی حسرت و دلسوزی و خشم اوست بر جامعه‌اش، جامعه بی‌تپش و بی‌ایسان آغاز دهه چهل.

دیگر خیالم راحتست / آغوش مهربان مام وطن / پستانک سوباق پرافتخار تاریخی / لالایی تمدن و فرهنگ / و جق و جق حقیقه قانون.

«ایمان بیابوریم به آغاز فصلی سرد» بعد از مرگ منتشر شد. مرگی به تمامی معنا ناگهانی، مرگ شاعری، زنی به کمال در نیمه راه زندگانی، در سی و سالگی و شگفتی آن کلام زیبای برعنا، حسرت آن مرگ ناعادلانه را دامن می‌زند.

از آینه بپرس / نام نجات‌دهنده‌ها را / آیا زمین که زیر پای تو می‌رزد / تنهات از تو نیست؟ / پیغیان، رسالت ویرانی را / یا خود به قرن ما آوردند؟ / این انتضارهای سرم، / آیا طنین آیه‌های مقدس هستند؟ / ای دوست، ای برادر، ای هم‌خون / وقتی به ماه رسیدی / تاریخ قتل‌عام گلاها را بنویس /

در بیست و چهارم بهمن ماه ۱۳۴۵ که «برنده مرد» تنها این تسلی باقی ماند که «پرواز را به خاطر»-ها سپرده بود.

مساله شخصی افراد است، حتی اگر کسی مسلمان کاملاً معتقد و حتی توریستین اسلامی باشد و فمینیسم را هم قبول داشته باشد و بر اساس آن مبارزه کند و این را حق طبیعی خود بداند، خوب حقش است، همان‌طور که در یک فمینیست لایتیک هستم، در خیلی از سینارها در آلمان به این موضوع برخورد کردم که تسنولگ‌های پروتستان که فمینیست هستند و اعتقاد دارند تسنول باید دوباره نوشته بشود زیرا مردانه نوشته شده است. این‌ها کتاب آنجیل و خیلی از مسایل آن را قبول ندارند و این‌ها خودشان را فمینیست می‌دانند، در حالی که پروتستان هم هستند. من برای کسی نمی‌توانم تعیین کنم که تو حق داری فمینیست باشی یا نباشی. جنبش زنان جنبش گسترده‌ای است و بارزفکرهای مختلفی می‌توانند در آن وجود داشته باشند. به خصوص این فکر برای جنبش زنان واقعاً خطرناک است که به افراد لایتیک محدود شود. مذهب پدیده‌ای است که در پاسخ به نیازهای اجتماعی در دوره‌های معینی به وجود آمده و یک امر آسانی و غیرطبیعی نیست. باید زمینه عینی آن از بین برود تا مذهب نیز از بین برود. در حقیقت با محدود کردن مذهب، نمی‌توان با آن مبارزه کرد زیرا بسیار ریشه‌دار و عمیق است. ما نمی‌توانیم رسیدن به خواسته‌های زنان را موقوف به آن زمانی کنیم که زنان غیرمذهبی شوند و این فوق‌العاده خطرناک است

■ با سیاسی از شما!

پلنوم سالانه کنگره خلق چین در سایه بحران آسیا آغاز شد



روز جمعه هفته گذشته ۴۵مین اجلاس سالانه کنگره خلق چین آغاز به کار کرد. در این اجلاس که تا ۱۵ مارس به طول خواهد انجامید، ۲۸۶۹ نماینده حضور دارند.

عملکرد بودجه سال مالی ۹۸ و بررسی گزارش‌های دیوان عالی خلق و دادگستری عالی خلق اختصاص یافته است. علاوه بر آن در روزهای آتی کنگره خلق چین اصلاحاتی در قانون اساسی این کشور خواهد نمود که بر اساس آن بخش خصوصی به عنوان بخشی از اقتصاد چین در کنار بخش‌های دولتی و تعاونی رسمیت خواهد یافت. این اصلاحیه توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست تنظیم و برای تصویب در اختیار کنگره قرار داده شده است.

بحران شرق آسیا و جمهوری خلق چین
 «جو رونگ جی» در سخنرانی افتتاحیه نشست سالانه کنگره خلق چین، تأثیرات بحران شرق آسیا بر اقتصاد چین را بسیار

پتروشیمی دفاع کرد و گفت: این اصلاحات تأثیرات مثبت خود را در سال‌های آتی نمایان می‌کند. خصوصی سازی بخش‌های مختلف صنعتی در شرایط بحران اقتصادی شرق آسیا منجر به یکبارگی ۱۶ تا ۱۸ میلیون نفر گردید که آثار آن زندگی ۵۰ میلیون خانوار چینی را تحت تأثیر قرار داده است. «جو رونگ جی» مقابله با بیکاری را یکی از سیاست‌های دولتی ذکر کرد و افزایش ۵۶ درصدی بودجه را از خدمت تقویت بنیه بازار داخلی و از طریق اولی برای مبارزه با بیکاری ۹ درصدی در این کشور دانست. وی شرایط را برای صادرات چین توسعه یابد، دشوار خواند و افزود: هدف پیش‌بینی شده برای رشد اقتصادی در سال جاری ۷ درصد خواهد بود و به هر شکل ممکن باید صادرات چین توسعه یابد، سرمایه‌گذاران خارجی برای مشارکت در امور اقتصادی به چین دعوت شوند. وی گفت در

سال ۹۹ ارزش برابری «یوان» حفظ خواهد گردید. این امر بعید بنظر می‌رسد، زیرا در صورت حفظ ارزش بالای «یوان» در مقابل سایر ارزهای منطقه، از توانایی رقابت کالاهای چینی در مقابل رقبا کاسته خواهد گردید، مگر اینکه دولت چین بر اساس یک تصمیم «سیاسی» و با ثابت‌نگه‌داشتن ارزش «یوان» بخواهد به کشورهای جنوب شرقی آسیا کمک نماید.

فساد و ارتشا

نخست‌وزیر چین در وجود فساد مالی در بدنه دولت و حزب اذعان داشت و گفت تمامی تلاش دولت برای ریشه کن کردن این معضل است و مقامات فاسد به شدت مجازات خواهند شد. تأثیرات و ابعاد خطرناک فساد و ارتشا بورکراتها و کادریهای حزبی، طی ماههای اخیر در تظاهرات دهشتانان بر علیه زورگویی‌های مقامات منطقه‌ای بخصوص در ایالت هونان خود را به نمایش گذاشت.

یونیسف: علیه ختنه دختران!

بنا به گزارش یونیسف سالانه بیش از ۲ میلیون دختر در ۲۸ کشور آفریقای و خاورمیانه قربانی سنت عقب‌مانده ختنه می‌شوند. به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن سازمان یونیسف فعالان جنبش زنان و سازمان‌های توسعه را به مبارزه با این سنت ارتجاعی فراخوانده است. در حالی که در بسیاری از کشورهای جهان انجام این سنت رسماً ممنوع اعلام شده، علیرغم آن کماکان بیش از ۹۰ درصد از دختران ختنه می‌شوند. بنا بر گزارش یونیسف پس از روشنگری فرهنگی نسبت به بهبودی انجام این سنت و عواقب آن برای دختران، در سال گذشته اهالی ۳۱ روستا برای نخستین بار در سنگال از ختنه دختران خودداری نمودند.

فرم دیگری از مالیات بر سرمایه، مالیات‌های مستقیم خارجی (ADI) در بخش ساختمان و تأسیسات وابسته به آن و تکنولوژی مطرح می‌شود. اینکه این مالیات یا مالیات پیشنهادی Tobin چگونه مربوط می‌شود، قابل بحث است. هنگامیکه بخش عظیمی از ثروت مملکت در عرصه مالی جذب شود و از سرمایه‌گذاریهای مستقیم تولیدی (بخاطر فرار از مالیات) صرف‌نظر شود، همانطور که تیز در سالهای ۱۹۳۰ طرح کرد، وضع هر دولتی را با مخاطره روبرو می‌کند. اصولاً مالیاتهای موسسات از سود حاصله از تولید، دریافت می‌شد و این امر، در دهه اول بعد از جنگ نتایج خوبی ببار آورد و حکومتها به درآمدهای مالیاتی محکمی دست یافتند. با جهانی شدن امرورزی و قابلیت گریز سرمایه‌ها، دشواریهای عظیمی برای وضع و اخذ مالیات ایجاد می‌شود.

انجام می‌دهند و قسمت سودآور تولید در کشورهایی به انجام می‌رسانند که دولت آن کشور کمترین مالیات را مقرر می‌دارند. بطور مثال Nike، همه اقدامات با هزینه‌های دستمزد گران (تحقیقات و توسعه، بازاریابی و مدیریت) را در ایالات متحده انجام می‌رساند، تا در آنجا سودهای کمتر را نشان دهد، در حالیکه دیگر اقدامات تولیدی به اندونزی، کشوری با بار مالیاتی کمتر منتقل می‌شود. موسسه به این ترتیب یک استراتژی مالیاتی جهانی را تعقیب می‌کند. از طرف دیگر حکومت‌های هر یک از این کشورها، این نوع حقه‌ها را فقط بخشی می‌توانند اثبات کنند. هزینه‌های اثبات ادعا، آنقدر زیاد است که به زحمش نمی‌ارزد. برای اینکه تعیین مالیات، واقعی باشد، حکومتها باید فعالیت‌هایی از موسسات را هدف قرار دهند، که آنها نتوانند از زیر بار مالیات‌دهی آن فرار کنند. یعنی به سرمایه‌گذارهای مستقیم خارجی، اکثر کشورهای گیرنده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (ADI)، معمولاً پائین‌ترین سطح دستمزد، بدترین قوانین حمایت از کار، بدترین سیستم حفاظت از محیط‌زیست و پائین‌ترین مالیات بر سرمایه را دارند.

در سطح جهانی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (ADI) در عرض ۱۲ سال ۶ برابر افزایش یافته است. در سال ۱۹۸۵، ۶۰ میلیارد دلار، سال ۱۹۹۵، مبلغ ۳۱۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۷، به ۳۵۵ میلیارد دلار رسیده است. بخشی از این نقل و انتقال سرمایه، که به جهان سوم جاری می‌شود، در سال گذشته بیشتر از قبل شد و امروزه به ۴۰٪ می‌رسد. در سالهای ۹۵-۱۹۹۶ این مبلغ از ۲۰٪ به ۲۵٪ افزایش یافت. در حال حاضر کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) سالانه حدود ۱۳۰ میلیارد دلار در کشورهای جهان سوم سرمایه‌گذاری می‌کنند که بیشتر از آن قسمت از تولید که هزینه‌های زیاد و در نتیجه سود کمتری دارد را در کشورهاییکه بار مالیاتی بیشتری دارد

نرخ حداکثر مالیاتی ۲۰٪ درآمد مالیاتی سالانه‌ای بین ۲۲/۵ تا ۶۵ میلیارد دلار ایجاد خواهد کرد. گرچه این مبلغ به مراتب از ۷۲۰ میلیارد دلار مالیات پیشنهادی Tobin کمتر است، اما برای کشورهای در حال توسعه مالیات مستقیم بر سرمایه‌گذاری خارجی (ADI) دو مزیت اساسی را داراست: ۱- این مالیات با ساختارهای ساختاری

تعیین می‌شود. فرض کنیم، Nike سود ثابت جهانی ۱ میلیارد دلار است و ۴۰٪ از فروش را در ایالات متحده آمریکا بدست می‌آورد. بر اساس متد جدید محاسبه، ۴۰۰ میلیون دلار سود در ایالات متحده نصیب Nike می‌گردد، که از این سود باید مالیات اخذ گردد. مزیت Unitary Tax اینست که این مالیات، مشکل نقل و انتقال ارز را حل کرده، اسان محاسبه و اخذ می‌شود و امکانات فرار مالیاتی را بسیار محدود می‌کند. این سیستم اخذ مالیات، هم در شمال و هم در جنوب می‌تواند بکار گرفته شود. این سه نوع مالیات، پیشنهادی Tobin، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (ADI) و Unitary Tax و پایه‌های استدلال برای طرفداران از استقرار عدالت و انصاف بیشتر در جهان را می‌سازند. «نخبه‌ها»، مدرنیزاسیون و جهانی شدن را بعنوان سلاحی کشف کرده‌اند، تا با آن سیستم‌های تامین اجتماعی، فقرای کشورهای صنعتی و فقیرترین کشورهای در حال رشد را به گلوله بندند. وقت آنست که به آن «نخبه‌ها» نشان داده شود، که این نیروها خودشان می‌دانند که چگونه سلاحهای مدرنیزاسیون و جهانی شدن را بکار بندند.

کاملاً غیر قابل سازگار است. قانون حداکثر مالیات، برای سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای گیرنده‌ای که حقوق اصلی کارگران را در کمترین حد مراعات می‌کنند، می‌تواند ابتدا ۲۰٪ باشد. در کشورهاییکه این حقوق بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد، یا سختگیری‌های مناسبی را در نظر می‌گیرند، می‌تواند نرخ مالیاتی تا ۱۰٪ پائین بیاید. در حقیقت یک پیام واضح به آدرس موسسات فراملی: شما می‌توانید هر جا که بخواهید سرمایه‌گذاری کنید، اما مالیات بیشتری پرداخت خواهید کرد، هنگامیکه کشورهای را انتخاب کنید، که بدترین شرایط اجتماعی را دارا باشند.

مالیات بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کاملاً ضروریست، چون حکومت‌های کشورهای صادرکننده سرمایه بخشی از هزینه‌هایی را که ازجانبجانی سرمایه حاصل می‌شود - بخصوص حق بیکاری - را از طریق گرفتن مالیات از مردم که به زبان اقتصادی عامه «عامل تولیدی غیر منتقل» نامیده می‌شود را باید تامین مالی کنند. کشورهای در حال توسعه هم از چنین مالیاتی می‌توانند بهره‌برند. مسابقه آزادانه برای سرمایه‌گذاری خارجی، به کاهش پیوسته نرم‌های اجتماعی منجر می‌شود و کشورهای در حال توسعه را همچنان در فقر دائمی فرو می‌برد. این سیاست به بن‌بست می‌رسد، چون همیشه کشوری پیدا می‌شود، که باز هم دستمزد کمتری را عرضه کند و حقوق کارگران را بطور فاحشتری محدود کند. مالیات مستقیم از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، شاید بتواند توسعه پایات پشرفته اجتماعی را تقویت کند.

Howard M. Wachtel
 پرفسور علوم اقتصادی و رئیس دانشگاه هنر و علوم در دانشگاه آمریکا (واشنگتن)، عضو موسسه (اقتصادی - سیاسی) فراملی در آمستردام است.
 (۱) روش محاسبه این مالیات در کتاب The Tobin Tax Proposal آورده شده است.



در بالا در این رابطه، نقش ایفا نمی‌کند. مالیات بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (ADI) که ناشی از تحرک و فرار سرمایه است، جلوگیری کند و همزمان کمک کند تا حقوق اساسی کارگران و کارکنان در کشورهای گیرنده سرمایه تامین شود. با این مالیات، نیازی به قطع جریان سرمایه به کشورهای فقیر نیست. همچنین نیازی به تعیین محل سرمایه‌گذاری‌ها وجود ندارد. مالیات از هر سرمایه‌گذاری مستقیم اخذ می‌شود، بدون توجه به اینکه آیا این سرمایه‌گذاری در کشورهای فقیر یا غنی باشد. قانون مالیاتی می‌بایست توسط یکی از ادارات کار بین‌المللی (IAA) و بر اساس معیاری سنجیده شود که در آن این مسئله که کشور دریافت‌کننده، تا چه میزان حقوق اساسی کارگران (اتحادیه‌های کارگری، ممنوعیت کار کودکان و ...) را رعایت می‌کند، منعکس باشد. در حالیکه سطح دستمزد لزومی ندارد ملاحظه قرار گیرد. البته سختگیری در معیارهای ارزش‌گذاری می‌تواند بر اساس سطح پیشرفت کشورهای مختلف تغییر یابد. به این اعتراض که این اقدامات قطعاً از «آزادی تجارت» جلوگیری می‌کند، باید اینطور پاسخ داد که این مالیات بر عکس می‌خواهد این آزادی را تضمین کند، زیرا در صورتیکه حقوق کارگران زیر پا گذاشته شود، چنان بازار پیچیده و خطرناکی ایجاد می‌شود که در آن بازار کار آزاد نیست. آزادی تجارت کامل همیشه این پیش‌فرض را دارد، که در کل سیستم آزادی حاکم باشد. بازار «کار غیر آزاد» با «تجارت آزاد»

روشایی، کشورهایی که در آنها سطح دستمزد پائین است، کلیه نرم‌های سازمان‌المللی کار (ILO) از قبیل آزادی اتحادیه‌ها، ممنوعیت کار کودکان، کار زندانیان و کار اجباری را مورد توجه قرار نمی‌دهند، در اقتصاد جهانی انگره شوند. بخصوص که موسسات فراملی در صدد، نه فقط فعالیت‌هایی را که نیروی متخصص و ماهر نیز نیازمند است - و کشور گیرنده سرمایه، سرمایه انسانی آموزش این نیرو را تامین کرده است - را به کشورهای با دستمزد و مالیات نازل، منتقل کنند. به این ترتیب حجم سرمایه‌گذاریها در این کشورها دائم افزایش خواهد داشت.

از طرف دیگر اتحادیه‌ها در کشورهای صنعتی شاهدند که با فرار سرمایه‌ها، دستمزد و شرایط کار و امنیت شغلی اعضایشان تهدید می‌شود. گرچه در برخی تحقیقات، تأثیرات انتقال تولید به کشورهای با دستمزد پائین عمداً کم اهمیت جلوه داده می‌شود، با این‌همه موسسات بزرگ و دستگاه دولتی مربوطه، این تأثیرات را بطور دیگری توضیح می‌دهند. اولی‌ها بمنظور چانه‌زنی بر سر دستمزد و تهدید به بسته‌شدن کارخانه‌ها همیشه رقابت با کشورهای با دستمزد پائین را علم می‌کنند. دومی‌ها از همان دلایل استفاده می‌کنند، تا عامل کار را بطور پیوسته هرچه بیشتر منعطف کنند. سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) نیز در گزارشی که منتشر کرده از یکطرف سیستم را به انعطاف‌پذیری بیشتر، کاهش حقوق اجتماعی، شکل‌کردن قوانین کار فرا می‌خواند، از طرف دیگر اثبات می‌کند که رقابت مذکور

فرم دیگری از مالیات بر سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی (ADI) در بخش ساختمان و تأسیسات وابسته به آن و تکنولوژی مطرح می‌شود. اینکه این مالیات یا مالیات پیشنهادی Tobin چگونه مربوط می‌شود، قابل بحث است. هنگامیکه بخش عظیمی از ثروت مملکت در عرصه مالی جذب شود و از سرمایه‌گذاریهای مستقیم تولیدی (بخاطر فرار از مالیات) صرف‌نظر شود، همانطور که تیز در سالهای ۱۹۳۰ طرح کرد، وضع هر دولتی را با مخاطره روبرو می‌کند. اصولاً مالیاتهای موسسات از سود حاصله از تولید، دریافت می‌شد و این امر، در دهه اول بعد از جنگ نتایج خوبی ببار آورد و حکومتها به درآمدهای مالیاتی محکمی دست یافتند. با جهانی شدن امرورزی و قابلیت گریز سرمایه‌ها، دشواریهای عظیمی برای وضع و اخذ مالیات ایجاد می‌شود.

چگونگی مهار سرمایه‌های مالی غارتگر
 لوموند دیپلماتیک - اکتبر ۱۹۹۸
 برگردان و تلخیص: م. شریف‌زاده
 قسمت پایانی

انجام می‌دهند و قسمت سودآور تولید در کشورهایی به انجام می‌رسانند که دولت آن کشور کمترین مالیات را مقرر می‌دارند. بطور مثال Nike، همه اقدامات با هزینه‌های دستمزد گران (تحقیقات و توسعه، بازاریابی و مدیریت) را در ایالات متحده انجام می‌رساند، تا در آنجا سودهای کمتر را نشان دهد، در حالیکه دیگر اقدامات تولیدی به اندونزی، کشوری با بار مالیاتی کمتر منتقل می‌شود. موسسه به این ترتیب یک استراتژی مالیاتی جهانی را تعقیب می‌کند. از طرف دیگر حکومت‌های هر یک از این کشورها، این نوع حقه‌ها را فقط بخشی می‌توانند اثبات کنند. هزینه‌های اثبات ادعا، آنقدر زیاد است که به زحمش نمی‌ارزد. برای اینکه تعیین مالیات، واقعی باشد، حکومتها باید فعالیت‌هایی از موسسات را هدف قرار دهند، که آنها نتوانند از زیر بار مالیات‌دهی آن فرار کنند. یعنی به سرمایه‌گذارهای مستقیم خارجی، اکثر کشورهای گیرنده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (ADI)، معمولاً پائین‌ترین سطح دستمزد، بدترین قوانین حمایت از کار، بدترین سیستم حفاظت از محیط‌زیست و پائین‌ترین مالیات بر سرمایه را دارند.

در سطح جهانی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (ADI) در عرض ۱۲ سال ۶ برابر افزایش یافته است. در سال ۱۹۸۵، ۶۰ میلیارد دلار، سال ۱۹۹۵، مبلغ ۳۱۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۷، به ۳۵۵ میلیارد دلار رسیده است. بخشی از این نقل و انتقال سرمایه، که به جهان سوم جاری می‌شود، در سال گذشته بیشتر از قبل شد و امروزه به ۴۰٪ می‌رسد. در سالهای ۹۵-۱۹۹۶ این مبلغ از ۲۰٪ به ۲۵٪ افزایش یافت. در حال حاضر کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) سالانه حدود ۱۳۰ میلیارد دلار در کشورهای جهان سوم سرمایه‌گذاری می‌کنند که بیشتر از آن قسمت از تولید که هزینه‌های زیاد و در نتیجه سود کمتری دارد را در کشورهاییکه بار مالیاتی بیشتری دارد

فرم دیگری از مالیات بر سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی (ADI) در بخش ساختمان و تأسیسات وابسته به آن و تکنولوژی مطرح می‌شود. اینکه این مالیات یا مالیات پیشنهادی Tobin چگونه مربوط می‌شود، قابل بحث است. هنگامیکه بخش عظیمی از ثروت مملکت در عرصه مالی جذب شود و از سرمایه‌گذاریهای مستقیم تولیدی (بخاطر فرار از مالیات) صرف‌نظر شود، همانطور که تیز در سالهای ۱۹۳۰ طرح کرد، وضع هر دولتی را با مخاطره روبرو می‌کند. اصولاً مالیاتهای موسسات از سود حاصله از تولید، دریافت می‌شد و این امر، در دهه اول بعد از جنگ نتایج خوبی ببار آورد و حکومتها به درآمدهای مالیاتی محکمی دست یافتند. با جهانی شدن امرورزی و قابلیت گریز سرمایه‌ها، دشواریهای عظیمی برای وضع و اخذ مالیات ایجاد می‌شود.

از اوائل سالهای ۱۹۷۰ موسسات فراملی بیش از پیش برای فرار از مالیات چاره‌جویی کردند. این استراتژی ابتدا در معاملات کالا و بعدها در بازار خدمات بکار گرفته شد. هنگامیکه موسسه‌ای تولید کالا پیچیده‌ای را در چند کشور تقسیم می‌کند، در هر کشوری با عملیات حسابداری متعددی مواجه می‌شود، که در بازار اصلی با آنها مواجه نبود. اجزای مختلف کالا، در کشورهای مختلف تولید می‌شود، خدمات مربوطه به آن در کشورهای دیگری انجام می‌شود، هر چیزی از هر جای جهان برای آن تولید نهانی به هم می‌رسند. فعالیت‌های تحقیقاتی و توسعه‌اش را در هر گوشه‌ای از جهان بکار می‌اندازد و آخرالامر محصولاتش را در جهان می‌فروشد، و بسر پروسه‌های تولید و فروش موسسات کشورهای مختلف مدیریت می‌کند. با چه قیمتی این اقدامات در داخل موسسات ارزش گذاری می‌شود، فقط خود موسسات تصمیم می‌گیرند، به این ترتیب که آن قسمت از تولید که هزینه‌های زیاد و در نتیجه سود کمتری دارد را در کشورهاییکه بار مالیاتی بیشتری دارد